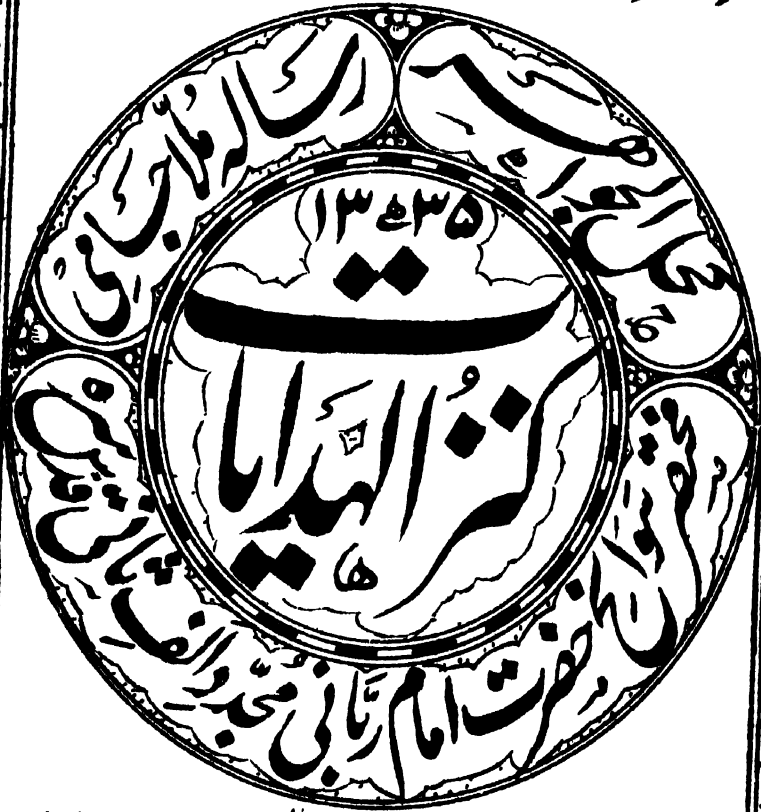


هَذَا جِوَالِ النَّاسِ وَوَيْ حَسْبُ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ

لله الحمد هر آن چیز که خاطر منجوست به آخر آمد ز بس پرده تقدیر پدید

بفضل رحمانی و ایداد و ادانی

لب لباب کتبوات شریف مجریدیه و مخصوصتیه و منبأ و معاودنی سله



مؤلفه خواجه محمد باقر بن شرف الدین لاهیوی خلیفه حضرت خواجه

محمد معصوم قدس سره

با اهتمام و تصحیح خاکسار نور احمد غفر عنه از امر شریک فزینا پلستر طبع شد

در روز بازار الیکتریک تریس هال بازار امر لستر

با اهتمام شیخ عبدالعزیز پلستر طبع گردید

فهرست کتاب کتاب کنز الایضاح فی شرح تفسیر قرآن مجید

| شماره | مضمون | صفحه | مضمون | صفحه |
|-------|---------------------------------------|------|---|------|
| ۱ | خطبه کتاب و صلوة و جهاد | ۱۰ | فائده پنجم در بیان آنکه در وصل | ۱۸ |
| ۲ | در کتاب بر بابت یک | ۱۱ | در بیان اول در بیان نیایش است | ۱۹ |
| ۳ | فائده یک سکه الخ هم تربیت است | ۱۲ | فائده ششم در بیان آنکه گاه باشد | ۲۰ |
| ۴ | خوشترقی حضرت مجدد حضرت | ۱۳ | که کاتبی ناقص را اجابت نمیفرماید | ۲۱ |
| ۵ | ایشان در باب این تالیف و قبول | ۱۴ | میکنند الخ | ۲۲ |
| ۶ | مخدوم نادر خواجه سیف الدین سن بر هم | ۱۵ | فائده هفتم در شرح طریق ماطریق است | ۲۳ |
| ۷ | در باب اول در آنچه از متن آن شر | ۱۶ | و اما در اینست ختم خواجگان کار دعوت | ۲۴ |
| ۸ | بوسته شد ما ناگزیر است فائده اول | ۱۷ | و اما میکنند | ۲۵ |
| ۹ | و دوم سوم دست خاره و توبه | ۱۸ | فائده نوزدهم در بیان اقتصاد با فضیلت | ۲۶ |
| ۱۰ | فائده چهارم در بیان آنکه طریق حضرت | ۱۹ | پیر خود و تفصیل در این باب | ۲۷ |
| ۱۱ | مجدد قدس سره بالاخر تفریق تعلیم هم | ۲۰ | در بابیت دوم در بیان ذکر قلبی هم ذات | ۲۸ |
| ۱۲ | ذات بود جمیع طلاب الا ماشاء الله | ۲۱ | و فائده اول در طریق این ذکر | ۲۹ |
| ۱۳ | فائده پنجم در بیان آنکه طریقه نقشبندی | ۲۲ | فائده دوم در اثبات سلطان الذکر | ۳۰ |
| ۱۴ | اقریب است و اسلم | ۲۳ | فائده سوم در بیان پذیرفته شدن در قلبی است | ۳۱ |
| ۱۵ | فائده ششم و هفتم در جواب حال | ۲۴ | فائده چهارم مرتبه خوارق فرد تر از | ۳۲ |
| ۱۶ | متعلق باخذ طریق - | ۲۵ | تجربه قلب است بذکر | ۳۳ |
| ۱۷ | فائده هشتم در سرگرم داشتن مستر | ۲۶ | فائده پنجم این را فکلیس هفت گام است | ۳۴ |
| ۱۸ | پروغایف و اذکار | ۲۷ | فائده ششم در بیان آنکه علم آنسور | ۳۵ |
| ۱۹ | فائده نهم در آنکه بطور ماثر علامت | ۲۸ | برود نوع است عادت و عبادت | ۳۶ |
| ۲۰ | نقصان کس مستعد نیست | ۲۹ | در بابیت ششم در بیان ذکر قلبی غنی و | ۳۷ |
| ۲۱ | فائده دهم در بیان حال طالبان الهی | ۳۰ | اثبات و فائده اول در بیان طریق | ۳۸ |
| ۲۲ | دان فائده یازدهم پیرا باید که خود | ۳۱ | این ذکر و فائده دوم | ۳۹ |
| ۲۳ | در نظر طالبان با عقل دارد و فائده ۱۳ | ۳۲ | فائده سوم در بیان دو سوال جواب آن در | ۴۰ |
| ۲۴ | فائده سیزدهم بیان حاضر شدن مخلص | ۳۳ | فائده چهارم در بیان آنکه جسد است | ۴۱ |
| ۲۵ | حضرت شیخ خود در شرح اول ثانی | ۳۴ | طریقه رابطه و وقوف عدوی از | ۴۲ |
| ۲۶ | فائده چهاردهم در انهدا مستر است بر | ۳۵ | حضرت صدیق منقول است | ۴۳ |
| ۲۷ | تقدیر کاتب و توبه | ۳۶ | و فائده ششم | ۴۴ |
| ۲۸ | | | | |
| ۲۹ | | | | |
| ۳۰ | | | | |
| ۳۱ | | | | |
| ۳۲ | | | | |
| ۳۳ | | | | |
| ۳۴ | | | | |
| ۳۵ | | | | |
| ۳۶ | | | | |
| ۳۷ | | | | |
| ۳۸ | | | | |
| ۳۹ | | | | |
| ۴۰ | | | | |
| ۴۱ | | | | |
| ۴۲ | | | | |
| ۴۳ | | | | |
| ۴۴ | | | | |
| ۴۵ | | | | |
| ۴۶ | | | | |
| ۴۷ | | | | |
| ۴۸ | | | | |
| ۴۹ | | | | |
| ۵۰ | | | | |

| سفر | مضمون | سفر | مضمون |
|-----|-------------------------------------|-----|---|
| ۵۸ | فائده هشتم در بیان مجددین است | ۵۸ | از کمال و شرف و امتداد از ظاهر |
| ۶۰ | فائده نهم در بیان مجددین است | ۵۹ | بیکاد شریک بود |
| ۶۱ | فائده دهم در بیان مجددین است | ۶۰ | تنبیه بجهت تکمیل همین نشانی آن |
| ۶۲ | فائده یازدهم در بیان مجددین است | ۶۱ | بابی که میگردد فواید اینها در مورد |
| ۶۳ | فائده بیستم در بیان مجددین است | ۶۲ | فائده بیستم کلمات نبوت در مراتب |
| ۶۴ | فائده سی و یکم در بیان مجددین است | ۶۳ | محدودست در درجه اعتبار نبوت است |
| ۶۵ | فائده سی و دوم در بیان مجددین است | ۶۴ | فائده بیستم در مراتب خروج غرضها |
| ۶۶ | فائده سی و سوم در بیان مجددین است | ۶۵ | فائده بیست و یکم در مراتب از هر بیان |
| ۶۷ | فائده سی و چهارم در بیان مجددین است | ۶۶ | فائده بیست و دوم در مراتب اعتبار تصور بر کمال |
| ۶۸ | فائده سی و پنجم در بیان مجددین است | ۶۷ | خلق ساجده اند و تصدیق قلبی |
| ۶۹ | فائده سی و ششم در بیان مجددین است | ۶۸ | دعوت فرموده اند و از او را در قلب |
| ۷۰ | فائده سی و هفتم در بیان مجددین است | ۶۹ | سخن فرموده اند |
| ۷۱ | فائده سی و هشتم در بیان مجددین است | ۷۰ | فائده دهم در بیان محاربت و ولایت |
| ۷۲ | فائده سی و نهم در بیان مجددین است | ۷۱ | فائده یازدهم شروع فتنه نفس در ولایت |
| ۷۳ | فائده سی و دهم در بیان مجددین است | ۷۲ | بصغری است کمال آن را که با کبری در |
| ۷۴ | فائده سی و یکم در بیان مجددین است | ۷۳ | فائده دوازدهم شروع ظهور و بطلان ائمه |
| ۷۵ | فائده سی و دوم در بیان مجددین است | ۷۴ | و در کمال و وصل تا جاست که در کمال است |
| ۷۶ | فائده سی و سوم در بیان مجددین است | ۷۵ | و چهل انظلال و اهل بگردد انحراف |
| ۷۷ | فائده سی و چهارم در بیان مجددین است | ۷۶ | فائده بیست و یکم در چهاردهم چون حاله |
| ۷۸ | فائده سی و پنجم در بیان مجددین است | ۷۷ | از اهل بالا رود مراتب کوی کوی کند |
| ۷۹ | فائده سی و ششم در بیان مجددین است | ۷۸ | و دوله عشق و خوراک شوق در |
| ۸۰ | فائده سی و هفتم در بیان مجددین است | ۷۹ | مقامات ظلال است |
| ۸۱ | فائده سی و هشتم در بیان مجددین است | ۸۰ | فائده یازدهم معامله کلمات |
| ۸۲ | فائده سی و نهم در بیان مجددین است | ۸۱ | نبوت بجهت تعین دارد |
| ۸۳ | فائده سی و دهم در بیان مجددین است | ۸۲ | فائده شانزدهم در سوال جواب |
| ۸۴ | فائده سی و یکم در بیان مجددین است | ۸۳ | متعلق بمرتبه کلمات نبوت |
| ۸۵ | فائده سی و دوم در بیان مجددین است | ۸۴ | فائده بیست و یکم کلمات نبوت |
| ۸۶ | فائده سی و سوم در بیان مجددین است | ۸۵ | حق انبیا بالاتر است و توسط نبوت است |
| ۸۷ | فائده سی و چهارم در بیان مجددین است | ۸۶ | در حق و ساجده است تعجب و شرف |
| ۸۸ | فائده سی و پنجم در بیان مجددین است | ۸۷ | |
| ۸۹ | فائده سی و ششم در بیان مجددین است | ۸۸ | |
| ۹۰ | فائده سی و هفتم در بیان مجددین است | ۸۹ | |
| ۹۱ | فائده سی و هشتم در بیان مجددین است | ۹۰ | |
| ۹۲ | فائده سی و نهم در بیان مجددین است | ۹۱ | |
| ۹۳ | فائده سی و دهم در بیان مجددین است | ۹۲ | |
| ۹۴ | فائده سی و یکم در بیان مجددین است | ۹۳ | |
| ۹۵ | فائده سی و دوم در بیان مجددین است | ۹۴ | |
| ۹۶ | فائده سی و سوم در بیان مجددین است | ۹۵ | |
| ۹۷ | فائده سی و چهارم در بیان مجددین است | ۹۶ | |
| ۹۸ | فائده سی و پنجم در بیان مجددین است | ۹۷ | |
| ۹۹ | فائده سی و ششم در بیان مجددین است | ۹۸ | |
| ۱۰۰ | فائده سی و هفتم در بیان مجددین است | ۹۹ | |
| ۱۰۱ | فائده سی و هشتم در بیان مجددین است | ۱۰۰ | |
| ۱۰۲ | فائده سی و نهم در بیان مجددین است | ۱۰۱ | |
| ۱۰۳ | فائده سی و دهم در بیان مجددین است | ۱۰۲ | |
| ۱۰۴ | فائده سی و یکم در بیان مجددین است | ۱۰۳ | |
| ۱۰۵ | فائده سی و دوم در بیان مجددین است | ۱۰۴ | |
| ۱۰۶ | فائده سی و سوم در بیان مجددین است | ۱۰۵ | |
| ۱۰۷ | فائده سی و چهارم در بیان مجددین است | ۱۰۶ | |
| ۱۰۸ | فائده سی و پنجم در بیان مجددین است | ۱۰۷ | |
| ۱۰۹ | فائده سی و ششم در بیان مجددین است | ۱۰۸ | |
| ۱۱۰ | فائده سی و هفتم در بیان مجددین است | ۱۰۹ | |
| ۱۱۱ | فائده سی و هشتم در بیان مجددین است | ۱۱۰ | |
| ۱۱۲ | فائده سی و نهم در بیان مجددین است | ۱۱۱ | |
| ۱۱۳ | فائده سی و دهم در بیان مجددین است | ۱۱۲ | |
| ۱۱۴ | فائده سی و یکم در بیان مجددین است | ۱۱۳ | |
| ۱۱۵ | فائده سی و دوم در بیان مجددین است | ۱۱۴ | |
| ۱۱۶ | فائده سی و سوم در بیان مجددین است | ۱۱۵ | |
| ۱۱۷ | فائده سی و چهارم در بیان مجددین است | ۱۱۶ | |
| ۱۱۸ | فائده سی و پنجم در بیان مجددین است | ۱۱۷ | |
| ۱۱۹ | فائده سی و ششم در بیان مجددین است | ۱۱۸ | |
| ۱۲۰ | فائده سی و هفتم در بیان مجددین است | ۱۱۹ | |
| ۱۲۱ | فائده سی و هشتم در بیان مجددین است | ۱۲۰ | |
| ۱۲۲ | فائده سی و نهم در بیان مجددین است | ۱۲۱ | |
| ۱۲۳ | فائده سی و دهم در بیان مجددین است | ۱۲۲ | |
| ۱۲۴ | فائده سی و یکم در بیان مجددین است | ۱۲۳ | |
| ۱۲۵ | فائده سی و دوم در بیان مجددین است | ۱۲۴ | |
| ۱۲۶ | فائده سی و سوم در بیان مجددین است | ۱۲۵ | |
| ۱۲۷ | فائده سی و چهارم در بیان مجددین است | ۱۲۶ | |
| ۱۲۸ | فائده سی و پنجم در بیان مجددین است | ۱۲۷ | |
| ۱۲۹ | فائده سی و ششم در بیان مجددین است | ۱۲۸ | |
| ۱۳۰ | فائده سی و هفتم در بیان مجددین است | ۱۲۹ | |
| ۱۳۱ | فائده سی و هشتم در بیان مجددین است | ۱۳۰ | |
| ۱۳۲ | فائده سی و نهم در بیان مجددین است | ۱۳۱ | |
| ۱۳۳ | فائده سی و دهم در بیان مجددین است | ۱۳۲ | |
| ۱۳۴ | فائده سی و یکم در بیان مجددین است | ۱۳۳ | |
| ۱۳۵ | فائده سی و دوم در بیان مجددین است | ۱۳۴ | |
| ۱۳۶ | فائده سی و سوم در بیان مجددین است | ۱۳۵ | |
| ۱۳۷ | فائده سی و چهارم در بیان مجددین است | ۱۳۶ | |
| ۱۳۸ | فائده سی و پنجم در بیان مجددین است | ۱۳۷ | |
| ۱۳۹ | فائده سی و ششم در بیان مجددین است | ۱۳۸ | |
| ۱۴۰ | فائده سی و هفتم در بیان مجددین است | ۱۳۹ | |
| ۱۴۱ | فائده سی و هشتم در بیان مجددین است | ۱۴۰ | |
| ۱۴۲ | فائده سی و نهم در بیان مجددین است | ۱۴۱ | |
| ۱۴۳ | فائده سی و دهم در بیان مجددین است | ۱۴۲ | |
| ۱۴۴ | فائده سی و یکم در بیان مجددین است | ۱۴۳ | |
| ۱۴۵ | فائده سی و دوم در بیان مجددین است | ۱۴۴ | |
| ۱۴۶ | فائده سی و سوم در بیان مجددین است | ۱۴۵ | |
| ۱۴۷ | فائده سی و چهارم در بیان مجددین است | ۱۴۶ | |
| ۱۴۸ | فائده سی و پنجم در بیان مجددین است | ۱۴۷ | |
| ۱۴۹ | فائده سی و ششم در بیان مجددین است | ۱۴۸ | |
| ۱۵۰ | فائده سی و هفتم در بیان مجددین است | ۱۴۹ | |
| ۱۵۱ | فائده سی و هشتم در بیان مجددین است | ۱۵۰ | |
| ۱۵۲ | فائده سی و نهم در بیان مجددین است | ۱۵۱ | |
| ۱۵۳ | فائده سی و دهم در بیان مجددین است | ۱۵۲ | |
| ۱۵۴ | فائده سی و یکم در بیان مجددین است | ۱۵۳ | |
| ۱۵۵ | فائده سی و دوم در بیان مجددین است | ۱۵۴ | |
| ۱۵۶ | فائده سی و سوم در بیان مجددین است | ۱۵۵ | |
| ۱۵۷ | فائده سی و چهارم در بیان مجددین است | ۱۵۶ | |
| ۱۵۸ | فائده سی و پنجم در بیان مجددین است | ۱۵۷ | |
| ۱۵۹ | فائده سی و ششم در بیان مجددین است | ۱۵۸ | |
| ۱۶۰ | فائده سی و هفتم در بیان مجددین است | ۱۵۹ | |
| ۱۶۱ | فائده سی و هشتم در بیان مجددین است | ۱۶۰ | |
| ۱۶۲ | فائده سی و نهم در بیان مجددین است | ۱۶۱ | |
| ۱۶۳ | فائده سی و دهم در بیان مجددین است | ۱۶۲ | |
| ۱۶۴ | فائده سی و یکم در بیان مجددین است | ۱۶۳ | |
| ۱۶۵ | فائده سی و دوم در بیان مجددین است | ۱۶۴ | |
| ۱۶۶ | فائده سی و سوم در بیان مجددین است | ۱۶۵ | |
| ۱۶۷ | فائده سی و چهارم در بیان مجددین است | ۱۶۶ | |
| ۱۶۸ | فائده سی و پنجم در بیان مجددین است | ۱۶۷ | |
| ۱۶۹ | فائده سی و ششم در بیان مجددین است | ۱۶۸ | |
| ۱۷۰ | فائده سی و هفتم در بیان مجددین است | ۱۶۹ | |
| ۱۷۱ | فائده سی و هشتم در بیان مجددین است | ۱۷۰ | |
| ۱۷۲ | فائده سی و نهم در بیان مجددین است | ۱۷۱ | |
| ۱۷۳ | فائده سی و دهم در بیان مجددین است | ۱۷۲ | |
| ۱۷۴ | فائده سی و یکم در بیان مجددین است | ۱۷۳ | |
| ۱۷۵ | فائده سی و دوم در بیان مجددین است | ۱۷۴ | |
| ۱۷۶ | فائده سی و سوم در بیان مجددین است | ۱۷۵ | |
| ۱۷۷ | فائده سی و چهارم در بیان مجددین است | ۱۷۶ | |
| ۱۷۸ | فائده سی و پنجم در بیان مجددین است | ۱۷۷ | |
| ۱۷۹ | فائده سی و ششم در بیان مجددین است | ۱۷۸ | |
| ۱۸۰ | فائده سی و هفتم در بیان مجددین است | ۱۷۹ | |
| ۱۸۱ | فائده سی و هشتم در بیان مجددین است | ۱۸۰ | |
| ۱۸۲ | فائده سی و نهم در بیان مجددین است | ۱۸۱ | |
| ۱۸۳ | فائده سی و دهم در بیان مجددین است | ۱۸۲ | |
| ۱۸۴ | فائده سی و یکم در بیان مجددین است | ۱۸۳ | |
| ۱۸۵ | فائده سی و دوم در بیان مجددین است | ۱۸۴ | |
| ۱۸۶ | فائده سی و سوم در بیان مجددین است | ۱۸۵ | |
| ۱۸۷ | فائده سی و چهارم در بیان مجددین است | ۱۸۶ | |
| ۱۸۸ | فائده سی و پنجم در بیان مجددین است | ۱۸۷ | |
| ۱۸۹ | فائده سی و ششم در بیان مجددین است | ۱۸۸ | |
| ۱۹۰ | فائده سی و هفتم در بیان مجددین است | ۱۸۹ | |
| ۱۹۱ | فائده سی و هشتم در بیان مجددین است | ۱۹۰ | |
| ۱۹۲ | فائده سی و نهم در بیان مجددین است | ۱۹۱ | |
| ۱۹۳ | فائده سی و دهم در بیان مجددین است | ۱۹۲ | |
| ۱۹۴ | فائده سی و یکم در بیان مجددین است | ۱۹۳ | |
| ۱۹۵ | فائده سی و دوم در بیان مجددین است | ۱۹۴ | |
| ۱۹۶ | فائده سی و سوم در بیان مجددین است | ۱۹۵ | |
| ۱۹۷ | فائده سی و چهارم در بیان مجددین است | ۱۹۶ | |
| ۱۹۸ | فائده سی و پنجم در بیان مجددین است | ۱۹۷ | |
| ۱۹۹ | فائده سی و ششم در بیان مجددین است | ۱۹۸ | |
| ۲۰۰ | فائده سی و هفتم در بیان مجددین است | ۱۹۹ | |

| سفر | موضوع | سفر | موضوع | سفر | موضوع |
|-----|-------------------------------------|-----|--|-----|--|
| ۲۸ | فائده سوم در بیان آنکه حق تعالی | ۳۸ | فائده سوم در آنکه دانش طلال حسن | ۲۸ | فائده پنجم در بیان آنکه صاحب |
| | حقیقت بر دیگرے و بیچ غیبات | | سببای تعینات غایب است | | بهرین محل در جواب |
| | صاحب حقیقت نسبت انچه | | فائده چهارم برشت بر شخص جرات | | فائده ششم در جازریع صاحب دم |
| | فائده چهارم در بیان عدم تربیت | | از ظهور کسب آبی است که انچه | | فائده نهم در بیان آنکه عدم دو قسم است |
| | ولایت بر نبوت و دلیل آن | ۲۹ | فائده پنجم در ششم در بیان ولایت مثنوی | | تفصیل آن بود |
| | فائده پنجم بعد از حصول این مباح | | و آنکه بر اقریه و او کار قلید کرده است | | فائده دهم در تحقیق محض فنا و عدم |
| | چون طایران در ق گشت در مطرف شد | | در حصول کمالات آن | | سوال در جواب متعلق آن |
| | که این ترقی بالا اسالت نصیب نگار | ۳۹ | پهلایت هشتم در ولایت کبری | | فائده یازدهم سوال در جواب متعلق |
| | فائده ششم ارتقاء طاعت از قبول | | در مراتب اصول و فائده اول | | بنا که نسبتان ماسوله حق است |
| | خود شرط طاعت است | | فائده دهم اندک با وجود اطمینان | | فائده دهم در جواب سوال صاحب |
| | فائده هفتم در واقع نمودند که گویا | | نفس اجزا قالب از سر کشی باز فائده | | نسبت اجمالاً و تفصیلاً |
| | بر اے میروم و از بسیاری غنم | | فائده سوم سوال از علامات فناء | | فائده سیزدهم در شرف جوش سکر |
| | فائده هشتم آنکه فی حصول اللطائف | ۴۹ | روحی و سری و خفی و جانی | | و استیلائے محبت و اذواق و مویز |
| | الاخرین الذکر اللسانی بنی و اللسانی | | فائده چهارم بیان ابتداء فناء | | فائده چهارم در شخصیکه کلام بشری است |
| | فائده نهم در غم کردن محمد رسول الله | | نفس و انبساط آن | | ناید در میان حق و خلق تیز نکند |
| | یا لاله الا الله | | فائده پنجم بیان کمال فنا و نفس | | فائده پانزدهم نیز در بیان شخص انچه |
| | پهلایت دهم در بیان کمالات | | فائده ششم در بیان سیر اقریت | | فائده شانزدهم اندک از هیچ بفرق |
| | نبوت و فائده اول | | فائده هفتم در بیان آنکه مادام که | | بیا آمد از زمین سخن و از قناب بقا انچه |
| | فائده دوم و سوم این کمال ناشی | ۵۰ | در نفس و آفاق است در قید | | پهلایت ششم در بیان مقام بقا و |
| | از کمالات نبوت و از حصول این | | خلیقت است و چون گذشت است | | فائده اول در حق اسلام |
| | کمالات لازم نیست که صاحب | | فائده هشتم بودن حضرت خواجہ | | فائده دهم و سوم در تغییر و قنات |
| | آن نبی یا مساوی نبی باشد | | بزرگ همراه مولانا عارف هفت | | پهلایت هفتم در بیان مراتب طلال |
| | فائده چهارم حفظ و افر از این کمالات | | سال در تنگ پوسته گاهی از دل | | و ولایت مثنوی |
| | بالاسالت عنصر خاک است | | فائده نهم در بیان آنکه طریق حضرت | | فائده اهل در بیان و وصول بطله از |
| | فائده پنجم تا سیر سالک در حصول است | ۵۱ | محمد قدس سونیت نقشندید است | | طلال اسم که مبداء تعین سالک است |
| | شوق و علاقت و تجلیان امیر | | پهلایت نهم در بیان ولایت علیا | | در ترقی از حق آن |
| | تجلیش دارد و چون بالا رفت | | و فائده اول | | فائده دوم در بودن این اصول |
| | عل لسان حاصل آید | | فائده دهم در بیان آن مقام که در | | اجزاء سالک و فرق در میان |
| | فائده ششم در آنکه صاحب | ۵۲ | اعلی است از همه ولایات | | انسان کمال مفرقی |

هَذَا جَدُّ النَّاسِ هُدًى وَتَمَلُّقُوه قُنُونَ

لله الحمد هر آن چیر که خاطر بخیر است به آخر آمد ز پس پرده وقت سیر پدید
به فضل جهانی رواند او بیروانی

بِسْمِ اللَّهِ كِتَابَاتِ شَرِيفِ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَتَعَصُّوهُمْ مِمَّا رُفِعَ عَنْهُمْ



مَوْلَانَه نَوَاجِدِ مُحَمَّدٍ بَاقِرِ بْنِ شَرَفِ الدِّينِ لَاهُوتِي خَلِيفَه حَضْرَتِ خَوَاجَه

مُحَمَّدِ مَعْصُومِ قَدَّسَ سِتْرَه

بِهَسْتَامِ وَتَصْحِيفِ خَاكِسَارِ نَوَاجِدِ عَفْوِ سِپُورِي ثَمَامَتِ سِرِي

مَطْبَعِ رُوزِ بَا زَارِ اَهْلِ كِتَابِ مَطْبُوعِ كُود

| | | | | |
|------------------------------------|----|--|-----|--|
| فائده دوم سوال و جواب متعلق باین | ۷۶ | تعیین و ظهور معنی است بیان | ۹۱۲ | فائده چهارم میان فائده هجدهم و نهم |
| هدایت پانزدهم در بیان تبه نزول | ۷۷ | صحة توفیق میان اتوال نشه تعیین اول | ۹۱۳ | فائده نهم در بیان آنکه قدرت |
| که بموجب حقیقه الحقائق متعلق | ۸۴ | فائده دوم در سوال و جواب متعلق | ۹۵ | یعنی سور موجب شروع و بعضی |
| است با تحقیقات لائقه | | بترقی از تعیین جوی | | مشر نزول است |
| فائده اول دوم در بیان در پنجم | ۸۵ | هدایت نوزدهم در بیان فوق | ۹۵ | فائده در بیان یعنی خصائص |
| از متابعت آن سرور علیه الصلوة | | تعیین معنی و فائده اهل تفضیل | ۹۷ | فائده اهل بدانند که چنانچه حضرت |
| عالم السلام و ثمرات این درجه مشرفه | | مدین باب ثانی که وفات حضرت | | حق ذات خود را دوست میداند |
| بودن این درجه بموجب حقیقت محمدی | | مجدد قدس سره | | صفات و احوال خود را نیز دوست |
| فائده سوم در بیان آنکه توسط | ۸۷ | فائده دوم در بیان سوال و جواب | | میسازد و تفضیل این |
| آن سرور بدو معنی است | | آن برود | | فائده دوم در بیان حسن و جمال |
| فائده چهارم سوال و جواب متعلق | ۸۸ | فائده سوم در بیان معنی تعیین در | ۹۵ | حق تعالی در بیان مرتبه که گفتی آنست |
| بفروق در میان نبی و سایر اولیای | | حق بل و علما | ۹۶ | فائده سوم در بیان آنکه آنحضرت |
| فائده پنجم اطمینان نفس بر هر کمال | ۸۸ | فائده چهارم در بیان آنکه تعیین اول | | علیه الصلوة والسلام سعی بدو تمام |
| بعد از اعتدال اجزاء قالب است | ۸۹ | مکن است یا واجب عارض است یا قیوم | | است و تفضیل این هر دو تمام |
| فائده ششم سوال و جواب متعلق | ۸۹ | در بیان نسبت نصالت و ظلمت | ۹۸ | سوال فتا و ابقا که قرار داده اند |
| با اعتدال اجزاء قالب چهار و اینها | ۹۰ | در بیان مکن و دو واجب بلقی سوال و جواب | | و ولایت را بآن مربوط ساخته |
| فائده هفتم در سوال و جواب متعلق | ۹۰ | هدایت بیستم در بیان قطع منازل | | بچه معنی است جواب الخ |
| به بشارت بموجب حقیقه الحقائق | | در سیدک باطل خود و ملائکه نزول | ۹۹ | فائده چهارم در بیان علم مکن مع علم خود |
| بعد وصول بمحققان ثلثه | ۹۰ | فائده اول در بیان آنکه عارضه | ۱۰۰ | فائده ششم مقطعات قرآنی در روز |
| هدایت شانزدهم در تحقیق معنی | ۹۱ | که بعد قطع منازل بازگردانند الخ | | و اشارات است ببحقائق و دقائق |
| تعیین اول و فائده اول در آنکه | ۹۲ | ملأنکه هر چند رشا بدین ملند اما شهود | | اسرار که در بیان نمید محبوب است |
| حقیقت محمدی که ظهور اول است | | انسان فوق شهود ملک است | ۱۰۰ | مسکته الحتام در خصوص مجرب |
| حقیقه الحقائق است آن معنی الخ | ۹۲ | فائده دوم بیان ظهور نقطه که مرکز | | الف ثانی قدس سره |
| هدایت هفدهم در تعیین جودی | | عالم ظلی است و احوال جمیع عالم | ۱۰۰ | فائده اول و دوم و سوم |
| فائده اول در آخر کار کثوفت است | ۹۳ | فائده سوم جانب ارشاد و تمییز در | ۱۰۳ | رساله کحل الجواهر در بیان لطافت |
| که تعیین اول تعیین حضرت محمد است | ۹۴ | آنسه و زیاده تر بود در کتاب سباح | ۱۰۹ | رساله ملا جامی در بیان طریقه ذکر |
| فائده دوم سوال و جواب متعلق | | تقویت جانب بشریت از کتاب | | و طریقه توجیه و مرقه طریقه رابطله |
| به تعیین و جودی | | وعزیمت پرورش جانب ملکیت مینماید | ۱۱۴ | سوانح حضرت امام ربانی محمد باقر ثانی |
| هدایت ششم در تعیین معنی | ۹۴ | سباح به نیت سالک در حال سحبه | | بطریق اقتضای ترتیب از جمله طریقه |
| فائده اول اندر آنکه حقیقت محمدی | | و عزیمت میگردد | | تمام شد |

الْأَعْلَى بِالْأَسْمَاءِ الَّذِي بَشَّرَهُ بِرَبِّهِ عَيْسَى عَلَى نَبِيِّنَا وَعَلَيْهِ وَإِلَى كُلِّ الصَّلَاةِ الْعُلَى بِرَبِّهِ وَنَجْوَى
 ترتیبیکه حضرت قطب الاقطاب شیخ الشیوخ والشباب برهان الاولیاء مستند الاقطاب
 غیبات الاقطاب معجز العرفاء القیوم الحقانی المعصوم الربانی الذی ارتحل من هذا
 الدار القانی کاسمه المبارک معصوماً شیخی واما می قد سنا الله تعالی بسیرة السانی
 بتسک طلاب فیض بخش عالم و عالیان بودند در مکتوبات قدسی سہات حضرت
 مجد و الف تالی رضی الله تعالی عنہ و حضرت پیر و شکیہ قطب الانام شیخی و اما می
 قد سنا الله بسیرة السامی مرتبہ بعد مرتبہ مذکورست و بیان ترتیب این مراتب
 در اینجا ملحوظہ بنحاط این فدوی ریخت کہ رسالہ مبدا و معاد و وفا ترستہ مکاتیب
 حضرت مجد و الف ثانی و حضرت ایشان را رضی الله تعالی عنہما در نظر داشته
 این لالی مشورہ را منتظم سازد و مراتب سلوک و تسلیک خاصہ حضرت را مرتب و
 تسک شکرش شعور فالذی یزداد احساناً و هو منتظم و لیس ینقصر قدراً
 غیر منتظم الحمد لله الذی جعل فی صلۃ بین البحرین مقتبساً لاناوار النورین
 فشرعت فیہ بعون الله سبحانہ فی الحادی و العشرین من شوال سنۃ الف و
 ثمانین من الهجرة المبارکة النبویة علی صاحبها الصلوة والسلام والرحمة و
 ائمتنا الیوم فی تاسع ذی القعدة من العام المذكور اتماماً مع وقوع التعلیل
 فی البین آیاماً و بعد از اتمام بعضی خصائص در خانہ ذکر یافتہ فجاء بحمد الله
 تعالی بحیث یروق العقلاء و ما سبق به اذهان الاذکاء و با وجود انکہ بعضی

شکر

الفانی
بوده اند

مرتبه بعد مرتبه
در خاطر

عکس نویسی العروة الوثقی حاج میرزا معصوم شد در سن ۱۲۰۰

۱۰۰ کا مال الله صلی و سلم رسول یا قس بعد از احمد ۱۲۰۰ سنه که از تصانیف حضرت امام ربانی مجد الف ثانی است ۱۰۰۰
 دفاتر مستعین شش و دوازده مجزوه و سنه معصومیه ۱۲۰۰ قولہ فالله لا یغنی عن مرادید زیادہ کرد در حالیکہ برستہ کفیر شود و ہم قدرست
 کہ نگردد در حالیکہ در رشتہ نمک باشد ۱۲۰۰ سنه کم حاصل است از نظام کہ نظیر است شدن در مسک کشید شد است ۱۲۰۰ قولہ
 یعنی آفتاب و آفتاب مراد هر دو حضرت اند قدس سرہ ۱۲۰۰ لمصحح سلمه الله تعالی

۱۰۰ منسوب احمد بن محمد سرسندی قدس
 سر ۱۲۱۳ ۱۰۰ فیوض و علوم ۱۲۱۳ قونیا ریا پاک حضرت
 بخت افشاندن و یاشیدن از قسم نقد و جنس بر فرق کے لیسبل تصدق و بالضم
 آنچه از زر و گوہر باستیدہ شود ۱۲ عیاش ۱۰۰ اجماع کہ چون مراتب سلوک مجددی
 بترتیب تلیک معصومہ و فائز ترستہ این حضرات مذکور بود بخاطر این اندوی ریخت کہ رسالہ مسود
 و مواد و فائز ترستہ این حضرات الخ ۱۲ ۱۰۰ قونیا غرض بعین و ضا و عجم مشکلات ہر فن و پوشید گہائے علم
 و ہر ۱۲ عیاش اللغات لمصححہ اللہ تعالیٰ عن آفات الدارین ۱۲

حق بسم اللہ الرحمن الرحیم حق

محمدی مجد و سپاس بقیاس مرتبے راکہ سنت سنیہ محمدیہ راعلیہ و علی الہ و
 صحیہ افضل الصلوٰت و اکمل التجتات بطریقہ انبیہ احمدیہ روح اللہ سبحانہ
 روحہ و آفاض علی العلمین ابدا فتوحہ تجد فرمود و نسبت اولین را در آخرین
 بہان ظراوت جلوہ گر نمود و در و دنیا مجد و دنیا را آن سید سالار کہ حدیث علماء
 اُمّتی کا نبیاء بنی اسرائیل بر زبان غیب ترجمان آورد و باین حدیث نفیس
 گوئی اشارت بوجود فائز الوجود حضرت مجد و الف ثانی خود کرد و آل و صحابہ
 کہ هیچ ولی برتبہ ادنا کے ایشان نرسد و انفاق کوہ ذمبت و یگان مساوی
 مد شعیر شان نشود اما بعد میگویہ ضعف عباد اللہ المتعین محمد باقر بن شرف الدین
 اللامہوری الجبالی الحسینی عفی عنہما کہ چون مراتب حصول سلوک و حقائق و
 خصائص حضرت امام ہمام ہادی انام حجتہ الاسلام غوث الخواص و العوام قبلہ المحققین
 و قدوة المدققین المستغنی عن توصیف الواصفین کا شرف غموض مشابہات و قف
 رموز مقطعات محرم اسرار فرقیانی محبوب الصمدانی مجد و الف ثانی سبحی و سوال اللہ
 جن المراق ۱۲

لا تعذر
 اصحابہ
 فرمود
 نفیس
 گوئی
 برتبہ
 وصف

جان سے پہلے

جان سے پہلے از باطنش کان بے نشان ست زبان در شرح وصف او
 بود لال قلم در ذکر حدیث بے زبان ست عنایا تے کہ درود در حق من ہر سر ہر مو
 من در شکر آن ست لا ذال کا سیم المبارک سیفا علی أعداء الدین ویرحمہ اللہ
 عبدًا قال امین میدانہ و بزبان آرزو بیان کریمہ ذلک فضل اللہ یؤتیہ من یشاء
 میخاند مصرعہ با کریان کارا و شوارست و الصلوٰۃ والسلام علی من ختم بہ
 الرسالہ و فی کل امر الیہ الحوالہ و علی جمیع الانبیاء والمرسلین و علی اللہ و اہل
 کلہم اجمعین و علی الملئکہ المقربین و علی جمیع المؤمنین و المؤمنات المسلمین
 و المسلمات امین

جان سے پہلے

جان سے پہلے

ہدایت اول

در آنچه دانستن آن ^{راہ نامہ ۱۱} ^{طلبہ ۱۲} ^{مردی ۱۳} ^{مستتر شد} را ناگزیرست فائدہ (۱) فی المبدأ و المعاد
 چون طالب بے پیش شیخے بیاید باید کہ شیخ اور اول استخارہ فرماید از شہ استخارہ تا
 ہفت استخارہ تکرار نماید بعد از استخارہ اگر تذبذب بے در طالب پیدا نشد شروع
 در کار او نماید فائدہ (۲) اقبال قلب شیخ کامل کمال نیز قائم مقام استخارہ است
 و انضمام او با استخارہ نور علی نور ^{از توفیق ۱۲} ^{دلت و توجہ شد ۱۱} فائدہ (۳) فی المبدأ و المعاد اول اور طریق
 توبہ تعلیم دہد و در حصول توبہ بقدر اجمال اکتفا نماید و تفصیل آنرا بمرور آیام و الہ نماید
 کہ رسم درین آوان قاصر اند و تکلیف تفصیل مدتے طلبہ و فقورے در طلب او رود
 بعد از ان طریق مناسب تعداد و ذکر مطابق حال طالب تلقین نماید و توجہ بکار او دارد

جان سے پہلے

۱۵ جی ہمدان بر تہجد عبادت قبیل نمودم را درہ را میباید ۱۲ سے یعنی بعد از تے در کت نماز نفل اعلیٰ ما توردہ الہم انی استعملک بخیر
 و صبر کر نماز و بوقت ضرورت صرف دعا تے ما توردہ ہم کافی ست چنانچہ حصول بعض مشائخ ہواست ۱۱ سے بیونگر تدریس نسبت آن
 شیخ دین طالب پیدا نہ بکرا طینان حصول پیوست پس ان سطح شروع در کماکان طالب نماید ۱۲ سے در کار رسیدن مقامات و بہت
 بدون حصول مقامات عشو مشہورہ کما دل شان تہہ است و آخر شان رضا تصور نیست ۱۱ ملحقہ سکہ اللہ تعالیٰ

بچہ بودند کہ حاصل مکاتیب گرامی با در عبارت خود اندراج نموده بطریق مؤخر
مرتب ساخته آید این فقیر التزم کرده که عبارات اصل البقیہ تاثیر کا اثر ادا نماید مگر
در بعضے مواضع کہ بہت بعضے حکم بہ تفسیر پیر آورده و آن ہم بعد از دریافت اجازت
از روح پرستوخ حضرت مجید و آلف ثانی و مشاہدہ رضائے آن حضرت دین معانی
و ہرگز کہ را بہ تفضیل و تصحیح از مواضع متفرقہ التقاط نمود و در ہر مقام بذکر ضروریات
سبیل ایجاز نمود و مع ذلک این رسالہ مشتمل است بر فوائد عظیمہ و نکات فخریہ و تحقیقات
غریبہ و تدقیقات عجیبہ و ترتیب لائق و ترکیب فائق و در آغاز ہر مرتبہ بجائے باب
لفظ ہدایت آورده و بواسطہ ذکر بعضے لوازم و تعلقات آن مرتبہ لفظ فائدہ بجائے
فصل اختیار نمودہ بر ہیئت ہدایت یک خاتمہ و یک منگنہ اختتام مرتب کرده و ازین
جہت این رسالہ را بہ کثر الہدایات فی کشف الہدایات و النہایات مسمی ساخته
و در آئنائے تالیف بار ما خوشوقتی حضرت مجید و آلف ثانی و حضرت ایشان رضی
اللہ تعالی عنہما در باب این تالیف پر تواند ختمہ و اتحاد خاص بجناب آنحضرت و
نسبتے خاص در خود یافتہ و توفیق و امداد از آنجناب معلوم ساخته و بعد از اتمام زیارت
حضرت مجید و آلف ثانی رضی اللہ تعالی عنہما در تمام مشرف گردیدہ و ازین جہت
امید قبول و عنایت بہم رسیدہ و مصداق این قبول و عنایت را قبول حضرت
مخدوم زادہ از شاہ و ساوہ صاحب لاشراذ العلیہ قاسم الانوار السنیہ مرکز دائرہ
اقاصت و ہدایت بحر مواج عقل و درایت للہ ولیف سے سراپا ظاہرش روح است

بیت
بیت

بیت

۱۰۰۰ ہجری بر جہد فاضل نمود ۱۲۰۰ ہجری در مسکن اول وکیل دم نقیہ تہر حریفہ ہی چاکہ بعد از اتمام خدمت میکنند پس از اتمام رسالہ ختم او بہتار
کرده سد کہ اندہ مسلک ۱۲۰۰ ہجری در تمام کتب و سوسہ و کتب فرہ کہ بطن ہر کنند ۱۲۰۰ ہجری زید نجم حضرت خواجہ محمد معصوم قدس سوسہ حضرت خواجہ
سیدنا الدین کہ تحصیل علوم متداولہ نمودہ اند و از والدہ ماجدہ خود ستوادہ جمیع کمالات نمودہ باقصائے مراتب قرب رسیدہ و عالم از فیضیاب گردیدہ
وفات ایشان در سنہ ۱۲۰۰ ہجری و نور و بیج است ۱۲۰۰ ہجری نامہ رفت اولیائے دین و کردہ است گشتہ اندازے دین در جہت آفتاب سپہر حال مرکز ولایت

مربوط با اینها نیست و ترقی سالیک درین موطن بجز صحبت شیخ و محبت و رعایت
 آداب اوست با اقبال شریعت علیته و سنت سنیه علی صاحبها الصلوٰة والسلام
 و الخیرة و تعلیم ذکر درین هنگام از برای تسلیه طالب است و اگر چه فی نفسه مفید
 لیکن مدار وصول نیست **فان (۵) من مکاتیب المحبوب الصمدانی حضرت مجدد**
الاولی الثانی رضی الله تعالی عنه بدانکه طریقے که اقرب است و اسبق و اوفی و اولی
 و اسلم و احکم و اصدق و اولی و اعلی و اجمل و ارفع و اکمل و اجمل طریقہ علیہ تشریح
 است قدس الله تعالی ارواح اهلها و اسرار موالیها این همه بزرگی این طریق و
 علو شان این بزرگواران بواسطه التزام متابعت سنت سنیه است علی صاحبها
 الصلوٰة والسلام و الخیرة و اجتناب از بدعت نامرضیه ایشانند که در رنگ اصحاب
 کرام علیهم الرضوان من الملائک الثمان نهایت کار در بدایت شان مندرج گشته و حضور
 و آگاهی ایشان دوام پیدا کرده و بعد از وصول بدرجہ کمال فوق آگاهی ما می دیگران
 شده **فان (۶) من مکاتیب المحبوب الصمدانی مجدد الاولی الثانی رضی الله**
تعالی عنه پرسیده بودند که بعضی از رجال و فتنایه آید و طریقہ را التماس مینمایند از
 اکل و لبس و شرب که بر یوا حاصل میگردد و پرسیدند و میگویند که با جمیع شریعی آری است
 میسازیم امر بکفین طریقہ در حق آنهاست یا نه طریقہ را با ایشان بگویند و ترغیب
 با جتناب محرم نمایند شاید برکت طریقہ ازان اشتباه برآید **فان (۷) من مکاتیب**
المحبوب الصمدانی مجدد الاولی الثانی رضی الله تعالی عنه نوشته بودند که بعضی

طریق

نوشته بود
طلب
از حال علم

۱۵ که در فوق اینهاست ۱۲ که مدار وصول صحبت است و فانی شکر در شیخ کبیر و صحبت در کمال کمال الصد لاول از اصحابه و اولاد
 بجز و اصحابه که از بعضیون الی کمالات است ۱۳ یعنی کتب و مصد و نمود از اطلال که نام ملا محمد شام صد دیافته ۱۴ یعنی کتب و فتنایه
 و منعم از اطلال فانی که بنام ملا حسن بک صد دیافته ۱۵ یعنی کتب و مصد و پنجاه و ششم از اطلال که بیان شیخ برج العین صد دیافته ۱۶

وآداب و شراط راہ با و بیان سازد و در متابعت کتاب سنت ترغیب فرماید
و وصول ب مطلوب متابعت محال داناند و اعلام نماید کہ کثوف و وقایع را کہ سیر
موتی مخالفت بکتاب سنت داشته باشد اعتبار نکند. ^{قائم (۴)} ^{مذکور} ^{مذکور}
شیخی و امامی قدسنا الله تسبیرو السامی باید دانست کہ حضرت مجدد الف
ثانی رضی الله تعالی عنہ ہر چند در بعضی رسائل خود نوشته اند کہ شیخ مرید را
طریق ذکر مناسب حال و استعداد و تلقین نماید لیکن طریق آنحضرت بالآخر تقدیم
تعلیم اسم ذات بود جمیع طلاب را الا ماشاء الله و وجہش آن تواند بود کہ آنچه
سابق نوشته اند در او اہل حال آنحضرت در وقتے کہ سیر آنحضرت در اطوار ولایت
بودہ باشد کہ ولایت مربوط ب جذبہ است و سلوک در تسلیک آن رعایت حال مرید و
تعلیم ذکر طریق کہ مناسب استعداد او باشد از برای تسہیل سلوک بر وی لایست مثل اگر
استعداد او مناسب جذبہ باشد طریق مناسب جذبہ تعلیم توان کرد تا اجمال در سلوک
اوراہ نیاید و ہر گاہ آنحضرت رضی الله تعالی عنہ از اطوار ولایت ب کمالات نبوت
پوراشت عروج فرمودہ از دائرہ جذبہ و سلوک برآمد کہ کمالات نبوت

طریق

۱۵ بقیہ عمارت مبدا و معاد را اما ما لفائدہ نقل کردہ میشود۔ و تہم عقاید متصلتہ آراء ال سنت جماعت نصیحت نماید و تسلیم
احکام تقبیہ ضروریہ و عمل موافق علم تاکہ فرماید کہ طیران درین راہ لے این دو صلاح اعتقادی و عملی میسرست و تاکید نماید کہ در لغت محترم
و مشتبہ احتیاطا باید برعی دارد ہر جذبہ بحد و دایرہ حاکم یا متداول نماید تا توانستہ سعادت عزادین باب در دست بند۔ ^{انتہی}
ہر آنکہ حضرت امام ربانی در مکتوب صد ہفتاد و یکم صلوات علیہ فرماید۔ یک تاکید نماید کہ طبع و مال مرید و توقعہ در مسافہ دنیوی او پیدا
نشود کہ مانع رشد مریدست و باعث حرانی ہر چیز و اجماع دین ماضی و تلشد الا الله اللہ سبحانہ و تعالیٰ شکر را در آنحضرت بہر سبب
در گمیشست و حضرت امام سزائی فرمودہ امدان التبعہ اذا علم من مودۃ انحصار بری ان جمع حافی یدہ انما واصل الیہ سسر کہ
استاذہ و امر ہو و عیالہ انما یا کلون من مال۔ لک الاستار فلا حرج علی السجہ جدید فی الاکل من طعام ذلک المرید ^{۱۲} یعنی
از مکتوب ہفتاد و ہستم بطور ثانی کہ امام بارالذین صدور یافتہ در کمیت بوجہ اطلباب و توجہ از رائے فرغ امر اض ^{۱۲} ^{۱۳} قولہ باید دانست
کہ حضرت مجدد الف ثانی الح باید است کہ اصل این عملت در کماتیب موصوفیہ عربی است ساید کہ مصنف کتب الہدایات ترجمہ نمودہ و آرزو
یاست چنانچہ در بعضی نسخ کتب الہدایات موجودست و تسہیل اللطاب اینجا برہن اکتفا رفتہ و اللہ علم و عملہ تم ^{۱۳} ^{۱۴} و جذبہ
و سلوک ہر دو مکن اندر ولایت را کہ ولایت بدون این ہر دو ہر دو تحقق نمیکرد ^{۱۲} ^{۱۳} یعنی رعایت حال مرید ہر شیخ لازمست
لطیعیہ سئلہ الله تعالیٰ

۱۲ و ۱۳ و ۱۴ در طراز السنہ محمد باقر گلزار کتبی

این کتاب در کتابخانه

علامت نقصان استعداد نیست گریه باشد تا مگر الاستعداد که با این با اختیار کردن
 فائز (۱۰) ^{مِن مَّكَاتِبِ شَيْخِي وَآمَامِي قَدْ سَنَا اللَّهُ بِيْرَهُ السَّامِي}
 شکایتی از بوالهوس و عدم استقامت طالبان نموده بودند و اظهار افسردگی از فقیرین
 آنها کرده و آنچه در اکثر طالبان این زمان همین حال دارند طالب صادق کم است لیکن بعد
 از استخاره خود و بعد از استخاره اولی از حصول النشأ طریقه را باید گفت بعد از این
 اگر بے استقامتی و برشتگی در کسی ظاهر شود گوشه باشد ضرر اوست ^{فائده (۱۱)}
^{مِن مَّكَاتِبِ شَيْخِي وَآمَامِي قَدْ سَنَا اللَّهُ بِيْرَهُ السَّامِي} پیرا باید که خود را در نظر
 مُریدان مُجَلِّد وارد و دروازه احتیاط با آنها مفتوح نسازد تا مقابلهت او در دل ایشان
 نشیند و جاگیرد و باعث عقیدت و ادب گردد و موجب ترقیات شود ^{فائده (۱۲)}
^{مِن مَّكَاتِبِ شَيْخِي وَآمَامِي قَدْ سَنَا اللَّهُ بِيْرَهُ السَّامِي} نوشته بودند که حسب
 هنگامه طلبه را یک قسم سرگرم میداشت و هیچ احدی بے تاثیر نیماند حتی که
 اکثرشان در اول توجه متاثر میشدند ^{حَدَّ اللَّهُ سُبْحَانَهُ عَلَى ذَٰلِكَ شُكْرًا} این نعمت
 عظیمی بجا آرد و از عجب و پندار ترسان باشند و محترف بقصور بوند و از توجهات بطلبه
 و تفقد احوال آنها تسأل نگذازند که از اعظم عبادات است و بعد از فراغ ازین امر و ادای
 حق آن بقدر طاقت بطاعات و غیر مثل زُحْم و اذکار سپردن ازندان ^{أَحَبَّ عِبَادًا لِلَّهِ}
^{إِلَى اللَّهِ مَنْ حَبَّبَ اللَّهُ إِلَى عِبَادِهِ} شنیده باشند ^{فَائِز (۱۳)} ^{عَبْدٌ ضَعِيفٌ} گوید
 دِجَّةَ اللَّهِ تَعَالَى که چون فقیر در سفر اول بدار اللہ شاد شهزاد رسید شرف قد مبوسی

در وقت
شماره کرده

ناتر

اعظم

سرسند

۱۰ یعنی مکتوب عدد و ششم از جمله اول که مولانا محمد صدیق ایشادری صدر یافته ۱۲۰۰ هـ یعنی مکتوب بیستم از جمله اولی بدانکه
 مکتوب عدد و نهم از جمله اولی در پنجاه اصل مضمون را عبارت خود تغییر نموده آورده است ۱۳ مولانا ابوالسلا محمد خان ۱۰۰۰ هـ محل شان و مشکوه و
 جمال آثار ایشادری خود نمون ۱۱ غیثات ۱۰۰۰ هـ یعنی مکتوب بیستم از جمله اول ۱۲ مولانا ابوالسلا محمد خان ۱۰۰۰ هـ یعنی مکتوب بیستم
 دوست ترین زندگان خداست که دوست گردانند و از اوست بندگان ۱۳ یعنی مکتوب این رساله را نامر باقره هجری

عبرای طلب مشغولی مینمایند اگر حجام اند چه مانع است والا در پرده نشینند و طریقه
 را اخذ نمایند **فائز (۸)** من مکاتیب شیخی و امامی قدسنا الله و تعالی بستره
 الساجی مسترشدان را بوظائف طاعات و اذکار سرگرم دارند و باتیان خدمات و
 رعایت آداب ترغیب کنند و **مُعطل** نگذارند امید که از نسبت خاص بزرگان بهره یابند
 مقصود حصول نسبت است علم بان امر دیگرست اگر بدیند فهما و نعم والا غم نیست
 نسبت چون بتائی و تعب حاصل شود قدر و عزت وارد و آنچه بهر همت و زور می آید
 آید چندان قدر و عزت ندارد و اگر کسی استعجال نماید بوالهوس است طالب نیست و قابل
 صحبت نه مردم در طلب دنیا و دنیوی چه رنجهاست که نمی کشند طلب حق جل و علا
 حق بان است بزرگان درین طلب ریاضتها کشیدند و عمر ما گذرانیده **بیت**
 اَوْصِيْ ثَمَّتْ سَالِ سَخِي وید هتا شبی روئی نیکنختی وید **قائده (۹)** من مکاتیب
 المحبوب الصمدانی مجدداً لآلِ الشافعی رضی الله تعالی عنه بایرونت که بطور

و در طاعت
 در خدمت
 تا بزرگان
 تا بزرگان

یعنی طلب اخذ طریقه و توجه ۱۲ **ع** یعنی آن زمان اگر از حرام شماند که نکاح فیما بین رفایست از تعلیم طریقه با ایشان به حجاب
 در شرفیت بیخ نیست و اگر از حرام شماند بلکه از اجانب که مفلوت با آنها را نبود و نکاح فیما بین جایز باشد پس انجمن خود
 در پرده نشینند و طریقه اخذ نمایند ۱۳ **ع** یعنی مکتوب صمد و بیت و دوم از جلد اول که بنام ولانا محمد بن قشوری صدر یافته
 چه شنیده باشند که هیچ بی ادب بخدائرسیده است جل و علا از خدا جویم تو فقی اب بے ادب خود ما را از لطف رب
 در عدم رعایت آداب با ضرر غالب است و آداب مزوریه این راه در مکتوب دوم از جلد اول مکتوبات حضرت محمد
 رحمة الله علیه مرقوم است اینجا که فرموده اند - چنانکه طالب را با بر کند و دل خود را از هیچ جهات گردانده شود هر خود سازد و با خود
 بر لطف او بر او اخل داد کار بر و از در حضور او بغیر و التفات ننماید و بکلیت خود مشغول شود و نشیند حتی که بزرگرم مشغولی
 نشود و نگردد او هر کند و غیر از نماز من سنت در حضور او دانگند **ع** خمار قلبی که در طریقه ما بعضی طالب واردت میدهند و سنگ
 آنت کسی را چشم بر بندند و یکا یک منزل ساند در راه چندین سال بظرفه العین قطع نمایند ۱۴ **ع** یعنی مکتوب صدر و جل و پنجم از جلد
 اول که بجماعه دارالرحمن مفتی صدر یافته ۱۵ **ع** بلایه ترمیم این قائده عبادت مقدمه مکتوب شریف نوشته میشود و بعضی باشند از طایفه
 این طریقه طلب که با آنکه ابتداء سیرایشان از عالم است بر طریقت ماز نشوند و التذاد و ملاقات که مقدمه بر جبهه است بزودی پیدا کنند و
 آن است که عالم در ایشان نسبت به عالم طریقت صیقل افتاده است همین نعمت مزایه سرعت تاثیر و تاثیر شده و این بطور تاثیر تا زلمه متوجه
 که عالم در ایشان بر عالم طریقت قوت پیدا کند و از آن محسوس گردد علاج این ضعف مناسب این طریقه علیه تعریف است هر چه تصرف تمام ما
 و طلبی که مناسب طریق دیگران است تقدیرم تزیین نفس است در ایمانات و مجاہدات شاقه که موافق مشربیت و آن شود علی ما جهت
 الصلوة والسلام و ایضاً ۱۶ **ع** سولانا ابا السواد احمد بن مسلم الرضی - **مصحف** **الله تعالی** **ع** یعنی در جنگی و فتنه
 در اثر قبول کردن از طالب علم است نقصان است تعداد طالب نیست ۱۲ **ع** صلوات الله تعالی

بشریح

اختیاری کہ بطریق دیگر وابستہ است مدار کار بر وظائف ^{یعنی در} آورد و اذکار است بنیاً
 معاً کہ بر ریاضات و آریضیات و پیر طریقت باین مشایخ ^{یعنی} رجوع نیست و درین طریق
 کہ طریق صحابہ کرام است علیہم الرضوان افادہ و استفادہ انعکاسی است صحبت شیخ
 مقتدا با رعایت آداب کافی است و وظائف اذکار و طاعات نیز از مُہذات و مُعَاوَنَاتِ
 است صحبت خیر البشر علیہ و علیٰ آلہ الصلوٰت الزکیات و التَّحِیَّاتُ
 التَّامِیَّاتُ در حصول کمالات بشر طایمان تسلیم و انقیاد کافی بود آہنزارہ و حصول درین
 طریق اقرب گشتہ است و در اخذ فیوض و بَرَکات از شیخ کامل و مکمل کہول و صبیان و
 شیوخ و آخیا و اَموات برابرند ریاضت درین طریق عالی کہ مضمرین اندراج نہایت
 در بدایت اتباع نسبت سنیست و اجتناب از بدعت نامرضیہ فائدہ (۱۶) فی
 المبدأ و المعاد گاہ باشد کہ کلمے ناقص را اجازت تعلیم طریقت میکند و در ضمن اجتماع
 مُریدان کار آن ناقص یا تمام میرسد حضرت خواجہ نقشبند ^{سیدہ ہارالدین قدس سرہ} مولانا یعقوب چرمی علیہ
 الرحمۃ را پیش از وصول بدرجہ کمال اجازت تعلیم طریقت فرمودہ بودند و گفتہ بودند کہ
 اے یعقوب پنجاہ من بتورسید است بمردم برسان و کار مولانا بعد از آن در خدمت
 خواجہ علامہ الدین عطار قدس سیرۃ اسرار انجام یافت آہذا خدمت مولانا عبد الرحمن جامی در
 نفعات مولانا اول از مُریدان خواجہ علامہ الدین عطار شمر و تانیاً خواجہ نقشبند
 نسبت میکند باید دانست کہ نقض ہر چیز مُتانی اجازت است اما چون کامل و مکمل
 ناقص را نایب خود می سازد و دست او را دست خود میداند ضرر نقض تعدی نمی نماید

بشریح

۱۰۰۰ من چہا کہید و مختہا برداشتن ۱۰۰۰ کلمہ جا کہ تکلف بر مرادہ قال منینانی الجمال القاطنہ است ۱۰۰۰ مولانا ابو ہریرہ
 ۱۰۰۰ خواجہ احوار قدس سرہ فرمودہ است اگر پرسند کہ مشقہ درویشان عطا دادہ حضرت خواجگان قدس اللہ تعالیٰ پسرا ہم
 بیست بگر افتادہ اہل سنت و جماعت دوام عبودیت کہ بے او اے عبادت تصور نیست ۱۰۰۰ لمصححہ مسلمہ اللہ

عنه مثل

وینتانی

کبیر

مجت نوهنا

ساعت قات

مجموعه کتب نفیسه حضرت و نقل و ادب و کتب باستان

حضرت پیر شیخنا و امامنا رضی الله تعالی عنه دریافت از فقیر استفسار
 فرمودند که تعلیم و تعلم تقید واری فقیر عرض نمود که از زمان تقیت و شغل باطن تقید علم
 ظاهر آنقدر مانده است باز در سفر ثانی در وقت خلوت اعاده استفسار مذکور فرمودند
 این کینه بعضی ساینده در هنگام استغراق مطالعه علم ظاهر توجه با جناب مقدس
 نے ماند و جمع نتواند شد فرمودند بی حساب میگوید تقیت علم ظاهر مده نسبت است
 از آن زمان این فقیر را توفیق دیگر بهم رسید ^{بجای} وَالْحَمْدُ لِلَّهِ سُبْحَانَهُ عَلَى ذَلِكَ قَائِدَهُ
 مِنْ مَكَا تَيْبِ شَيْخِي وَ اِمَامِي قَدْ سَأَلْتُ اللَّهَ بِسِرِّهِ السَّامِي اِرْتِقِدْ حَلَقَةَ صَبْحِ و
 پیشین و طریقه توجه بسیاران بعد مغرب گرمی مجلس و تاثیر توجهات و ظهور آثار و ترقی
 عظیمه بران نوشته بودند مسرت بر مسرت افرو و اللَّهُمَّ اكْذِبْ اَحْوَانَنَا فِي الدِّينِ بَابِ
 که دین امر جلیل القدر بیش از بیش تقیت روز زود در تصحیح نیت بجان بکوشند و همواره
 ملتجی و مُتَضَعٌ بُونَدَفَائِهِ (۱۵) مِنْ مَكَا تَيْبِ شَيْخِي وَ اِمَامِي قَدْ سَأَلْتُ اللَّهَ بِسِرِّهِ
 السَّامِي در طریقه مادر وصول بدرجه کمال فریو بطرابطه محبت است شیخ مقدمه طالب
 صادق از راه محبت که بشیخ وارد اخذ فیوض و برکات از باطن او مینماید و بمناسبت
 سنویه ساعه ساعه برنگ او می براید گفته اند فنا فی الشیخ مقدمه قنای حقیقی است
 ذکر تنها بے رابطه مسطوره و بے فنا فی الشیخ موصل نیست ذکر هر چند از اسباب وصول است
 لیکن غالباً مشروط بر رابطه محبت و فنا در شیخ است آری این رابطه تنها با رعایت ادب است
 صحبت و توجه و التفات شیخ بے التزام طریق ذکر موصل است و در سلوک و تسلیک

۱۵ بدانکه در دو نسخه خطیه که نزد ما موجود اند لفظ و گویند بصیغه خطاب بر قوم است و مولانا ابومحمد سلمه لفظ (میگویند) بصیغه
 مجانب فرموده و پیشین چنین گفته یعنی بسیار است گویند - هذا والله اعلم و علامه تم ۱۲ سلمه یعنی کتوب مددی در سیم از حدیث است مولانا
 ابوالسعد سلمه یعنی کتوب بنفاد در ششم از طبع اول مولانا ابومحمد سلمه - سایه بر سر است از ذکر حق سایه بر اشارت این است
 را بلکه مانند عبارت از حفظ صورت شیخ است بطریقه که در این طریق معلوم است یعنی طریقه رابطه طالب جنسی است و سوره در صورت از ذکر ۴

هدایت دوم

در بیان ذکر قلبی اسم ذات قائم (۱) این تکالیف است یعنی در امری که سنا الله به است
 استماع فرمایند که شغل باطنی در طریقه، اما اقسام است قسم اول ذکر اسم ذات است و طریق این
 ذکر آنست که طالب باید که زبان خود را با کلام چنان در جمیع جهت متوجه قلب صنوبری
 که در پهلوئے چپ واقع است گرد و این قلب صنوبری آشیانه قلب حقیقی است که از
 عالم امر است و آنرا حقیقت جامع نیز گویند و لفظ مبارک الله را در دل بطریق خطره
 بگذرانند و زبان دل این لفظ خطیره بگوید بے آنکه صورت دل را تصور کند و نفس را بند
 نکند و در ذکر گفتن هیچگونه آنرا دخل ندهد نفس بطور خود آمده باشد و از لفظ مبارک
 الله ذات بیخون خواهد و هیچ صفت بآن ملاحظه نماید تا از فرود ذات بعضی صفات
 فرود نیاید و از تنزیه بتشبییه نگراید باید دانست که همچنانکه قلب تعلق بجانب دست
 چپ دارد چنانکه بالا گذشت روح بدست راست تعلق دارد و آن نیز محل ذکر است و میسر
 سیند که مقام ستر و خفی و اخفی است آن نیز محل ذکر است و جای نفس و حواس باطنی
 و باغ است آنهم مقام ذکر است و چون ذکر غالب آید تمام بدن را در میگیرد و هر جزو بدن
 در رنگ دل ذکر میگردد و آنرا سلطان اندک میگویند طالب باید چندان مداومت بذكر نماید
 که ذکر و حضور و ملکه دل شود و صفت لازمه آن گرد و چنانچه سماع صفت سامعه بصرف صفت
 باصره چنانچه اگر بتکلف ذکر و حضور را از دل دور کند دور نشود قائم (۲)

منطقه
ناجی

ناجی
کوشش از پیش عمل

ناجی

بیتا

۱- این کتب مدد و نیز کتب مدد چهارم از جلد ثانی مولانا ابوالسود ۵۰۰ در یکم است گفته اند که جمیع کتب مدد
 کما هو متعارف است در دل چیزی نیست یعنی دل را از هر چیز غالی که بجز حق ۵۰۰ صنوبر بداند سر و سایر گویند و همان وقت کار
 را نیز خوانند که در کتابان و با آن تشبیه دهند ۵۰۰ یعنی از بلندی ذات است بپستی صفات تعلق نماید و از تنزیه صرف بتشبییه
 گراید ۵۰۰ یعنی چنانچه تشبیه صفت از توت مشغول است از آن رنگ نیست و این شده و همچنین دیدن مغز از سر توت و بیانی
 است از آنکه آنکس که پذیرد ملصحه سلمه الله تعالی

وَاللّٰهُ سُبْحٰنَهُ اَعْلَمُ بِمُحَقَّقَاتِ الْاُمُوْر كُلِّهَا فَاقْن (۱۶) مِنْ تَكْلِيفِ الْكُتُوْبِ
 الصَّمَدَانِي مَجْدِدِ الْاَلْفِ الثَّانِي رَضِيَ اللهُ تَعَالَى عَنْهُ وَطَرِيقَ مَا طَرِيقَ دَعْوَتِ اَسْمَانِيَّتِ
 اَكْبَرِ اِيْنَ طَرِيقَةِ اِهْتِمَاكٍ دَرْمَسَايِ اِيْنَ اَسْمَا اِخْتِيَارِ نَمُوْدَه اَنْدَازِ نَسْبَتِ اِيْنَ بَزْرْگُوَارَانِ اَكْبَرِ
 اَنْدَكِ بَدَسْتِ اَفْتَدَانِكِ نَيْسْتِ زِيْرَ اَكْ نَهَايَتِ دِيْگَرَانِ دَرِ بَدَايَتِ اِيْشَانِ مُنْبَرِجِ سَبَسْتِ
 فَاقْن (۱۸) عِبْدٌ ضَعِيْفٌ كُوِيْدِ عَفِيٍّ عَنَّهُ اَزْ حَضْرَتِ پِيْرِ وَ سَتَكِيْمِ نَسْقُوْلِ سَتِ كِهْ دِيْنِ
 طَرِيقِ خَتْمِ خُوَا جِهَائِيْ بَزْرْگُوَارَانِ كَدَمِ اَشْرَافِ اَهْمُ دَرِ بَابِ حُصُوْلِ مُرَادَاتِ كَارِ دَعْوَتِ
 اَسْمَا مِيْكَنَدِ كِهْ دَرِ طَرِيقِ دِيْگَرِ سَتِ فَاقْن (۱۹) فِي الْبِدَاِ وَالْمَعَادِ بَا يَدِ اَنْسْتِ كِهْ حَقِيْقَتِ
 مُرِيْدِ بَا فَضْلِيَّتِ پِيْرِ وَ اَكْلِيَّتِ اَوْ اَزْ ثَمَرَاتِ مَحَبَّتِ اَوْ اَزْ تَلْجُجِ مَنَاسِبَتِ كِهْ سَبَبِ اِفَادِ
 وَ بَسْتَفَادِهْ اَسْتِ اَمَا بَا يَدِ كِهْ پِيْرِ اَبْرَ جَمَاعَتِ كِهْ فَضْلِ اَنْهَادِ شَرِيْعِ شَرِيْفِ مَقْرُرْ شَدِهْ اَسْتِ
 فَضْلِ نَدِيْدِ كِهْ مُوْجِبِ اِفْرَاطِ سْتِ دَرِ مَحَبَّتِ وَ اَنْ مَذْمُوْمِ سْتِ شِيْعِرِ اَخْرَابِيْ اَزْ اِفْرَاطِ
 مَحَبَّتِ اِيْنَ مِيْتِ اَمْدَهْ وَ نَصَائِيْ اَزْ اِفْرَاطِ مَحَبَّتِ حَضْرَتِ عِيْسَى رَا عُلَى نَبِيْتِنَا وَ عَلَيْهِ السَّلَامُ
 وَ السَّلَامُ اِيْنَ اَنْشُرْ خَوَانَدِ دَرِ خُسَارَتِ اَبَدِيْ مَانَدِهْ اَنْدِ لِيْكِيْنَ اَكْرِيْ سَوَايِ اِيْشَا فَضْلِ دِيْدِ
 مُجُوْزِ سْتِ بَلْكَهْ دَرِ طَرِيقِ وَ اِحْتِيَارِ اِيْنَ فَضْلِ اِدْنِ بَا اِخْتِيَارِ مُرِيْدِ سْتِ بَلْكَهْ اَكْرِيْ مُرِيْدِ سْتِ
 بِيْ اِخْتِيَارِ دَرِ رُفْعِ اِيْنَ اَعْتِقَادِ پِيْرِ اَمِيْگَرِ دُوْ بُو سِيْلَهْ اَنْ كَمَالَاتِ پِيْرِ اَكْتِسَابِ مِيْضَرَا يَدِ
 وَ اَكْرِيْنَ فَضْلِ اِدْنِ اَوْ بَا اِخْتِيَارِ بَا شَدُوْبَهْ تَكْلُفِ پِيْرِ اَكْنَدِ مُجُوْزِ نَهَا سْتِ وَ نَتِيْجَهْ نَهْ نَخْشَدِ

طريقه

تأنيدي

تأنيدي

۱۵ یعنی کتب دوسر و در اول منقسط است ۱۶ اولاً ابوسعده ۱۷ اولاً ابوسعده ۱۸ ترتیب ختم خواجهکان این است بهرینت و مقصد که خوانند بیا یک دست برده هفت سوره
 فاتحه یکبار بخوانند بعد از آن سوره فاتحه با اسم الله هفت بار بگویند بعد از آن الفاتحه با اسم الله هفت بار بخوانند بعد از آن سوره
 اخلاص با اسم الله هزار و یک بار بخوانند سوره فاتحه با اسم الله هفت کبره در هر صبح بعد از آن الفاتحه خوانند و اول این ختم با روح حضرت
 جبرئیل که این ختم با ایشان منسوب است باید که هر روز بزرگ در حقین اسمی این کتاب را بخوانند دست بعد از آن از جانب خدا عزوجل حصول
 مطالب بتوسل این بزرگواران باید خواست و تا سر انجام مقصد حاصلت باید نمود این کسر کل میسر یک کس تنها خواند یا زیاده هر قدر که
 بر سبیل تقسیم امامانیت و زوالی است که الله و ترغیب الوتر - دانشان مردمان ۱۲ مولانا ابوسعده از مقامات مکه می فرموده
 اند ۱۳ یعنی از هر دو که مشفق ۱۴ مصحح سینه الله نقلی عن اوقات الدارین

عالم خلق و بیخ از عالم امر و بیخگاه عالم امر قلب و روح و سیر و خفی و اخص است و دوازده
عالم خلق قالب و نفس است و قالب مرتب از عناصر از بزم است قائم (۱۶) من
مکاتیب الحبوب الصلواتی مجدداً کیف الثانی رضی الله تعالی عنه پرسید بود
که منع از ذکر چه میکنند که بدعت است با آنکه ذوق و شوق می بخشد چرا از چیزهای دیگر
که در زمان آنحضرت نبوده علیه و آله الصلوة والسلام منع میکنند مثل لباس فرجی و شال و
سر و پل مخدوم و عمل آنسرور علیه و آله الصلوة والسلام بر دو نوع است بر سبیل
عبادت است یا بر طریق عرف و عادت عملی که بر سبیل عبادت بود خلاف آنرا از
بدعتهاست منکر میدانم و بمنع آن ببالغه مینمایم که احداث در دین است و آن مزدود
و عملیکه بنا بر عرف و عادت است خلاف آنرا بدعت و منکر نمیدانم و در منع آن بیجا
نمی نمایم که بدین تعلق ندارد و وجود عدم آن مبنی بر عرف و عادت است نه بر دین
ملت چه عرف بعضی بلاد خلاف عرف بعضی بلاد دیگر است و همچنین در یک بلده
باعتبار تفاوت آرمینه تفاوت عرف و عادت واقع است مع ذلک رعایت
سنت عادی نیز منجر نتایج است و منتهج سعادات

هدایت سیوم

در بیان ذکر قلبی نفسی و اثبات قائم (۱۷) من مکاتیب شیخی و در امامی قدسنا
الله تعالی بسمیرة السامی قسم دوم ذکر نفسی و اثبات است یعنی ذکر لا اله الا الله

این از کتب دو صدوی و یک از جداول ۱۲۰۰ بابها است که قد فرقی با لغت فرسی از قبایلی بیه بند کشاده پیش ۱۲۰۰ سال علیه
الصلوة و السلام من حدیث فی دیننا هذا لیس منه فرود ۱۲۰۰ ساله یعنی از کتب صد صد نیز هم از جمله تالی ۱۲۰۰ مولانا ابوالسعد ۱۲۰۰ و قسم اول کرام
فانست که حدیث دوم و قائم اول ذکر شده و قسم سوم و قوت قلبی است یعنی ساکنه متوجه واقف دل باشد و نظریان هم مشتق باشد از آن ذکر
کنند تا ماه خلد با سر اول است که در قسم چهارم مراقبه است مشتق از ترقیب است و آن اشکال است یعنی جمیع حواس ظاهره و باطنه در انتظار طلوع
یا آنگاه بی دخل بنده است بدو عالم طلوع می بجا مانده ظاهر و باطن او در مراقبه مرتبه وزارت و قهر در ملک ملکوتی است تا خود سید قسم هم را بط
است یعنی تصور صورت پروردگار بر هر چه مرد و وجه ناسبت بر هر چه بیشتر هم مشتق باشد از فیوض از باطن او زیاده نماید و طریق رابطه متصل

اشهر مشاهیر

از بدعت

هدایت سیوم شیخی بر بخش قائم

هدایت سیوم شیخی بر بخش قائم

مِنْ مَّكَاتِبِ شَيْخِي وَآمَامِي قَدْ سَنَّ اللَّهُ بِسِيرَةِ السَّامِيِّ نُوْشْتَه بُوْدَنَدَك سُلْطَانِ
 الذَّكَرِ تَا حَالِ اَزْ كُتُبِ مِدِه وَشَنِيْدَه نَشْتَه مَخْذُوْسُلْطَانِ الذَّكَرِ دَرْ طَرِيْقَه مَانِبَانِ نَزْدُوْ مَشْهُورُو
 شَاخِ سَت وَدَا اَزْ پِيرانِ خُوْد شَنِيدَه آدِه اِيْم مَخْتَرَع مَانِيَسْت هَرْ چِه مِهْت اَزْ بَزْرگانِ سَت
 خَدِيَسْت شَيْخِ عَبْدِ الْقَدُوْسِ كُنْگُوِي كِه اَزْ كَابِرِ مَشَايِخِ مَهْنَدِ بُوْدَنَدَقَرِيْبِ بَرِزَانَ حَضْرَتِ
 خَواجِه اَحْمَدِ رُقَنْسِي سِيْرَهْ كَا دَرْ اَخْرَجِمِ اسْتَعْرَاقِ وَيُخُوْدِي بَرِايشَانِ غَالِبِ شُدْ دَرِ اَوْقَاتِ
 نَمَازِ مَوازِ بِنْدِ بِيْدَارِ مِيَسَا خَنْدِ سِرِّ اَنْ اَزْ ايشَانِ پَرَسِيْدَنْدَ فَرَمُوْدَنَدَك دَلِ يَانِذِرْ كَرِ بِيَا
 كُوْفَمِ سُلْطَانِ ذِكْرِ هَرْ زَمَانِ غَالِبِ اِيْدِ وِمَرِ اَزْ مَن مِيَرِ بَايْدِ فَائِضِ (۳) مِنْ
 مَّكَاتِبِ شَيْخِي وَآمَامِي قَدْ سَنَّ اللَّهُ تَعَالَى بِسِيرَةِ السَّامِيِّ اِگَرِ اَزْ ذِكْرِ قَلْبِي حَرْكَتِ وَجَنِيْسِ
 دَلِ خَواستَه اِيْدِ پَسِ دَوَامِ اَنْ اَسْبَحْ دَرِ كَارِ نِيَسْتِ نَهْ دَرِ حَالِ تِ فَاوَنَهْ دَرِ حَالِ تِ غَيْرِ فَاوَنَهْ
 دَوَامِ نِيْدِرُوْدِ نَاگِرِ يَرِيَسْتِ تَوَجُّهْ وَحُضُوْرِ تَبْلِي سَتِ حَرْكَتِ بَاشِدِ يَانَهْ فَائِضِ (۴) مِنْ
 مَّكَاتِبِ شَيْخِي وَآمَامِي قَدْ سَنَّ اللَّهُ تَعَالَى بِسِيرَةِ السَّامِيِّ حَضْرَتِ شَيْخِ الشَّرِيْحِ دَجَّةُ
 اللَّهُ عَلَيْهِ دَرِ عَوَارِفِ بَعْدِ اَزْ ذِكْرِ خَوَارِقِ وَكِرَامَاتِ شَيْئُوْسِيْدِ كِه مَرْتَبَهْ اِيْنِ هِمَهْ خَوَارِقِ وَكِرَامَاتِ
 فَرُوْرَسْتِ اَزْ مَرْتَبَهْ تَجُوْ هَرْ قَلْبِ بَزْكَرِ وَوَجُوْدِ ذِكْرِ ذَاتِ فَائِضِ (۵) مِنْ مَّكَاتِبِ شَيْخِي
 وَآمَامِي قَدْ سَنَّ اللَّهُ بِسِيرَةِ السَّامِيِّ اِيْنِ رَا هَكِه مَادِرِ صَدْرِ اِيْمِ كَلِمِي مِهْتِ گَامِ سَتِ دُوَا زِ

این کتاب
 نوشته
 ابوسعید

از ذکر بی حرکت

باید و اگر نیست

باید بوی

این کتاب دو صد و بیست و یکم از جلد ثالث کتبهام مرزا الطیف بخاری است تا جاکه فرمودند که نوشته بودند که در روزی از صفاتی و صفات ایشان
 میگذاشت سخن از سلطان الذکر مذکور شد رئیس اهل مجلس سوال کرد که تا حال این اسم ذکر چه سودی داشته و در کتابها نیز نظر ننشاید که بیان سخن
 و طهارت ساقی است یا حال ایشان است خدا ما از ۱۲۰۰ قوله مختصا هم مضمون است از اختراع دیگر که بعضی پاکان چیز را که بیشتر از و
 مثل او پیدا نشده باشد من ۱۰۰۰ می قطب عالم حضرت شیخ عبدالقدوس بن اسماعیل چشتی و قادری مریدیم محمد بن شیخ صفت بر شیخ احمد
 عبدالقادر است بیت در شیخ عمیر گرفته است مفقود ما شیخ احمد مدنی است در ردی او اما کتاب است سی و اوله بعد از مرتبه
 فن در فن اول مافقی شیخ احمد مدنی نوشته و فوات او در سنه ۸۰۰ در سنه ۸۰۰ در سنه ۸۰۰ در سنه ۸۰۰ در سنه ۸۰۰ در سنه ۸۰۰ در سنه ۸۰۰ در سنه ۸۰۰ در سنه ۸۰۰
 در سنه ۸۰۰ در سنه ۸۰۰ در سنه ۸۰۰ در سنه ۸۰۰ در سنه ۸۰۰ در سنه ۸۰۰ در سنه ۸۰۰ در سنه ۸۰۰ در سنه ۸۰۰ در سنه ۸۰۰ در سنه ۸۰۰ در سنه ۸۰۰ در سنه ۸۰۰
 در سنه ۸۰۰ در سنه ۸۰۰ در سنه ۸۰۰ در سنه ۸۰۰ در سنه ۸۰۰ در سنه ۸۰۰ در سنه ۸۰۰ در سنه ۸۰۰ در سنه ۸۰۰ در سنه ۸۰۰ در سنه ۸۰۰ در سنه ۸۰۰ در سنه ۸۰۰
 این کتاب از کتب بی نظیر است از جلد اول ۱۰۰۰ در سنه ۸۰۰ در سنه ۸۰۰ در سنه ۸۰۰ در سنه ۸۰۰ در سنه ۸۰۰ در سنه ۸۰۰ در سنه ۸۰۰ در سنه ۸۰۰ در سنه ۸۰۰ در سنه ۸۰۰ در سنه ۸۰۰ در سنه ۸۰۰ در سنه ۸۰۰
 ابو السعد احمد خان سلمه الرطون المحمدي سلمه الله تعالى

المجربین القمذانی مجتهد الا لف الثاني رضي الله تعالى عنه حاصل سوال ششم
 آنکه چون از ابتدا توجه طلبان این طریق با حدیث صرفست باید که بنفی و اثبات
 توجه جمع نشود زیرا که در وقت بنفی توجه بغیرست جواب آنکه چون توجه بغیر از بر
 تقویت و تربیت توجه احدیتست و مقصود از بنفی غیر حصول دوام آن توجه
 است بے مزاحمت انخار پس توجه بنفی غیر منافی توجه احدیت نباشد و منافی توجه
 احدیت توجه بغیرست نه توجه بنفی غیر شتان ^{باید} تا بینما حاصل سوال هفتم آنکه باید که هر
 ذکر که مبتدی این طریق بکام و زبان میگوید قلب نیز همان میگوید آما در بنفی و اثبات
 قلب تمام را میگوید یا نه اگر تمام را میگوید پس صرف کردن لا یفوق و الله را بهین
 چگونه است جواب آنکه قلب اگر تمام را بگوید چنانچه ^{گمانند} در که لا یفوق بر دعایه را بهین
 صرف کند و لا الله را بجانب خود کشد با آنکه بنفی و اثبات درین طریق تحصیل میکند از بکام و نه
 کاره ندارد اما مواعظ قلب شرط قبول نمایند این دو سوال شمار قبیل تشکیکات
 فخر رازیست اگر نیک توجه میشدند منفع میگشت فائده (۴) من مکاتیب شیخی
 و اما ای قد سنا الله تعالی بستره الساری سوال سیزدهم جنس دم در ذکر بدعتست
 یا نه اگر بدعت حسنه گویند پس بطور حضرت ایشان قد سنا الله تعالی بستره در هیچ بد
 حسن نیست پس این عمل از بدعت چگونه برآید جواب ذکر فی حد ذاته حسن و سنونست
 اما جنس در آن بدعت وقتی باشد که ثابت شود که این عمل در صید اول نبود و آن ممنوعست
 و نیز این طریقه جنس را حضرت خضر بجزت خواجه عبد الخالق عجد وانی که سر سلسله خواجه
 بودند تعلیم کرده اند و عمل ایشان را حکم بدعت نمیتوان کرد و در موقوفات حضرت خواجه

باعتدال

تالی
تالی
تالی

ناید

تالی
تالی
تالی

۱۷ بنزدان توجه بنی غیر فرست کثیر و فائده است غیر ظیل ۱۷ گنه سنی ۱۷ ام محمد خواجه را رازی بن العلامه فیما ولین
 عمر زمانه المنیر کبیر ۱۷ سنی در کتب کا ششم از جلد نالی « و انما بالسنه مسلم الله فائده ۱۷ چه خرم ذکر شیخ بر هم

تالیفات
مجموعہ

باید بود
باید

زود

بسیار

و طریقتش آنست که زبان را با کلام چسپانند و نفس را زیر نیات چسپانند و کلمه را از زبان
 بکشند و بفرق سر رسانند و رالہ را از فرق سر بکشف رست آرد و آلا اللہ را از کتبت
 رست بر قل منور بری کہ در پہلوئے چپ واقع است بیارد و نقش این مجموعہ بصوت لائے
 محکوس میشود و این کلمات را از محلے بہ محلے دیگر بردن باید کہ تخیال باشد و حرکت اعضا
 و نفس را ہم حرکت نندہد و نفس زیر نیات بند باشد و جس نفس تاپاری کنز این کلمہ را بگوید
 لیکن در نفس طاق گوید محبت نگوید آہن این ذکر را وقوف عدوی گویند یعنی از عدد
 واقف میاید بود و چون نفس تنگی کند بگذارد و بعد از آن معنی این کلمہ را چنان تصور کند کہ
 نیست هیچ مقصود بجز ذات پاک بعد از آن باز نفس کند و بر سنن سابق ذکر مذکور گوید
 ثُمَّ كَذَّابًا ثُمَّ كَذَّابًا ثُمَّ كَذَّابًا این ذکر را اول حضرت خضر علیہ السلام بحضرت خواجہ
 عبدالحق عجد وانی رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ کہ سر سلسلہ حضرت خواجگان ست قَدَسْنَا اللهُ
 تَعَالَى بِأَسْرَارِهِم تعلیم کرده اند و حضرت خضر علی بنینا و عَلَیْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ بحضرت
 خواجہ فرمودند کہ در حوض آب غوطہ بزید و در آب این ذکر تعلیم کرد تا تا کہ غوطہ در آب زدن
 بر لے آن باشد کہ نفس بر قرار ماند فائدہ (۲) مِنْ مَّكَاتِبِ شَيْخِي وَأَمَامِي قَدَسْنَا
 اللهُ تَعَالَى بِسِرِّهِ السَّامِيِّ بِمَجْمِيعِ هِمَّتِ دِرْبِ قَطْعِ عِلَاقِ قَلْبِ تَبَابُدِ اِيْنِ كَلِمَةِ طَيْبَتِ
 باطن را ساعۃ فساۃ ازین علائق پاک سازد الی آن تَبَابُدِ الْكِتَابِ اَجَلُهُ
 تا بجا رود لا زروبی راہ نرسی در سر لے اَلَا اللهُ - فائدہ (۳) مِنْ مَّكَاتِبِ

۱۱ باید دانست کہ جس دم ستر طراز نیست علی مخصوص و حی کہ یک صین نفس در حاضر زود رساند ۱۲ و طبعش بر منور بری بر آن کلمہ
 کہ سعادتمند شود منور بر منور ۱۳ یعنی از تف بفرق سر و دانا بجا بکنت راست و از انجا ببل ۱۴ قد سنن
 بصفتین روش و طریق و معنی و کسب و معنی آن و بفتح فون اول نیز آید ۱۵ مستحب اللغات ۱۶ منسوب بنجد و آن کہ قرابت
 بزرگ آمد شہر از طابت کلاما کہ مولد و دهن خواجہ عبدالحق قدس سوست و خواجہ عبدالحق از طاعت خواجہ سست جہانی قدس سوست ۱۷
 ۱۸ یعنی چنان خواجہ عبدالحق حکم حضرت خضر و آب غوطہ زود حضرت خضر این ذکر را ایشان تسلیم کردند ۱۹ یعنی از کتب چل و کتب از اول
 اول مؤلف ۲۰ در حقیقات تغیر سیر زود است ۲۱ طالع پسند احمد خان ۲۲ یعنی از کتب صد سیر زود از اول ۲۳ مؤلف احمد احمد خان

شده

شده

شده

شده

شده

شده

شده

شده

شده

شده

علمی و جیتی باشد که بعلوم حصول متعلق است و اید و قدیم را از ماضی از و نوسان علم و
 محبت جدا کند و حضور مع الله سبحانه که دل شود و نوعی که اگر تکلف یا دوا یا سوا نماید
 بیاوش نیاید و اگر فرضاً عمر حضرت نوح علی نبینا و علیه الصلوٰة و السلام بصاحب
 قلب بر بند هرگز غیر منظور او نکرده و این حالت معتبر بنفائے قلب است و مربوط است
 تمامی سیرالی باشد و نتیجه وصول است بافعال و همی تعالی فائده (۲) من مکاتیب
 الجویب الصمدانی مجتهد الا لفی الثانی رضی الله تعالی عنه ذکر معانی که برسبیل
 اجمال در بیان می آید و گفت نزدیک است در حصول دور دور مثلاً گفته شده است
 که پنجگانه عالم امر را طی کرده سیر در اصول آنها نماید تا دایره امکان تمام شود و درین
 عبارت سیرالی الله تمام ذکر یافته و حصول این سیر را تقدیر بدست پنجاه هزار ساله راه
 شود و مانند که یقیناً تعویذ المکیکه و الترمیم الیه فی یوم که کان مقداره تخمیناً الف
 سنه روزه ازین معنی میاید فایده ما فی الباب جنب و عنایت خداوندی جل
 سلطانة نزدیک است که کار این مدت مدید را در طرفه العین میسر آرد و مصراع
 باکریمان کار را دشوار نیست فائده (۳) من مکاتیب شیخی و اما می قد سنه
 الله تعالی بستره الساجی فتا قلبی که در طریقه ما بعضی از طلب را به سہولت دست
 میدهد و رنگ آفت که کسی را چشم بر بندد و یکایک بنزل سائده مشاهدات الانوار
 انوار متلونه و غیر متلونه و کثوف و واروات که بطلب حقیقی چندانی کار ندارد بگرد
 این نیسان ترشد حصول این معنی را در حق طلبان اثر سهل ندانند و قطع تمامی دایره

سلسله از کتاب خدمت از جدول به عنوان السلسله منی قلب مدعی در ضمنی ماضی و در همان کل باطن باشد که سلسله
 چندین قدم در عالم باطن و در هر قدمی عالم باطن را از انوار الله تعالی و در هر قدمی در همان یکبار چشم بدون
 آنکه یعنی از کتاب مدعی در این سلسله و در آنجا سلسله در راه چندین سال بطرفه العین قطع نمایند
 انصاف سلسله الله تعالی

فروغ آمد

مَا قَدَّ سَنَا اللَّهُ بِسَيِّرَةِ السَّامِيِّ مَقُولِ مَسْتِ كَهْ فَرَمُودَنْدِ كِه دَر سِلْسِلَهٗ چَشْتِهٖ وَهَبَرِ مَسْتِ
 فَرْقَهٗ رَا مَعْصُنْ اَز حَضْرَتِ رَسَالَتِ پَنَاهِ صَلَّى اللهُ تَعَالَى عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ اِنْسَانُوا مِي كَنْدِ
 وَذَكَرَ رَا مَعْصُنْ بَيَانِ كَرِهَانْدَا مَا دَر سِلْسِلَهٗ نَقْشِ بَنْدِيَهٗ وَكَبُرُوتِيَهٗ ذَكَرَ مَعْصُنْ اَز حَضْرَتِ
 رَسَالَتِ پَنَاهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رَسِيدِ مَسْتِ اَز حَضْرَتِ صَدِيقِ الْكَبِيرِ حَضْرَتِ عَلِيِّ
 رَضِيَ اللهُ تَعَالَى عَنْهُ اِلَى يَوْمِنَا هَذَا اَوْ دَر مَسَائِلِ فُتُوْحِ زَنْدَهٗ هَمْ دَرِيْنِ مَحَلِّ كِي اَز
 حَاضِرَانِ سَوَالِ كَرْدِهٗ اَكْهٗ مِي گُوِيَنْدِ كِه دَر سِلْسِلَهٗ اَعْلِيَهٗ نَقْشِ بَنْدِيَهٗ طَرِيْقَهٗ رَا بَطْرَا اَز حَضْرَتِ صَدِيقِ
 الْكَبِيرِ رَضِيَ اللهُ تَعَالَى عَنْهُ وَطَرِيْقَهٗ ذَكَرَ اَز حَضْرَتِ اَمِيْرِ الْمُؤْمِنِيْنَ عَلِيِّ رَضِيَ اللهُ تَعَالَى عَنْهُ
 رَسِيدَهٗ مَسْتِ چُونِ مَسْتِ فَرَمُودَنْدِ ذَكَرِ كِه دَرِيْنِ سِلْسِلَهٗ مَسْتِ كِه اَنْزَا وُتُوْحِ عَدُوِّي حَاجَتِ
 بِطَرِيْقِ مَعُوْدِ مِثْلِ حَبِيْبِ دَمِضْتُمْ مَحْمُودِ رَسُوْلِ اللهِ بِاَوْسِ اَز حَضْرَتِ صَدِيقِ الْكَبِيرِ رَضِيَ اللهُ
 تَعَالَى عَنْهُ دُو مَعْصُنْ رَسِيدَهٗ مَسْتِ وَطَرِيْقِ مَحَبَّتِ نِيْز اَز اِيْشَانِ رَسِيدَهٗ مَسْتِ چُوَا كِه اِيْشَانِ دَر
 سَفَرِ حَضْرَتِ اَبِي سُرُوْرٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِي رُوْدُوْ اَز اِهٖ مَحَبَّتِ فَيْضِ مِي گِرْفَنْدِ قَائِمِ (۵)
 مِيْنِ مَكْاَلِيْتِ الْمَحْبُوْبِ الصِّدِّيِّ الْجَدِيْدِ الْاَلْفِ الْثَانِي رَضِيَ اللهُ تَعَالَى عَنْهُ تَقْوِيْنِ ذَكَرِ
 دَر نَكْتِ تَسْلِيْمِ الْاَلْفِ وَبَا سْتِ مَرْصِيَانِ رَا قَائِمِ (۶) مِيْنِ مَكْاَلِيْتِ شَيْخِي وَوَالِي
 قَدَّ سَنَا اللَّهُ بِسَيِّرَةِ السَّامِيِّ ذَكَرَ مَقْصُوْدِ اَوَّلِي نَيْسْتِ بَلْ كِه سِيْلَهٗ اِيْخْفَانِي الْمَذْكُوْرَهٗ مَسْتِ

کرده

نقد

نیز

هدایت چهارم

در بیان فناء قلبی با تحقیقات لائمه آن فائده (۱) مین مکاتیب شیخی و والی
 قَدَّ سَنَا اللَّهُ تَعَالَى بِسَيِّرَةِ السَّامِيِّ مَرْتَبَهٗ رَسُوْمِ اَنْسْتِ كِه سِيَانِ مَارِ سَوَالِ مِي رُوْدُوْ اَوْ اَمَلِ

۱- هرگاه گفته روایت حدیث است بخاطر آنکه در این مضمون حدیثی مذکور است که در طبع مذکور شد بطریق مذکور « ۵ » قوله
 کبر در منسوب بجزرت خارج بجم المومنین کبر بقره س ۱۷ « ۵ » مین بالاولی « ۱ » مین از کتب است و ششم در جلد ثانی « ۱ » قوله
 ابوالسعد « ۵ » مین از کتب است و ششم از بطا « ۱ » مین ابوالسعد « ۵ » مین از کتب است و ششم از بطا « ۱ » مین
 ابوالسعد « ۵ » مین از کتب است و ششم از بطا « ۱ » مین ابوالسعد « ۵ » مین از کتب است و ششم از بطا « ۱ » مین

هدایت چهارم مستوفی بر سر زنده فائده

که اگر صاحب این قلب را حضرت نوح علی نبینا و علیک بالصلوة والسلام بهم شد
 یعنی جان نوشته اند که اگر هر سال عمر او فاکند هرگز با سواد دل او خطوی نکند بواسطه
 رنسیانی که دل را از ماسو حاصل گشته است ازین عبارات هم مفهوم میشود که صاحب این
 فکار رجوع نیست و نیز فرموده اند که صاحب این فکار تلویحات گذشته به تکلیف پیوسته
 است آری آنحضرت به بعضی اهل ارادت در مکتوبات جلد اول نوشته اند که زینهار
 بآن سلامتی قلب غره نشوی که جمال رجوع دارد ازین عبارت ترسان باید بود هر چند
 میتواند که آنحضرت دریافتند ^{دریافته} باشند که او حقیقت این سلامتی نرسیده است و نقیص و عدم
 وصول او دلالت نموده باشند و نیز میتواند که در آن وقت عدم رجوع این فانی تمیق نشد
 باشد و احتمال رجوع بود بعد از آن بخلاف آن ثابت گشته باشد و میتواند که آنحضرت
 چون از کثرت اشتغال مکتوب الیه با مورد ^{مورد} و نیویه اطلاع یافتند از راه زجر با و نوشته
 که احتمال رجوع دارد و این معنی مستلزم وقوع نیست و دایره احتمال وسیع است از جهت
 از زجر با و احتمال بهم راه داده اند اگر گویند که فانی قلبی فانی نفس باشد نفس در آن
 موطن هنوز بر نخوت و انانیت ^{انانیت} و تارگی و سایر رذائل خودست پس سلامتی چگونه بود و این
 از کجا آید گوئیم امید داریم که بر تقدیر فنا و سلامتی قلب تارگی نفس و سایر رذائل او دور نماید
 نکند و در میان او خلل نیندازد با آنکه گوئیم که بودن نفس تارگی و سایر رذائل بعد فنا
 قلب ممنوع است زیرا که محسوس میگردد که بعد این فانی نفس از سورت خود میماند و از مشاهده
 حال قلب استهلاک و استغراق او در طلب از دولت مصاحبت ^{مصاحبت} جلس صالح از بسیار
 از اوصاف رذیله خود ناوم میشود و با اصلاح عاید ^{عاید} پرسید بودند که فانی قلبی و روحی

نما

است

بر

برهان

بنا

نما

نما

بنا

بنا

سال نماند

سیرالی اشہر کہ پنجاہ ہزار سالہ راہ تقدیر آن نودہ اند آسان لغتہ و تمام از تلویحات
 بر آمان و بتکین پیوستن با محقر خیال نکنند آسان ماملہ نسبت بکمالات دیگر
 کہ فوق اوست حکم قطره دارد نسبت بدریا محیط شجر آسان نسبت بعرض آمد فرود
 ورنہ بس عالی ست پیش خاک تودہ فائدہ (۴) من تکایت شیخی و امامی قدس
 اللہ تعالیٰ بسترہ الساجی قبض و بسط اہل ابتداء کہ آباب قلوب اندست میدہند
 تلویحات قلب است کہ از تلوین گذشتہ بتکین پیوستہ است از قبض و بسط
 رستہ است آنچه اورا میدہد صورت قبض و بسط است و مشارکت ہی کائن و
 مناسب خوف و رجاست کہ الايمان بين الخوف والزجاء فائدہ (۵)
 عبد ضعیف گوید رجحہ اللہ بستاند کہ روزی این فقیر در خدمت حضرت پیر و تکیہ شیخی
 اللہ تعالیٰ عنہ شکایت از قبض باطن نمود کہ دین روز با قبض بسیارست فرمودند کہ
 قبض و بسط آراب قلوب میباشند عرض کرد کہ صورت قبض است فرمودند بی
 صورت قبض است فائدہ (۶) من تکایت شیخی و امامی قدسنا اللہ تعالیٰ
 بسترہ الساجی پرسید بودند کہ از بزرگے منقول است کہ ما رجحہ من رجحہ الامین
 الطریق ومن وصل لا یرجحہ آیا اگر سابقہ کہ بقائے قلبی مشرف گشتہ باشد مرورا
 رجوع جائز است یا نہ و همچنین فناے روحی و ما فوق آن تا لطف معذوم صاحب فناے
 قلب سیرالی اشہر را تمام کرده باہل خود وصل گشتہ است و از تلوین بتکین پیوستہ
 است امید است کہ بمقتضای قول این بزرگ از رجوع امین بود و کذا حال فناے سائیر
 اللطائف حضرت ایشان ما قد سنا اللہ بسترہ الساجی و جالبے متعذر نوشتم اند

ہت نماند

۱۰ یعنی از کتب ہندو ہم از جلد ثالث ۱۰ ملا نابلسہ ۱۰ یعنی قبض و بسط از تلویحات قلب است اما کہ اگر
 ۱۰ در باب تکین و بسط از کتب ہندو ہم از جلد ثالث ۱۰ یعنی قبض و بسط از تلویحات قلب است اما کہ اگر

اظهار
عزیزانه

دست میدهد که اگر سالک با تکلف یاد و اختیار با سستی نماید بیشتر نشود و باید نماید و در این
 گفتند این زبان قلب از شادی جهان شاد بود و نه از غم آن محکمین بواسطه آنست
 که دل را از اسو حاصل شده است این کمال نخستین است از کمالات ولایت مشروط است
 مرکالات دیگر را و این محاکمه معبر بنفاز قلبی است سعی باید نمود تکمال اول بدست آید بعد
 از آن سخن از کمالات دیگر آمده شود فائده (۸) من تمکاتیب شیخی در اناجی و کتبا
 الله تعالی پیروزه الشایخ فناء قلب که برزخ و حقیقت جاومه است منوط به تجلی فعل است
 که فعل نیز برزخ جامع است قلب را بان مناسبت تام است و باین تجلی فعل به یقین دست
 میشود که افاضه فیوض و برکات فعل است تعالی وجود و سائلط در میان بهانه پیش
 نیست موت و حیات متوسطه یکسان است این زمان از اموات در رنگ آخا بهر چه
 شود فائده (۹) من تمکاتیب المحبوب الصمدانی مجلده الاول الثاني رضوان الله
 بشنوند که درین ایام یکی از مشایخ نواحی باین فقیر پیغام فرستاده و اظهار احوال
 خود نموده که فنا و محویت بجائے رسید است که هر چه نظر میکنم هیچ نییام بم آسمان زمین
 را که نگاه میکنم هیچ نییام بم عرش و کرسی را نیز ملاحظه میکنم هیچ نییام بخود را که ملاحظه
 میکنم هیچ نییام بم و پیش کسی که میروم و او را نیز نییام بم و غذائے جل و علا بے نهایت
 است نهایت او را که نیافتم مشایخ همین را کمال دانسته اند اگر تو هم همین را کمال میدانی
 پس بطلب حق جل و علا برائے چه پیش تو آیم و اگر امرے دیگر را کمال میدانی بنویس
 فقیر در جواب او نوشته که این احوال از تلویحات قلب است و قلب نیز ماول است
 ازین راه و صاحب این احوال بنبی از مقام قلبی کرده است و نه حصه دیگر از قلب او

نظر

فرستاد
نمود

چرا
زلف

سلف یعنی کتوب دو دست دومی و چهارم از جمله اول مولانا ابوالسعد علیه السلام یعنی کتوب دو دست و چهارم از
 جمله اول مولانا ابوالسعد علیه السلام یعنی یک ربم چهارم حصه ۱۱ مصححی سلمه الله تعالی

و غیر بهارا و دوام حضور مع الله در خواب بیداری للزم است باینه جواب للزم است و قیام
 و بقا نزد ادا نمی است و آنکه دوام ندارد از جهت اعتبار ساقط است و معالیه قائم است
 از حضور بر تروناز کثرت آنجا که استهلاک و ضعیف است اطلاق حضور آنجا عارض است و
 در قیام نسیان و عدم ظهور بایسوی ناگزیر است و در دوام حضور نسیان و عدم ظهور بایسوی
 هیچ در کار نیست حضور بایسوی جمع میشود در رنگ آب جاری باشد و خس و خاشاک نیز
 بر روی می رود و در جریان او مخل نبود فائده (۶) من تمکاتیب شیخی و اما فی قدسنا
 الله تعالی بستیرو الشاهی بدانند که حق سبحانه و تعالی میفرماید اَلَا لِلّٰهِ الدِّیْنُ الْخَالِصُ
 طالب حق را ناگزیر است که در طلب و محبت او تعالی یک جهت دیگر بود که این امر خیر است
 را بر نی تا بدر قدر که کثرت او نخته است و جهت کثرت با خود دارد و لَوْ بِالطَّلِبِ الْعَلِیْمِ
 وَ الْحَبَّةِ اِزْ وَصَلَتْ حَقِیْقَةُ دَوْرٍ وَ تَجَوَّرَتْ دِهْرٌ چندان کثرت نماید چه از روی توهم
 و التفات و طلب چه از روی دید و دانش بوجدت آترب بود و سالیک تا در صد و انصاف
 است در مقام طریقت است و چون معالیه از انقطاع بسقوط آید و از محبت و از دید و
 دانش بایسوی و از بدحقیقت برسد درین مقام دل را انقدر انقطاع از بایسوی و نسیان آن

نویس

۱۵ بدکه حضرت امام بیانی قدس سره در مکتوب شانزدهم از جلد ثالث در مورد انقضای نوشته بودند که دوام آگاهی عبارت از چیست
 بیاست که دل را در بعضی مشاغل ذمه ازین آگاهی احساس یتغایر نفیس آگاهی و دوام آگاهی باین نوع بدانند که آگاهی عبارت
 از باطن است بجنبه مرسخه و اندکی بل سلطان مشبه به علم حضوری که دوام لازم است و بیهم شیند باید که شخص در وقت آن
 اوقات از نفس خود غافل گردد و ذمه نسبت خود پیدا کند غفلت و ذوق در علم حصولی تصور است که مغایرت در بیان است
 و در علم حضوری هر حضور در حضور است اگر چه ابد ازین حضور دور و غفلت و حصول در غفلت است پس آگاهی با دوام لازم
 آمد و آنچه دوام ندارد گمانی است بطلوب که اشتباه با آگاهی مذکور دارد و دوام آن مندرست که شباهت حصول حاصل دارد و گمان
 قیل الغیب است ۱۶ یعنی مکتوب بنفاد و چشم از جمله اول مگر آنکه قول با و در دل حضور کند تا قول او حاصل است که
 در مکتوب است و سوم از جمله اول مذکور است فایده ۱۷ خلاصه ارقه معانی ابوالسعد سید احمد نقاشی ۱۸ غیر به
 ذن امیر بچشم عظیم در رنگه لعیله سلمه الله تعالی

وَأَمَّا مَنْ قَدْ سَأَلَ اللَّهَ تَعَالَى بَیْرَهُ السَّامِیَّ ^{درجه دوم} وَرُتِبَ لَهُ ^{در توحید} خَوَاصُّ أَهْلِ نَسَبِهِ
نَفْسٌ حَاضِرٌ وَعِلْمٌ حُضُورِیٌّ ^{باو باخود نیز زووال آرد و انانیت و دعوتی سری و}
شَرِکَتْ اَوْ خَلَلٌ بِذِرْوَعِیْهِ ^{و کمالات عاریتی بلاصل محق بنید و خود را که مزیات این کمالات}
وَ اَسْتَمَدَ ^{بود} مَعْدُومٌ ^{یابد} بِوَجْهِهِ ^{بے حس و حرکت} فَهَدَى ^{فهد} وَ اَزْخُودَ ^{از خود} بِأَنْ تَقْبِیْرِهِ ^{تا تقبیر تواند کرد} كَمَا تَابَتْ
وَ خُودِی ^{از دے} زَانِلٌ ^{زائل} كَشْتَه ^{گشته} هَسْتِ ^{هست} آيْنَ ^{این} زَمَانِ ^{زمان} اِكْرَامِ ^{اگر توجبه} وَ حُضُورِ ^{حضورست} اَزْخُودِ ^{از خود} وَ جُودِ ^{جودست}
كَدَا ^{که} زَعَارِفِ ^{عارف نام} نَامِ ^{و نشانه} نَمَازَهُ ^{نمازه} نَبَانَ ^{نه بان} مَعْنَى ^{معنی} كَمَا عَارَفَ ^{عارف} دَرِيْنَ ^{درین} وَ قَتَمِيْنَ ^{وقت همین} حَقِّ ^{حق} كَشْتَه ^{گشته} اَسْتَمَدَ
وَبِنَاتٍ ^{و بنات} اَوْ سُبْحَانَكَ ^{ایستاده} اَنَا ^{آنا} اَلْحَقُّ ^{الحق} كَقِفْتَنِ ^{گفتن} اَزْ نَارِ ^{از نار} اَسْمِدِيْنَ ^{اسمدین} سَتِ ^{ست} بَیْنَ ^{باین} مَقَامِ ^{مقام} جِوْبِ ^{چو} بِر
تَقْدِيرِ ^{تقدیر} فَنَاءِ ^{فنا} وَ نِیْسَتِ ^{نیستی} وَ زَوَالِ ^{زوال} اَنَا ^{آنا} اَلْحَقُّ ^{الحق} كَقِفْتَنِ ^{گفتن} مَعْنَى ^{معنی} نَدَارِ ^{ندار} وَ سُبْحَانَكَ ^{ایستاده} اَمْ یَسْتَوَیْ ^{آمیستواند} نَظْمٌ ^{نظم} نُوْدُ -
شَعْرٌ ^{شعر} خِیَالِ ^{خیال} كَجِ ^{کج} مَبْرَأِ ^{مبرا} وَ بِنَاؤِ ^{بنا} بَشَنَاسِ ^{بشناس} هَكَه ^{هکس} كُو ^{کو} دَرْخُدَا ^{در خدایم} شَدْ ^{شد} خُدَا ^{خدایست} اَسْتَمَدَ ^{استمد} اِسْتَمَدَ ^{استمد}
رَا ^{را} فَنَارِ ^{فنا} نَفْسِ ^{نفس} كُو ^{کو} نِیْذِ ^{نیز} حَقِیْقَتِ ^{حقیقت} فَنَادِيْنَ ^{فنادین} مَوْطِنِ ^{موطن} حَاصِلِ ^{حاصل} سَتِ ^{ست} فَنَارِ ^{فنا} اَوَّلِ ^{اول} تَخْلِیْقِ ^{تخلیق} مَزَاتِ ^{مزات} بَاطِنِ ^{باطن}
اَزْ ^{از} نِقُوشِ ^{نقوش} مَاسُو ^{ماسو} وَ اَزْ حُصُولِ ^{حصول} اَعْدَا ^{اعدا} مَاسُو ^{ماسو} اَخْوَاهِ ^{آخوای} اَفَاقِ ^{آفاق} بُو ^{بو} و خَوَاهِ ^{خواه} اَنْفُسِ ^{انفس} اِیْنَ ^{این} كَمَالِ ^{کمال} وَ اِسْتَمَدَ
بِتَجَلِي ^{بتجلی} اَفْعَالِ ^{افعال} سَتِ ^{ست} وَ فَنَارِ ^{فنا} ثَانِي ^{ثانی} كَمَا اِسْتَفَارَ ^{استفار} عَارِفِ ^{عارف} سَتِ ^{ست} بِاِسْتِقْرَارِ ^{استقرار} عِلْمِ ^{علم} حُضُورِیِّ ^{حضور} اَوْ مَوْطِنِ ^{موطن} تَجَلِي
صِفَاتِ ^{صفات} سَتِ ^{ست} وَ كَمَالِ ^{کمال} اِسْتَمَدَ ^{استمد} مَوْطِنِ ^{موطن} تَجَلِي ^{تجلی} ذَاتِ ^{ذات} سَتِ ^{ست} فَاَعْدَهُ ^{فأعد} (۲) ^{مِنْ تَكْرِيْبِ} شَيْخِي ^{شیحی}
وَ اَمَّا ^{و اما} مَنْ ^{من} قَدْ ^{قد} سَأَلَ ^{سأله} اللَّهَ ^{الله} تَعَالَى ^{تعالی} بَیْرَهُ ^{بیر} السَّامِیَّ ^{سامی} وَ جُودَ ^{جود} وَ كَمَالَاتِ ^{و کمالات} تَابَهُ ^{تا به} اَنْ ^{آن} مَخْصُوصٌ ^{مخصوص} بِوَجْهِهِ
سَتِ ^{ست} تَعَالَى ^{تعالی} وَ تَقَدَّسَ ^{تقدس} اِنْ ^{اگر} دَر ^{در} مَمْكَنْ ^{ممکن} نُو ^{نو} دَارِ ^{دار} سَتِ ^{ست} اَزْ ^{از} اَخْضَرَتْ ^{اخضر} مُسْتَفَادٍ ^{مستفاد} وَ مُسْتَعَارِ ^{مستعار} سَتِ
اَسْجِه ^{اسجه} ذَاتِی ^{ذاتی} اَوْ سَتِ ^{اوست} عَدَمِ ^{عدم} سَتِ ^{ست} كَمَا ^{که} اِنْ ^{آن} بُو ^{بو} اَسْطَرِ ^{استر} اِنْعَاسِ ^{انعکاس} كَمَالَاتِ ^{کمالات} نُو ^{نو} دِ ^د پِیْدَا ^{پیدا} كَرُو ^{کرده} سَتِ

دران

توحید دو گونه است توحید علوم و توحید خواص توحید علوم تصدیق است یعنی که لا اله الا الله و فی سبیل الله کفر و انبات موقوف
با وجه تشریح من علی علیها باسواد رحمت و گرفتاری و در دوزخ و با وجود انکار و منازعت نفس الله توحید خواص با وجود تصدیق
نکرد در وجه است اولی یگانه گردانیدن دل است از جهت گرفتاری با دوزخ من سبحانه و از دید و در نفس آن درجه دوم در توحید
خواص آنست که الهی است و سوم جلوه اول از تکالیف مصوبیه است که آن الهام است و در ذمه و محال است محکوم در شرف
است یعنی کتب من و حضرت از جمله اول در بیان مرتبه چهارم توحید ۱۱ ص ۱۰۰ علیه الله تعالی

طی باید که بعد از آن برزینہ دوم کہ عبارت از روح است عروج باید نمود الی ما شاء
 اللہ تعالیٰ فائدہ (۱۰) من مکاتیب شیخی و امامی قد سنا اللہ تعالیٰ بسیرۃ
 الساجی نوشته بودند کہ شخوذ نمود و اندونہ شعور بعد م شعور خود این حالت در فناء قلب
 بمشافہ مذکور میشد حاصل است چہ در سنگام نیان الی قلب شعور با سو و درود
 شعور بعد م شعور فائدہ (۱۱) من مکاتیب شیخی و امامی قد سنا اللہ تعالیٰ بسیرۃ الساجی
 از قلب چون خلط مریغ شود بدماغ رود و از دماغ کہ محل حواس باطنہ است چون بر طرف
 شود و بجزارود و اینجا بر سر است کہ حضرت ایشان ما قد سنا اللہ سبحانہ بسیرۃ اولیائہ
 بان ممتاز بوده اند ب دیگران چہ رسد فائدہ (۱۲) عبد ضعیف گوید رجہ اللہ کہ شمع از
 بیان این بر درین رسالہ در خانہ مذکور شود ہمیشتیہ سبحانہ فائدہ (۱۳) من
 مکاتیب شیخی و امامی قد سنا اللہ تعالیٰ بسیرۃ الساجی باید دانست کہ درین کار
 ہر چند باطن دوام حضور است و از گرفتاری ماسو دارستہ لیکن نفس حاضر و علم حضور
 او بر جاست و منازعت و انانیت او بر پاست فائدہ (۱۴) عبد ضعیف گوید رجہ
 اللہ سبحانہ کہ حضرت پیر دستگیر در سفر اول فقیر را در چہار روز بفنا بشر ساختند و
 فرمودند کہ ہمنوز نفس بر جاست و فکر آن باید کرد

ہدایت پنجم

در بیان عدمیت و فناء نفس با تحقیقات لائقہ آن فائدہ (۱) من مکاتیب شیخی

۱- یعنی کتب مد و شصت و ششم از جلد اول ۲- ملا بابا اسعد ۳- یعنی کتب بیجاہ و نیم از جلد اول ۴- ملا ابوالاسود ۵- بکلیا
 جواب است از قول شخصہ کہ نوشتہ بود: ہما زمان کہ شگ و شمشک و شمشک و شمشک از قلب من و شمشک و شمشک و شمشک و شمشک
 شد کہ گرفتار نمودم از غلطی از دماغ مطلقا کل مائل است از قلب چون الی ۶- یعنی کتب بیست و دوم از جلد اول ۷- ملا ابوالاسود
 ۵- یعنی نسوان ماسوا و انقطاع کل از ادعا ۶- یعنی کتب بیست و دوم از جلد اول مگر کہ قول اول کلمات تا شیخ و تا قول او ہے
 حس و حرکت نمود کہ در کتب جہل و بیست و ششم از جلد اول مذکور است ۷- ملا ابوالاسود ۸- یعنی سید احمد قاسمی

وَ اَمَّا حَقُّ قَدِّ سَنَا اللّٰهُ تَعَالٰی بِسِرِّهِ السَّامِيِّ بِرَسْمِهِ بُوْدُنْكَ شَيْطَانِ رَا بَرُوْدْكَ اِنْ اِنْ
 رَا هِ بِبِحِ دِسْتِ بَاشْدِ يَانِهْ خَوَاجِهْ فَرَمُوْدَنْ سِرْ رُوْنْدِهْ كِهْ سِرْ حِدِّ فَنَارِ نَفْسِ نَرَسِيْدِهْ اَسْتِ چُونِ
 دَرِ شَمِّ شُوْدِ شَيْطَانِ بَرَفِيْ دِسْتِ يَابَدِ اَمَّا اِنْ رُوْنْدِهْ كِهْ بِنْفَارِ نَفْسِ رَسِيْدِهْ بَاشْدِ وِيْرَ اَسْمِ
 نَبُوْدِ غَيْرِتِ بُوْدِهْ رَا كِهْ غَيْرِتِ بُوْدِ شَيْطَانِ بَكْرِيْزِ دَفَائِدِهْ (۶) مِنْ مَكَا تَيْبِ شَيْخِيْ
 وَ اَمَّا حَقُّ قَدِّ سَنَا اللّٰهُ تَعَالٰی بِسِرِّهِ السَّامِيِّ مَشَاحِجِ رَا دَرِ بَيَانِ فَنَا وَ بَقَا اَقْوَالِ
 اِزْ اِنْجَا اِيْنِ مَعَانِيْ فَرَا كَرَفْتَنْ دَشُوْرَسْتِ تَوْضِيْحِ وَ تَفْصِيْحِ كِهْ حَضْرَتِ اِيْشَانِ مَا رَضِيَ اللّٰهُ
 عَنْهُ دَرِيْنِ مُعَا لَكِهْ نُوْدِهْ اَنْدِ حَقِيْقَتِ دِيْگَرِ دَارُوْدِيْنِ كِهْ يَدِيْنُ كِهْ يَدِيْدِ فَائِدِهْ (۷)
 مِنْ مَكَا تَيْبِ شَيْخِيْ وَ اَمَّا حَقُّ قَدِّ سَنَا اللّٰهُ تَعَالٰی بِسِرِّهِ السَّامِيِّ سُوْا لْ سَا لِكِ رَا اَكْر
 حَالِثِ سَتْمَرَهْ رُوْدِهْ كِهْ خُوْرَا وَ مَاسُوْرَا مَعْدُوْمِ يَابِدِ وَ جِزَا وَ تَعَالٰی مَوْجُوْدِ نِيَابِدِ لِيْكِنْ ظَلَمِيْتِ
 وَ حُوْقِ اَنْ بَا صُوْلِ دَرِ نِيَابِدِ صَاحِبِ اِيْنِ حَالِثِ بِنْفَارِ مُصْطَلِحِ صُوْفِيَهْ كِرَامِ رَسِيْدِهْ بَاشْدِ
 يَانِهْ جَوَابِ بِنْفَارِ جَزْبِهْ رَسِيْدِ اَسْتِ بِنْفَارِ مَطْلُوقِ وَ قَتِهْ بَرَسْدِ كِهْ يَابَدِ عَدَمِيْتِ اِزْ رَا
 عَظِيْمِيْتِ وَ حُوْقِ بَاهِلِ نَاشِيْ شُدِهْ بَاشْدِ اِيْنِ مَعْنِيْ رَا صَاحِبِ عَدَمِ خُوْدِ رَا يَابِدِ يَاعَارِفِ
 دِيْگَرِ كِبْشَفِ يَابْفَرَسْتِ لُحُوْقِ صِفَاتِ اُوْرَا دِيَابِدِ وَ مُعَا يَنْدِهْ كَنْدِ وَ حَكْمِ بِنْفَارِ اُوْ كَنْدِ فَنَارِ
 مَطْلُوقِ مَنُوْطِ سْتِ بُوْ صُوْلِ بَا سْمِ كِهْ مَبْدَا تَعْيِيْنِ سَا لِكِ سْتِ وَ اَسْتِهْلَاكِ دَرِ اِنْ اَسْمِ
 وَ دَرِ عَدَمِيْتِ وَ صُوْلِ اَسْتِهْلَاكِ نَسِيْتِ غَايَهْ مَا فِي الْبَابِ سْتِيْ اَسْمِ بَرُوْدِ رِهْ كِهْ سَا لِكِ
 اَسْتِيْلَا يَابَدِهْ اَسْتِ كِهْ سَا لِكِ سْتِيْ خُوْرَا دَرِ حَسْبِ اَنْ سَتُوْرَا يَابَدِهْ وَ خُوْرَا مَعْدُوْمِ دِيْدِهْ
 اَسْتِ وَ چُوْنِ دَرِ اِنْ اَسْمِ فَا نِيْ شُوْدُوْ وَ جُوْدِ وَ كِلَالَتِ تَابِعَهْ وَ جُوْدِ رَا اِزْ وَ بِيْنْدِ وَ بَا وَ حَقِّ يَابِدِ
 بِنْفَارِ مَطْلُوقِ بَرَسْدِ فَائِدِهْ (۸) مِنْ مَكَا تَيْبِ شَيْخِيْ وَ اَمَّا حَقُّ قَدِّ سَنَا اللّٰهُ بِسِرِّهِ السَّامِيِّ

باشد
 نظر اند
 براد او

در این کتاب
 سألک

است

خورا

سله مینو در پیش از خواجہ عبدالقادر غزالی قدس سره رسیده که شیطان الو ۱۲ سله مینو مکتوبی در ششم از جلد ثالث ۱۲ سله مینو سله مینو
 در هر یک پیشید در آنست چه تا پیش نماند ۱۳ سله مینو مکتوب صد و ستم از جلد ثانی ۱۳ سله مینو سله مینو مکتوب صد و ستم از جلد ثانی ۱۳ سله مینو

واز اقدام دیگر متمیز گشته و ممکن باین نمود بے بود خود را کامل و مبدا حیات تصور نمود
 و دعوی شرکت و همسری پیدا کرده است و بخود اقبال و از اصل اعراض نموده است و
 چون سالک بتدریج بفضل میخوانند که بقرب خویش بنوازند این معرفت ^{روگرد فایده ن} و اعطای سفر تا
 تا اعراض از خود و اقبال با بنجاب مقدس پیدا میکند و کمالات عاریتی را باصل حواله
 مینماید و از شرک خفی و دعوی همسری و امیر بدش و صفائی خود بر غم حاسد تاکه
 ترویج چنین متلع کاسد تاکه + تو معدومی و خیال هستی از تو + فاسد باشد خیال
 فاسد تاکه + فائده (۳) ^{۳۳} مِنْ مَّكَاتِبِ شَيْخِي وَرَأَى مَا حَقَّقَهُ سَنَا اللَّهُ تَعَالَى بِسِرِّهِ
 السَّامِي بَايَد دانت که در فنا نفس اقدام بے تفاوت است تا کلام صاحب دولت بود
 که بحقیقت آن برسد هر چند بسیار تو هم و تعقل این معنی نمایند و در مراقبه گوهری از بخار
 آن بدست آرند و تخلص و وارستگی قلیل آنرا در غلبات شوق و محبت یا بطریق اندراج
 یا به پر تو بپر کامل عمل کشند و اندام که که کمال این تخلص متحقق گشته است علی قدید
 الطَّائِفَةُ الْبَشَرِيَّةُ نَگَرِ قَلْبِهِ بَاشَد و با بحقیقت این تخلص نرسد از اثبات الوهیت
 خود نجات کامل نیابد و تکرار کلمه طیبه لا اله الا الله اثبات الوهیت خود نماید که از
 راه اثبات صفت کمال بخود آمده بود و کوا حیاتنا و لو علی سبیل الندرة او بعض
 اللطائف دون بعض او نحو این اثبات مالم یفن کلاً و کرم تخلص رأساً
 فائده (۴) ^{۳۴} عَجِبُ ضَعِيفٌ كُوَيْدِ رَجُلٍ اللَّهُ سُبْحَانَهُ كَهْ حَضْرَتِ پیر و سنگیر و رضی الله عنه
 رونے در خلوت توجه باین فقیر القافر نمودند که علامت کمال فنا آنست که در هیچ لطف
 از لطائف و در هیچ وقت از اوقات ذکر محسوس نشود فائده (۵) ^{۳۵} مِنْ مَّكَاتِبِ شَيْخِي

رباطی

در شرح باقی غائب آلوده شدن و مکروه و دشمن و عوارض شدن

تقابل

اینست

۳۵ یعنی بجز این کلمه بسیار که فنی و اثبات ۳۳ و در آن در امانت بود و قدیم را از خلوت امتیاز نماید بعد از آنکه شریک کمالاً فاعله
 او نموده بود جدا سازد ۳۴ یعنی مکتوب چهل و پنجم از جلد اول در بیان مرتبه سادسه و حید ۳۵ یعنی مکتوب بیست و نهم از جلد اول

از پس پرده ازا راه جذب محبت بر مذکبه سالک هستی سالک جناب آن مستور گردو
 و سالک خود را و اوصاف خود را کم کند و نیابد و وجود عدم عبارت از تحقق بان هستی
 یعنی وجود و بقائے که بر عدم مترتب است و احتمال دارد که وجود عدم عبارت از تحقق بان
 عدمیت باشد یعنی پیدا شدن و ضعف عدمیت در سالک فاین عدم و وجود عدم یعنی
 اول فنا و بقاست در جهت جذب این ظهور را دوام نیست پس فنا و بقا که بر آن مترتب
 بود نیز دائمی نباشد و از خود بوجود بشریت این نبود تا آن ظهور کاین است هستی سالک
 متواری است چون ظهور متواری گشت وجود بشریت خود نمود و فنا حقیقی عبارت از
 استیلائی هستی مطلوب بر عارف که عارف اوصاف اخلاق خود را بر تو اوصاف
 اخلاق مطلوب یابد بحدیکه همه را در دست با نجاب قدس حواله فرماید و از جمیع منتسبات
 هتی گردد و هیچ نسبتی با و راه نیابد و وجود فنا عبارت از بقاست که برین فنا مترتب شود
 و ولادت ثانیه بوجود موهوب بوجود گردد و این فنا و این بقا را دوام لازم است و از خود
 بوجود بشریت این در صورت اقلی استئثار سالک است و در صورت ثانیه انتقائے او
 شَتَّانَ مَا بَيْنَهُمَا لِأَنَّ الْمُسْتَثَرَّ قَدْ يَظْهَرُ وَيَعُودُ وَالزَّائِلُ لَا يَعُودُ اَوَّلُ الْمَطْلُوبِ
 نیست و ولایت بآن مربوطانه و ثانی از مطالب است و ولایت بآن مشروط بقاست
 که طالب اول را بشانی مختلط سازد و خود را بوجود عدم فانی حقیقی از کار و کامل داند و باین
 فرق نمند نگردد و این از جمله منازل اقدم سالکان است در اینجا بنیاید خداوندی جل
 سلطانه پیر کامل مکتبل باید که بهر دو طریق جذب و سلوک پرورش یافته به نهایت
 رسید باشد تا این بچاره دست و پا کم کرده را ازین و زطر بر آرد و دلالت بقصا او نماید

عدم

انتساب

۱۰ یعنی پوشیده شدن از نظر ۱۱ یعنی نیست و نابود شدن ۱۲ یعنی لغزشگاه یا پایه راه روزگاری ۱۳ که اول
 صراط البقیع محل ملاکی دینی که در این راه نباشد و مجازا بجهت گرداب استعمل و بکبر و غفلت ۱۴ عینا اللغات

صاحب عدم کہ آن فاست درجبت جذبہ جائزست کہ رجوع نماید چو او هنوز در راه است
و جذبہ او بسلوک ننگستہ است و فناء قلب قانیست کہ بر جذبہ و سلوک مترتب است
لہذا حضرت ایشان ^{چند روز سرور} قَدْ سَنَا اللَّهُ بَسِيرَةً الْأَقْدَاسِ فِي جِلْدِ ثَالِثِ الْأَكْتَوَابِ خُودِ شُوشْتِ
انذکین فنا فیصیب اولیاست و معلومست کہ ولایت بے جذبہ و سلوک صورت پذیر نیست
کہ ہر دو اجزائے او بند فائدہ (۹) ^{توالت نفس سرور} عجز ضعیف گوید رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْكَ بِرَيْنِ تَقْدِيرِ سَيْلِ
بِنَاءِ قَلْبِي مَشْرُوفِ گشتہ باشد محتاج بہ بشارت عدیت نباشد حالانکہ حضرت پیر دستگیر ما
قَدْ سَنَا اللَّهُ تَعَالَى بَسِيرَةً طَلَبِ بَشَارَتِ عَدِيَّتِ بِفَنَاءِ قَلْبِي عَلِيٍّ مِيغْر مَوْدُ
مگر آنکہ عدم را دو قسم کردہ آید عدم کہ در عبارت حضرت خواجہ نقشبند قَدْ سَنَا اللَّهُ بَسِيرَةً
واقع شدہ است کہ وجود عدم بوجود بشریت عود میکند و وجود فنا بوجود بشریت عود
نمیکند مراد از ان عدوم گشتہ شود کہ قبل از فنا قلب و ہر دو عد کہ در قول عزیزے
واقع شدہ است کہ اَشْتَبِيَّ عَدَمًا لَا يَعُودُ أَبَدًا مراد از ان عدوم گشتہ آید کہ بعد فنا
قلب رومی نماید و آنچه در بعضی مکاتیب حضرت شیخی و امامی قَدْ سَنَا اللَّهُ تَعَالَى بَسِيرَةً
السَّامِيَّ واقع شدہ است کہ عَدَمٌ كَيْفَ بَعْدَ فَنَاءِ قَلْبِ رُوحِي وَبَعْدَ مَقْدَمَاتِ فَنَاءِ نَفْسِي
ست مؤید این معنی است وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَحَاقِبِ الْأُمُورِ كُلِّهَا هَكَذَا اسْتَفِيدُ مِنْ حَضْرَتِهِ
بِالْمُشَافَهَةِ أَيْضًا فَاكْمَد (۱۰) مِنْ مَكَاتِبِ شَيْخِي وَامَامِي قَدْ سَنَا اللَّهُ تَعَالَى بَسِيرَةً
السَّامِيَّ معرفتے کہ در تحقیق معنی فنا و عدم و فرق در میان این ہر دو کہ دانستن آن طائر
این راہ را از ضروریات است استماع فرمایند عدم کہ در عبارت اکابر این سلسلہ علیہ السلام
اللَّهُ وَاقِعٌ يَشُوُّ بِعِبَارَتِ اَزْرُورِ وَاسْتِ اسْمِ اَلْهِيَّ سَتَجَلُّ سُلْطَانُهُ كَمَا مَبْدَأُ قِيَمِ عَارِفِ

عقود روحانہ
کے اکر فنا ہے علی سرور
عذاب

نمایہ
اس عارضے
علی

عبادت

۱۰ یہی کتب دوازہم از جلد اول مکتب رحمانہ تعالیٰ ہیں مقام بی نصرت و تغیر در اہل عبارت مکتوبہ شریفین از راہ
مصنوعی نمونہ است ۱۲ مولانا ابوالسعد سلمہ اللہ تعالیٰ علیہ وسلم سلمہ اللہ تعالیٰ

شود اسم ولایت یا بر خود درست خواهد کرد و این بی‌بهرت و سپردن باطل از تجلی صفات
و کمال آن مربوط به تجلی ذات است چه تمامی هر مقام متوسط بگذشتن از آن مقام فایده ندارد
من مکار تیب شیخی و امامی قدسنا الله تعالی بسیرة الساجی سوال فنانسان
ما سوست و زوال علوم است یا سیرت پس بر تقدیر حصول فنا اگر علم بفنای خود دارد فنا حاصل
نیست و اگر علم ندارد چگونه داند و گوید که فنا حاصل است چنانچه از باب فنا از آن خبر داد
اندر جواب بعد از صحتی حالت مذکوره خواهد دانست که فنا حاصل گشته است از آن خبر خواهد
کرد و بر تقدیر دوام فنا چنانچه مختار حضرت ایشان است قدسنا الله بسیرة الاولیاء
گوئیم برین تقدیر بقالایم فناست و در عین فنا باقی است و در عین بقا فانی است پس
درین مؤطن صفات و افعال عارف از خود فانی گشته بصفات و افعال و جوی تعالی
متحقق میگردد مثلاً علم ممکن از خود فنا یافته بعلم واجب تعالی و تقدس بقا میابد و غلظت
هذا القیاس سایر الصفات پس اگر عارف فانی درین مقام بعضی اشیا را بعلم باقی
دریابد منافی فنا علم او نبود چه علم که فنا یافته است بان علم اشیا را در نیافته
است تا محذور لازم آید الزائل لا یعود این علم دیگر است که اشیا را بان درک مینماید عزیز
میگوید عرف الله بالله و عرف الاشياء بغير الله این معرفت اشیا منافی نیست
اشیا نیست یا آنکه گوئیم که درست است که فنانیک لطیفه را از لطائف انسانی حاصل بود
و علم بان مر لطیفه دیگر را بود یا گوئیم که فنا مر باطن را بود که کار اوست و علم بفنای آن ظاهر را
باشد چه بر تقدیر دوام فنا عارف چنانچه پیش از فنا بود و بعد از فنا نیز بر همان پنج است
زن و فرزند و سایر دوستان با بر سن سابق میشناسد اگر بعضی احوال باطن خود را نیز در دنیا

و نفس با

گویند

و در بعضی موارد

له یعنی مکتوب بود و سیم از جمله اول ما مولانا سید محمد علی یعنی بر تقدیر عدم دوام فنا چنانچه مختار بعضی است
شما هم حق را جل و علم و ملا و شناختن چیزها را بر مندر حق تعالی و تقدس است از کتاب دلیل آفتاب گردید است

پہرہ

سنگ

گویم

بطلوب

نموده

پہرہ

نموده

انتساب

سہی ہوت

شدہ

و بفنای حقیقی رہ نمونی فرماید اگر گویند ہر گاہ ظہور ہستی مطلوب در ہر دو صورت باشد چنانچہ
 یکے را دوام بود و دیگرے را نہ و یکے از الہ منتسبات از عارف نماید و اثبات ولایت
 فرماید و دیگرے نہ گویم در صورت اولی کہ تعبیر از ان بعد مینماید طالب بنو ذوالصل
 مطلوب نگشتہ است و چون جذبہ اول سلوک ضم نگشتہ است و از مقام قلبتے قی نمودہ
 بمقلب قلب پیوستہ است حجب در میان دارد لیکن از راہ جذبہ و محبت بطریق اندراج
 النہایت فی البدایۃ پرتو از مطلوب ان پس پر دہا در باش میاید و او را از قی میر باید چون
 حجب در میان است دوام نے پذیرد و از خود بوجود بشریت امین نیست و بعد از ظہور در
 پردہ مے آید و نیز چون ظاہر ظلے از ظلال مطلوب و انمودہ از انمودجات او نہ نفس
 مطلوب و ظل و انمودہ را القدر قوت نیست کہ اوصاف و منتسبات ساکت تواند ب
 نمود و بفنای حقیقی تواند رسانید لاجرم ساکت از اوصاف و منتسبات خود درین ہنگام
 نے بر آید و بفنای حقیقی نہیں سرد ولایت چونکہ مرئوسہ مجموع جذبہ و سلوک است بجز یہ فقط ہم
 ولایت بر و صادق نے آید و در صورت ثانیہ عارف از مقام قلب بر آمد بمقلب قلب
 پیوستہ است و معالکہ جذبہ و سلوک را بانجام رسانیدہ مطلوب بے پردہ در آغوش کشیدہ
 است لاجرم ظہور در حق او دائم است و از خود مذکور امین چہ پردہ در میان نماندہ است تا
 مجہولیت تصور گردد و چون وجود و کمالاتے کہ بہ ممکن انتساب دارد ظلال وجود و کمالات
 مطلوب است کہ ہنگام غیبت از مطلوب ممکن آن کمالات را از خود فہمیدہ و خیانت در مات
 نمودہ و دعوی ہمسری پیدا کردہ بود در وقت طلوع صُل ظل را باصل حوالہ نمودہ از منتسبات
 خالی گشتہ رخت بھرائے عدم کشیدہ و بفنای حقیقی مشرف گردیدہ و باین فقا و بقا کہ بر آن تشریح

سہ یعنی مدون درین ہنگام ظلال را باصل حوالہ نمودہ چہ در وقت طلوع اصل ظل را غیر از مجہولیت و نماندہ و ملحق باصل
 چارہ نیست " لمصعبہ سلمہ اللہ تعالیٰ

و برین تقدیر نیز اشکال مندرج است چنانچه شهودی است نه وجودی و بر تقدیر فرض
 خارج وجودی جواب همان است که در شی اول سطوره شده چه بعد از ایجاد وجودی خوب که
 مربوط بولادت ثانیه است یافت حاصل شد فائده (۱۳) من مکاتیب شریفه
 ایماحی قدسنا الله تعالی بیره السامی اذواق و مواجید که از جوش سکر و مستی
 محبت روده مندرج ساخته بودند بوضوح انجامید نیک و مبارک است فایده که الله
 سبحانه شوقا و ذوقا جوش محبت است که صفات لطیفه و کثیفه و زوایه و شریفه را یکسان
 نموده است و سکر محبت است که اسلام و کفر را برابر ساخته و قبح و قبائح را مستور گردانیده
 و غیر محبوب همه را فراموش گردانیده این گلهاست که از ان چمن جمع سگفته است و این
 حیرت و عدوت از عین البقین آمده که موطن فنا و بے شعوریت و چیزهای خوب
 سنجیده است لیکن اقامت درین موطن مستحسن نیست فنا فی نفسه هر چند کمال است اما
 زینه کمالات دیگر است و شرط خروج است در مقام قرب سببیکس را تا نگردد او فنا
 نیست ره در بارگاه کبریا فائده (۱۴) من مکاتیب المحبوب الصمدانی محبت
 الالف الثانی رضی الله تعالی عنه و شخصی که تکلم بشرطیات نماید و همه در مقام صلح
 باشد و همه را بر صلح مستقیم از کار و در میان حق و خلق اثبات تیز نکند و بوجدانیت
 قائل نبود اگر آن شخص بمقام جمع رسیده است و بکفر طریقت متحقق گشته است و نیاید

باید
 باید
 باید
 باید

سه تقدیرات حاصل است پس حال آنکه مراد از کمال شدن شهودی است یا وجودی و نیز مراد از یافت بسیط است یا مرکب هر تقدیر
 عمد در عرفان است چنانکه شهودی ولادت چنانچه مقرر جمهور است از یافت برینکه خواستاید در عاشاب است لیکن بر تقدیر
 امداد و مرکب یافت البته متاخر است در تقدیر امداد بسیط است حاصل است امداد تقدم ذاتی اختلاف کرده اند بعضی گفته
 تا بیانی نیز می گفتم از تازمیری نیایی و تحقیق آنرا از کمات جلد ثانی باید طلبید و اگر گم شدن وجودی مراد است نیز
 یافت مرکب را چنانچه قیاد است از یافت تا فرست که هر پس بر تقدیر درست آمد چون گم شوی بیانی - آخر مکتوب
 خود چه دم از جلد اول تماماً با طمانه نقل نموده آمد ۵۴ یعنی مکتوب است و ستم از جلد اول ۱۲ موهنا ابو الحسنه که
 ۵۵ یعنی مکتوب خود در نیم از جلد ثانی ۱۲ موهنا ابو الحسنه که سلسله است تقاسله

و بر آن مطلع گرد و محل تعجب نیست اگر گویند محل دانش قلب است چون قلب فانی گشت
 باید که ظاهر نیز از دانش بے نصیب گردد گوئیم اگر مراد آنست که بے دانش قلب از ظاهر ^{دانش}
 مطلقاً مصروف است و دانش مقصور بر قلب است پس منوع است چه با سبب است میباید
 که قلب از دید و دانش ماسوا مطلقاً مستم است مع ذلک ظاهر بر دانش خود دست فلک
 معنی دیگر میخواهد پس در مدعا را مضر نیست و تحقیق آنست که بعد از تحقق فی قلب
 دانش که آن تعلق داشت بجائے دیگر انتقال مینماید و محل دانش آنجا میگرد و والسلام
 و الا کلام اولاً و آخراً فامده (۱۲) من مکاتیب شیخی و اما حی قد سنا الله تعالی
 بسیرة الساجی سوال صاحب زہد گوید گویند عمان خود چه تابی و گم شوی
 که چون گم شوی بیابی این نکته نمودنا صوابم چون گم شوم انگه چه یابم یا بنده اگر
 کسی در خواست از گم شدن پس او چه میخواست جواب محل آنست که گم شدن نسبت
 با سواست و یافت نسبت بحق شانہ فلا منافاة و مفصل آنست که گم شدن در
 مقام فنا که مقام عین الیقین است متحقق است چه درین موطن علم منافی عین است و
 یافت در مقام بقا که موطن حق الیقین است صورت مے بند پس گم شدن شرط یافت
 شد هر چند در یک وقت جمع نشوند فلا اشکال و این بر تقدیر است که از یافت ادراک
 مرکب خواهیم و اگر ادراک بسیط اراده داریم پس در حین گم شدن ادراک بسیط حاصل است
 چنانچه مقرر است عزیزے گوید از حضرت ذات بہرہ استہلاک است استہلاکے
 کہ از تصور پاک است و آن معرفت است نامش ادراک بسیط و آنجا چه محل دانش و ادراک

تصوریم

۱۱ یعنی مسلم نیست و قول چہ ما از سند صحیح است ۱۲ یعنی کتب نور و چہ اول کہ بنام شیخ عبدالحی بن علی
 سید صاحب زہد و ریافتہ ۱۳ بدانکہ محل سبب حاجت زہد بر دفتر قوم آنست کہ بر تقدیر گم شدن یافت چگونه
 متصور یاشد ۱۴ آئین الاضداد و العبدان قلن الاول بالنسبة الی شیخ ما تالی بالنسبة الی شیخ آخر بہ بلصحی و سلمہ اللہ

مکاتیب المحبوب القصدانی مجتهد لکاتب الثانی رضی الله تعالی عنه از مشایخ عظام
 الله تعالی استراحت هر که شیطیات تکلم نموده است و سخنان مخالف ظاهر شریعت
 گفته و در مقام کفر طریقت بوده است که موطن سکروب و تیزبیت بزرگ است که
 بدولت اسلام حقیقی مشرف گشته اند از امثال ابن سخنان پاک و تبراند بظاہر این
 اقدایا بیا و از درو متابع ایشانند علیکم الصلوات و التسلیمات فائده (۱۶)
 من مکاتیب شیخی و اما می قد سنا الله تعالی بیری السامی از جمع بفرق بجمع
 باید آمد و از عین لہقین بحق الیقین و از فتاب بقا و از کفر طریقت با اسلام طریقت باید
 از تقانم و از عدم بوجود و از جہل بعلم باید رسید تا حسن اسلام تجلی گردد و کفر بپوشاید شود

بیت شریعتی از عوام قاصد

ہدایت ششم

در بیان مقام بقا فائده (۱۷) من مکاتیب شیخی و اما می قد سنا الله تعالی
 بیری السامی چون ازین مقام ترقی واقع شود و با آنچه در کلم شدہ بود متحقق شود
 با خلاق و اوصاف و متجلی گردد و حق لہقین رو نماید و از فتاب بقا از بقا فرماید این بان
 حسن اسلام تجلی گردد و از خیرت و مدہوشی بر آید درین وقت او را با و خواهد دریافت نہ
 بخود و علم خود کہ فانی گشته است قال الله تعالی سبحانہ او من کان میتا فاحییا
 وجعلناک نوراً اعمشى به فی الناس و فی الحدیث و من قتلته فانادیتہ
 با درد بسیار چون دوائے تو منم + در کس منگر جو آشنائے تو منم مگر بر سر کوسے عشق
 گشته شوی + شکر نہ بدہ کہ خونہائے تو منم + فائده (۱۸) من مکاتیب شیخی
 اما می قد سنا الله تعالی بیری السامی آنچه در واقعہ دیدہ اند کہ فقیر بشما میگوید کہ

بیت شریعتی از عوام قاصد

۱۵۰۰ کتب و غیره از طبع ثانی ۱۲۰۰ سالہ بہ ۱۵۰۰ کتب است و ششم از جلد اول ۱۲۰۰ سالہ بہ ۱۵۰۰ کتب است
 ششم از جلد ثانی ۱۲۰۰ سالہ بہ ۱۵۰۰ کتب است و ششم از جلد ثالث ۱۲۰۰ سالہ بہ ۱۵۰۰ کتب است

با سوا فرموده مقبول است و سخنان او که ناشی از سکر اند از ظاهر مضمون و لکن سخن
 بی حصول این حال ^{بسیار} و اصول ^{بسیار} از کمال پایین سخنان ^{بسیار} است و همه را بر حق و بر
 شرط تقیم میدانند و تمیز باطل از حق نمی نمایند از زنا و قه و ملاصده است که مقصودش با بطلان
 شریعت است ^{بسیار} و مطلوبش رفع دعوت انبیا که رحمت عالمیان اند علیهم الصلوات و
 التحیات پس این کلمات خلافیه هم از حق صادر میشوند و هم از مبطل حق را آبجیات اند
 و مبطل است ^{بسیار} قائل درنگ مارینیل که بنی اسرائیل را آب خوشگوار بوده و قطبی را خون ناگوار
 این مقام منزله الاقدام است ^{بسیار} جمع غصه از اهل اسلام بتقلید سخنان آکا بر آریاب سکر از شرط
 است تقیم مخون گشته در پس کو چاه ضلالت و خسارت افتاده اند و دین خود را بر باد
 داده اند ندانسته اند که قبول این سخنان مشروط بشرط است که در آریاب سکر موجود اند
 و در ایشان منقود و معظّم این شرائط نیامان مایه های حقست ^{بسیار} بخت آنکه که ولیز آن
 قبول است و مضدق امتیاز حق از مبطل استقامت بر شریعت است و عدم استقامت
 بر شریعت آنکه ^{بسیار} حق است با وجود سکر و تمیزی بر نوعی از تکاب خلاف شریعت
 نخواهد نمود ^{بسیار} منظور با وجود قول انا الحق در هر شب در زندان باز نجرمانه گران پانصد
 رکعت نماز نافله ادا میکرد و طعمی که دست نکره بآن می رسید اگر چه از وجه حلال بوده
 نیز خورد و آنکه مبطل است ^{بسیار} بیان احکام شرعی بر و چون کوه قات گران است کریمه کبر
 علی المشرکین ما تدعوهم الیه نشان حال شان است ^{بسیار} دینا ایتنا من لدنک رحمة
 و هیئ لنا من امرنا رشداً والسلام علی من اتبع الهدی فائده (۱۵) من

۱۵ یعنی بتمام کلماتی که عبارت از تمام جمیع است که محل استوارت و تمیز حق از باطل درین موطن منقود است
 ۱۶ یعنی حسین بن منصور طاج که طریقه شانه است در لاصحه سلمه الله تعالی

آتِ الْخُمْدَةِ فِي حُصُولِ كَمَا لَا يَلِيهَا الصُّغْرَى الْمُرَاقِبَةُ وَالْأَدَاكُ وَالْقَلْبِيَّةُ
مِنْ ذِكْرِ اسْمِ اللَّاتِ وَالنَّقَى وَالْإِثْبَاتِ

هدایت ششم

در ولایت کبری و مراتب اصول قائمه (۱) من مکتوبات محبوبه القمیه فی تجدید
الآلف الثانی رَضِيَ اللهُ تَعَالَى عَنْهُ بعد از آن اگر عروبه در واره اسما و صفات که اصل
این واره ظل است بطریق سیر فی الله واقع شود شروع در کمالات ولایت کبری می خواهد بود
و این ولایت کبری مخصوص بانبیاست علیهم الصلوات و التسلیمات بالاصالة و بحقیقت
ایشان باصحاب کرام ایشان نیز ازین دولت بهره رسیده نصف سافل این واره
متضمن اسما و صفات زائده است و نصف عالی آن مشتمل بر شیون اعتبارات ذمیه
نهایت عروج پنجگانه عالم امر تا نهایت این واره اسما و شیونات است بعد از آن اگر
بعض فضل از وی جل شانه از مقام صفات و شیونات ترقی واقع شود و سیر در واره اصول
اینها خواهد بود و از گذشته این واره اصول سیر و اصول آن واره اصول است
بعد از طے کردن آن واره قوسه ظاهر خواهد شد آنرا نیز قطع باید نمود و چون از آن واره
فوق غیر از قوسه ظاهر نشد بهمان قوس اقتصار نموده آید در اینجا سیر خواهد بود که بر آن

بیت ششم مستخرج از نامه

این دولت است

در اول اصول آن اصول است

و در آخر آن

یعنی مکتوب دوم و سیم از جمله اول ۱۲ مولانا ابوالسود سلمه الله تعالی علیه یعنی واره ظلال اسما و جمعی تعالت و تقدست
یعنی قلب و روح و سر و نفسی واضحی ۱۲ قوله در اینجا سیر خواهد بود که بر آن سیر اطلاع نه بخشیده اند با آنکه حضرت فاج
عمر معلوم حدیث سوره در مکتوب شصت و سیم کشوف حضرت امام ربانی راضی الله عنه تفصیل بیان فرموده اند در مکتوبی اگر فرجه
اولی است که ذات روح الصفات الثمانيه التميز بعضها من بعض محسوس میشود و مرتبه نایسه که فوق این مرتبه است ذات
سبع الصفات الاعتبارية التميز بعضها عن بعض مكشوف میگردد و مرتبه ثالثه که فوق این مرتبه نایسه است از ذات المعرفه بالصفات
الاعتبارية التميز بعضها عن بعض مشهور میشود و مرتبه رابعه که فوق این مرتبه ثالثه است ذات الا اعتبارات باید است که در
در قلب در کمال اولی چون ذات تعالی محوط با صفات است در صورت مثالی بصورت دائره موبدا میگردد و دوسم که یکی عبارت از ذات باشد و
یکی از صفات ظاهر میگردد و در مرتبه اخیره چون اعتبارات صافه محو نیست باجم در صورت مثالی لغت دائره که کاید از یک قوس و از یک
ظاهر میگردد همین سیر است که حضرت ایشان در مکتوب بیان طریق نوشته اند که در آن مرتبه نیز از یک قوس ظاهر نشد در اینجا سیر خواهد
بود که بر آن سیر اطلاع نماند ۱۲ مولانا ابوالسود سلمه الله تعالی

خوش گفت الهی چیست اینک اولیاء خود را کرامت کردی هر که ایشان را شناخت بر او
 و با ترا نیافت ایشان را شناخت و چنانچه در میان انسان کامل و انسان ناقص کثرت
 و قلت آجز تفاوت است در میان طاعات و حسنات اینها نیز باندازه آن تفاوت است
 شخصی را که صد زبان بدهند و بهر زبان یاد حق کند جل و علا چه نسبت دارد به شخصی که
 او را یک زبان دهند و آن یک زبان یاد حق نماید جل و علا ایمان و معرفت و سایر کمالات
 را برین معنی قیاس باید کرد فائز (۳) مِنْ مَّكَاتِبِ الْمُحِبِّبِ الصَّمَدَانِي مُحَمَّدٍ كَلَفَا
 الثَّانِي رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ بِأَيْدِيهِ دَانَسْتُ كَمَا فِي دَائِرَةِ ظُلُمَاتٍ مَتَضَمِّنِ مَبَادِي تَعْيِنَاتِ
 خَلْقِ سَوَاءِ أَنْبِيَاءِ كِرَامٍ وَلَا نَكْهَ عِظَامِ عَلَيْهِمُ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ وَظَلَّ بِهَرَسَمِ
 مَبْدَأِ تَعْيِينِ شَخْصِ سَازِ اشْتِخَاصِ حَتَّى كَمَا مَبْدَأِ تَعْيِينِ حَضْرَتِ صَدِيقِ الْكَبْرَى أَفْضَلِ بَيْتِ
 بَعْدِ أَنْبِيَاءِ عَلَيْهِمُ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ نَقْطَةُ فَوْقِ اِيْن دَائِرَةِ هَسْتِ قَائِدِهِ (۴) مِنْ
 مَّكَاتِبِ شَيْخِي وَرَأَى قَدْ سَنَا اللَّهُ تَعَالَى بِسِرِّهِ السَّامِي حَضْرَتِ اِيْشَانِ بَاقِدِ سَنَا
 اللَّهُ تَعَالَى بِسِرِّهِ كَلَفَا قَدْ سِ نَوْشْتَه اَنْدَكِه هَسْتِ هَر شَخْصِ عِبَارَتِ اَز ظُهْرِ اسْمِ اَلْهِي هَسْتِ
 تَعَالَى كَمَا مَبْدَأِ تَعْيِينِ اَوْسْتِ بَكِيْوَتِ اَنْهَارِ وَا شَجَارِ وُجُوْرِ وُقُوصِ اَبْنَادِزَه تَفَاوُتِ اَسْمَاوِ
 صِفَاتِ دَرْعُلُوْ وِسْفَلِ وِ دَر جَامِعِيَّتِ وِعَدَمِ جَامِعِيَّتِ وِتَفَاوُتِ دَر جَاتِ جِنَانِ بَاقِدِ اَبْنَادِزَه تَفَاوُتِ
 اَنْهَسْتِ قَائِدِهِ (۵) مِنْ مَّكَاتِبِ شَيْخِي وَرَأَى قَدْ سَنَا اللَّهُ تَعَالَى بِسِرِّهِ السَّامِي بِأَيْدِيهِ
 دَانَسْتُ كَمَا فِي دَائِرَةِ ظُلُمَاتٍ مَتَضَمِّنِ مَبَادِي تَعْيِنَاتِ خَلْقِ سَوَاءِ أَنْبِيَاءِ كِرَامٍ وَلَا نَكْهَ عِظَامِ عَلَيْهِمُ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ وَظَلَّ بِهَرَسَمِ
 مَبْدَأِ تَعْيِينِ شَخْصِ سَازِ اشْتِخَاصِ حَتَّى كَمَا مَبْدَأِ تَعْيِينِ حَضْرَتِ صَدِيقِ الْكَبْرَى أَفْضَلِ بَيْتِ
 قَائِدِهِ (۶) مِنْ مَّكَاتِبِ شَيْخِي وَرَأَى قَدْ سَنَا اللَّهُ تَعَالَى بِسِرِّهِ السَّامِي وَبِيْنِي لَنْ يَتِيْلَمُ

تفاوت است
 در

۱- یعنی کتب دو عدد و صغیر از جلد اول ۱۲ مولانا سلسله اشرفی ۲۵ یعنی کتب بیست و چهارم از جلد اول ۱۲ مولانا سلسله اشرفی
 ۲- یعنی کتب چهل و نهم از جلد اول ۱۲ مولانا سلسله اشرفی ۳۵ یعنی کتب هفتاد و پنج و هفتاد و شصت از جلد اول ۱۲ مولانا سلسله اشرفی
 که بر آید عمد در حصول کمالات ولایت اولیا طریقه است و از کارهایی از ذکر اسم ذات و ذکر نفی و اثبات ۱۲ لایحه است

بالمثل وقت مساعدت این تفصیل نمی آید این مقدمت که قنای نفس بر کمال صغیرین
 قنای این لطافت است که غیر لطافت عیش و آسودست هم پیش از قنای هم بعد از قنای
 خیال که فی الجاهلیة خیال که فی الاسلام اذ افتخروا فی الدین قائمه (۴) وین
 تکالیف مشغی و دامنی قد سنا الله تعالی بستره و التامی بآنند که قنای نفس و اطینان
 او که اسلام حقیقی بآن منوط است هر چند شروع آن از ولایت صغری است لیکن کمال آن
 وابسته بحصول کمال ولایت کبری است بلکه باصول سه گانه که فوق دایره انما و صفات
 و شیون و اعتبارات است که ولایت کبری عبارت از مجموع این اصول سه گانه و این دایره
 است این دایره منتهای عروج پنج گانه عالم امر است فوق آن عالم امر را گذر نیست نفس انکسالات
 آن سه گانه امیدوار است حقیقت اطینان شرح صدر درین موطن حاصل میشود و حضرت ایشان
 ما قد سنا الله تعالی بستره الا قدیس برنگاشته اند که مطمئن بعد از حصول شرح صدر که از
 کوازیم ولایت کبری است از مقام خود عروج فرموده بر تخت صدرا تقی میفرماید و آنجا
 ممکن سلطنت پیدا میکند و پستلایر مالک قرب میفرماید و این تخت فی الحقیقت فوق
 جمیع مقامات عروج مرتبه ولایت کبری است اگر گویند مقام نفس در داغ است آنرا بر
 صدرفوق است فرود آمدن او بصدر بطاهر تنزل است آنرا از تقی چگونه توان گفت
 جواب گویم که داغ را هر چند بر صدر بصورت ظاهر تفوق است اما فی الحقیقت محاطه
 بعکس است و یعنی صدر تفوق دارد بر داغ چه محل غرور و انانیت است و موضع ترفع
 و کبر و خیالات فاسده و صدر محل ایمان و الهام و واردات است و موطن انوار و اطرار

مرتب

بیت

۱- یعنی پنج گانه عالم غنی از عناصر روح و نفس و پنج گانه عالم امر از قلب روح در وضعی و غنی ۲- سه یعنی نیکان آدمیان در جاهلیت
 نیکان ایشانه و اسلام و فیکه فقیه شوند و طاه مسلم ۳- در حدیث حدیث لفظ چهارم واقع شده است ۴- سه یعنی کتب بود و موسوم
 و نیز خود و یکم از حدیث ثانی ۵- مولانا سراج افشار ۶- یعنی در کتب و مصدر و ششم از جلد اول ۷- المعنی ۸- سلمه الله تعالی

بسر اطلاع نہ بخشیدند و این اصول سه گانه اسما و صفات که مذکور شد اعتبارات انتم
 و حضرت تعالی و تقدس که مبادی صفات و شیونات گشته حصول کمالات این
 اصول سه گانه مخصوص نفس مطمئنه است و حصول اطمینان مراد درین موطن میسر
 میگردد و در همین مقام شرح صدر حاصل میشود و سالک با سلام حقیقی مشرف میگردد و
 بهین موطن است که مطمئنه بر تخت صدر جلوس میفرماید و بمقام رضا ارتقا نماید این
 موطن نُهتباکے ولایت کبری است که ولایت انبیاست علیهم الصلوات و التسلیمات
 فائده (۲) من مکاتیب المحبوب الصمدانی مجلد الاول الف الثاني رضی الله تعالی عنہ
 با وجود اطمینان نفس اجزائے قالب که مرکب از طبایع مختلفه است و طبیعت او خواهان
 اکریت و گریزان از اکرے دیگر از طغیان و سرکشی بازمانده اگر قوت شهوتیه است از
 قالب ناشی و اگر غضبیه است هم از آنجا هویدا میشود مثلاً جزو ناری او با وجود اطمینان نفس از
 دعوی خیریت و تکبر بازمانده و جزو ارضی از خست و ذنابت خود پشیمان نشد و علی
 هذا القیاس سایر الاجزائے مینی که سایر حیوانات که نفس ناطقه ندارند این صفات
 روید در آنها کائن است و شهوت و غضب شره و حرص متصف اند و این جهاد و مخالفت
 همیشه برپاست بواسطه مصالح و منافع و امید است که این مخالفت بعضی خداوندی
 جل سلطانة از ترک استجاب بالاتر رود و از ارتکاب کرامت تنزیه بی پایان فرود
 نیاید فائده (۳) من مکاتیب شیحی و امامی قد سنا الله تعالی بسیرة السانی
 از علامات فنا و روحی و بربری و خنی و اخنی و پایه الاحیاء از هر کدام پرسید بودند خداوند

گفته

۱ یعنی دائرة اصول صفات و شیونات و دائرة اصول اینها دائرة فوق که از آن غیر از قوسه ظاهر نشده ۲ یعنی کتب
 پنجاهم از طهر ثانی بطریق انقطاع ۳ مولانا ابوالحسن محمد سید احمد قاسمی ۴ یعنی دیگر واجب و فرض نرسد ۵ یعنی
 در تکب تحریر و طوم برگزید ۶ یعنی کتب سدوسی دسوم از جمله اول ۷ مولانا ابوالحسن محمد سید احمد قاسمی

کمال فنا و نفس آنست که چنانچه صفات کمال لمحق باصل شدند و غیر از عدم در سالک نمائند
 این عدم که مرآت کمالات بود نیز بعد از مطلق لمحق شود این زمان از عارف نه عین باند
 و نه اثر لا یبقی ولا تترک بعد از ان حکیم من قتلته فانادیته معاظمه بقاست و معاظمه
 ولایت کبری در پیش است فنا و بقا هر چند در ولایت صغری صورت بسته بود لیکن
 حقیقت فنا و بقا در ولایت کبری است انکارم که لمحق عدم خاص بعد از مطلق از
 خصائص این ولایت است قائمہ (۶) من مکاتیب المحبوب القمدانی مجلد اول الف
 الثانی رضی اللہ تعالی عنہ باید دانست سیرے که بعد از سیر آفاق و انفس میسر میگردد سیر
 در اقریب است تجلی فعلی و تجلی صفتی و تجلی ذاتی درین موطن متحقق میشود و از سلطنت
 و بهم و دائره خیال اینجا نجات حاصل میگردد زیرا که سلطان و بهم و خیال با در بیرون
 دائره آفاق و انفس سلطنت میسر نیست نهایت و بهم تا نهایت ظل است هر جا ظل نمود
 و بهم نبود پس ناچار در ولایت ظلی خلاصی از و بهم بعد از موت میسر شود که و بهم رو بعد از
 آورد و در ولایت اصلی که ولایت کبری است خلاصی از قید و بهم و خیال درین و بهم میسر
 که با وجود و بهم از قید و بهم آزاد است آنچه طائفه اولی را در آخرت است طائفه آخری را
 در اینجا میسر است در ولایت ظلی درین نشأه حصول مطلوب غیر از منسوخ و بهم و خیال است
 و در ولایت اصلی مطلوب از علت تراش و بهم منسوخ و بهم است ما تا که حضرت مولانا روم
 از حیثه و بهم و قید خیال تنگ آمده آرزوئے موت مینماید تا بود که مطلوب را عریان از لباس و بهم
 و خیال در کنار کشد و در مبادی موت مع عافاک الله نموده میفرماید من شوم عریان

و بهم
 و بهم
 و بهم

۱۰۰ عین حق فراید بل و سا که بقتل رسانیدم اورا پس منم خونبایه اوست ۱۰۱ عین مکتوب سوم از جلد ثانی مولانا
 سلیمان قاسمی ۱۰۲ که در لیل و لایست جل شانه و منم از قید لای من جل الورد ۱۰۳ عین مولانا جمال الدین رومی
 سر و منم خرمه که در حق و منم کے در موطن است ماناک اشد گوید عین مافیت بخش را خدا سے قاسمی ۱۰۴

۶۹۰

۶۹۱

کریمہ اُمّی شرح اللہ صدرہ الاسلام فهو علی نور من ذریعہ و حدیث التوراة
 دخل الصدر انفسهم الحدیث دلیل برآن است و نفس چون از زوایل اوصاف پاک گرد
 و از دعوی سستی و انانیت برمی و نائب شود و مطمئنہ و مرضی گردد و بمقتضای کریمہ
 رَبَّنَا اخْرِجْنَا مِنْ هَذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ اَهْلُهَا الْاَيَةُ جَاءَ خود بگذارد و از زمین
 هجرت نماید و جواری صلی که لطائف عالم افرست اختیار نماید بمصدق خیابان که در انجا اهلیت
 خیابان که در الاسلام اذ افتقروا ریس لطائف عالم افرمید و در تخت صدر استقرار
 گرفته تمکن سلطنت پیدا میکند و این تخت صدر فی الحقیقه فوق جمیع مقامات عروج
 مرتبه ولایت کبری است بر آئندہ این تخت را نظر باطن بطن نفوذ میکند کہ این مطمئنہ
 را انجایش مخالفت مانده است و مجال سرکشی نه چون از هستی و انانیت خود بفرست
 نیستی آمد و از انوسات و منتیبات تہی و یکسوشد و آنرا باہل آن سپرد و بپوت و
 عدیمت ساخت حق تعالی اورا باین کرامت بنواخت و بجلعت سلطنت مشرق رخت
 فانظروا الی انما رخصت اللہ کیف یحیی الارض بعد موتہا این ہنگام بجائے اوصاف
 ذمیمہ و اخلاق سقیمہ اوصاف و اخلاق حسنہ اور اعطا میشود کہ غیر از نیکیوں از وی
 چیزی دیگر نیاید و دعوت حق فرماید اُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللّٰهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَكَانَ اللّٰهُ
 غَفُورًا رَحِيمًا فائدہ (۵) من مکاتیب شیخی و امامی قد سنا اللہ تعالیٰ و اللہ

۱۵ بدانکہ این کریمہ واقعہ است در سورہ نعر و بارہ و آلی یعنی آیا بس کہ کاشا مکروہ است خلاصہ است اورا برائے دین اسلام پس اور
 بر روستی باشد از برہ و کار خود ۱۲ یعنی نے پروردگار را بیرون برار ازین دیکر کہ استگار اندام ابل آن با انکہ این کریمہ واقع است
 در سورہ نساء و بارہ و الحسانات ۱۲ رواہ مسلم بلفظ خیر ہم ۱۲ بدانکہ این کریمہ واقع است در سورہ ہم و بارہ اعلیٰ تا
 اوجی یعنی پس در گم بر نشاندن دلت خدا کہ بگردد زخم میگردد و از زمین پس از مردن آن ۱۲ این کریمہ واقع است در سورہ
 فرقان بارہ و قال الذین پس آن جا مد دل سازد خدا بر پست ایشان را بر نیکیا و است خدا آمرزنده بہر آن - و نظر الایۃ
 فادک الخ ۱۲ یعنی کتبہ صد و پنجاہ و دوم از جلد ثالث ۱۲ مولانا ابوالحسن علی قاسمی

لصحیح مسلم ربہ

حضرت خواجہ نقشبند عظیمی میرزا فرموده اند که هفت سال همراه مولانا عارف در درگاه
 پوسه آن بودم که از اصل آگاهی یایم شد بار سفر حجاز رفتم اگر مثل مولانا یا شبیه مولانا
 آنجا می یافتم هرگز بر نمی گشتم فائده (۹) من مکاتیب المحبوب الصمدانی مجدداً الالف
 الثاني رضى الله تعالى عنه طريقه که حضرت حق سبحانه و تعالی این فقیر را بان طریق
 ممتاز ساخته است از بدایت تا نهایت نسبت نقشبندیه است که متضمن اندراج نهایت
 است در بدایت و بر این بنیاد عمارت بنا ساخته اند و گوشکها بنا فرموده اگر این بنیاد نبینوی
 معامله تا با اینجانی فرود تخم از بخارا و سمرقند آورده در زمین هندی که مایه اش از خاک شیر
 و بطنی است کشتند و با فضل سالها آنرا سیراب اشتند و بترتیب احسان مرتبه
 ساختند چون آن کشت و کار بکمال رسید این علوم و معارف ثمرت بخشید الحمد لله
 الذی هدانا لهذا و ما كنا لنهتدی لولا ان هدانا الله لقد جاءت رسلنا بالحق

نسخه
 بدایت هم
 بدایت هم

بدایت هم

در بیان ولایت علیا فائده (۱۰) من مکاتیب المحبوب الصمدانی مجدداً الالف
 الثاني رضى الله تعالى عنه چون سیر را تا با بخارا رسانید متوجه شد که مگر کار را تمام کرده
 باشد بداند و اندک این همه تفصیل اسم الظاهر بوده که یک بزوه طیران است و اسم
 باطن هنوز در پیش است که بازوه و دوم است از برائ طیران عالم قدس چون آنرا
 بتفصیل با انجام رساننی و دو جناح از برائ طیران گویا کرده باشی و چون بعنایت الله سبحان
 سیر اسم باطن نیز با انجام رسید و دو جناح طیران میسر شد الحمد لله الذی هدانا لهذا
 و ما كنا لنهتدی لولا ان هدانا الله لقد جاءت رسلنا بالحق

شاه یعنی خلیفه حضرت سید میر کمال ۱۰۰۰ و مولانا بیار الدین که پدر ایشان بودند ۱۲ مولانا ابوالحسن سید محمد تقی ۱۲۰۰ من کتب
 دود و ششم از جمله اول ۱۲ مولانا سید محمد تقی ۱۲۰۰ یعنی عمر و سنانا بنده ۱۲۰۰ من کتب دود و ششم از جمله اول ۱۲۰۰

زمن و از خیال تا خرام در نهایت الوصال فائده (۷) من مکاتیب المحبوب
 الصمدانی حضرت المجید الکلیف الثانی رضی الله تعالی عنه هر چه در مراتب آفاق
 و انفس ظاهر میشود بدیع ظلمت تقسیم است پس سزاوار نفی بود تا اثبات اصل نمود ما بعد
 و چون معامله از آفاق و انفس گذشت از قید ظلمت رزق منتهیان دایره ظل را تجلی
 برقی که ناشی از مرتبه اصل است میسر است که یک ساعت از قید آفاق و انفس دارا نند و
 جمعی که از دایره آفاق و انفس در گذشتند و از ظل ببال پیوستند این تجلی برقی در حق
 ایشان دائمی است و ما و اعمی این بزرگواران دایره اصل است که تجلی برقی ناشی از ان است
 نهایت کمال و ولایت ظلی که ولایت صغری است به تجلی برقی بحصول می پیوندد و این
 تجلی برقی قدم اول است در ولایت کبری که ولایت انبیاست علیکم الصلوات و
 التسلیمات و ولایت صغری ولایت اولیاست قد سنا الله تعالی یا سر ایهیم از اینجا
 تفاوت در ولایت اولیا و ولایت انبیا باید دریافت صلوات الله تعالی و تسلیماته
 علیهم که نهایت آن ولایت بدایت این ولایت است از کمالات نبوت انبیا علیهم
 الصلوات و التسلیمات چه گوید که بدایت نبوت نهایت این ولایت است مگر حضرت خواجه
 نقشبند قدس الله تعالی میرزا نصیب از ولایت انبیا علیکم الصلوات و التسلیمات
 و التسلیمات تبعیت و وراثت فراموش اند که گفته ما نهایت را در بدایت درج میکنیم
 این فقیر اینقدر میدانم که نسبت حضور نقشبندی چون کمال رسد بولایت کبری می پیوندد
 و از کمالات آن ولایت حظ وافر میگیرد بخلاف طرق دیگران که نهایت کمال شان تا تجلی
 برقی است فائده (۸) من مکاتیب شیخی و ما می قد سنا الله تعالی بسمه و الثانی

نقد بر...

۱- یعنی مکتوب سوم از جلد ثانی ۱۲ مولانا ابوالسعد سمرقندی ۲- خلاصی یافت و مشهور در تجلی فعل و صفت
 بیشتر گشت ۳- یعنی مکتوب چهارم از جلد اول و نیز مکتوب عدد پنجم از جلد اول ۴- مولانا ابوالسعد سمرقندی

ذات تعالی چه نسبت است و کلام اعتزاد قائده (۳۷) من مکاتیب شیخی و امامی
 قدسنا الله تعالی بیره الشارح تفوق یک حقیقت بر حقیقت دیگر موجب افضلیت
 صاحب حقیقت اولی بر صاحب حقیقت ثانیه نیست چه میتواند که صاحب حقیقت حقانی
 را عروجات بر حقیقت فوقانی شود و مراتب قرب رُو دهد و صاحب حقیقت فوقانی
 مجوس حقیقت خویش بود و عروج از حقیقت خود نماید و کثرت مراتب قرب که مدار فضل
 بر آنست حاصل نکند نه بینی که ولایت ملا اعلی فوق ولایت خواص بشرست و فضل مر
 خواص بشر راست با صبار عروج از حقائق ملک ملک با عروج از حقائق خود نیست
 و ما مثالا له مقام معلوم در شرح مواقع مذکور است ان الملائكة وان كانوا
 فوق البشر في بعض الامور لكن الافضلية بمعنى كثرة الثواب للبشر و نیز عالم امر
 فوق عالم خلق است و فضل مر عالم خلق است چه قرب عالم خلق اصلی است و قرب عالم امر
 قلی است عن غیر خاک پائین تر لطایف عالم خلق و عالم امر است و پستی او سبب رفعت او
 گشته است و قریب که خاکیان است قدسیان نه زمین زاده بر آسمان تاخته +
 زمین و زمان را پس انداخته + قائده (۳۸) من مکاتیب المحبوب الصمدانی محمد دالایف
 الشارح رضی الله تعالی عنه اگر ولایت را بر نبوت مزیت میبود ملائکه ملا اعلی که ولایت
 ایشان کمال است از سایر ولایات از انبیا علیهم الصلوٰة والسلام افضل میشدند و اگر
 ازین طایفه چون ولایت را افضل از نبوت پنداشتند ولایت ملا اعلی را کمال از ولایت
 انبیا علیهم الصلوٰة والسلام دیدند ناچار ملائکه عالین را از انبیا علیهم الصلوٰة والسلام
 افضل گفتند و از جمهور اهل سنت جدا افتادند و آنرا در کتب اعلام علی حقیقه النبوة

بصورت

بصورت
بصورت
بصورت
بصورت

طبع این کتاب در مشهد در سال ۱۲۷۰ هجری قمری در مطبعه کتب و نشر حضرت در شهر مشهد از طرف اهل انجمن با علم و کرامت

این

انجا

ذات قائله محو است

در

اسم باطن چه نویسد که مناسب حال آن است شمار و تبطن است اینقدر از آن مقام و اینها بد که
 سیر در اسم ظاهر سیر در صفات است بے آنکه در ضمن آنها ذات محوظ گردد و تعالی و تقدس
 و سیر در اسم باطن نیز هر چند در اسماست اما در ضمن آنها ذات تعالی و تقدس محوظ است
 و آن اسما در رنگ سیر مانند که روپوش حضرت تعالی شده است مثلاً در صفت علم ذات او تعالی
 اصلاً محوظ نیست و در اسم العظیم محوظ ذات است تعالی در پس پرده صفت زیر که علم
 ذات است که مراد علم است فالسیر فی العلم سیر فی الاسم الظاهر و السیر فی العلم
 سیر فی الاسم الباطن و قس علی هذا سایر الصفات و الاسماء و این اسما که با اسم
 الباطن تعلق دارند با دی تعینات ملائکه ملائکه است علی نبینا و علیهم الصلوات
 و التحيات و شروع درین اسما نمودن قدم نهادن است در ولایت علیا که ولایت
 اعلی است و فرقی که در میان علم و علیم و میان اسم الظاهر و اسم الباطن نموده آمد آن
 فرق باندک خیال کنی و گویی که از علم تا علیم اندک راه است لایکه فرقی که در میان
 خاک و محمدی عرش است نسبت بان فرق حکیم قطره دارد نسبت بدریا محیط در گفت
 نزدیک است و در حصول دور دور فاصله ۲) من تکانت شیخی و امانی قد سننا
 الله و تعالی سیرة السامی این مقام درجه اعلی است از ولایت حتی که بر ولایت انبیا
 علیهم الصلوة والسلام تفوق دارد و فضیلت شان از راه نبوت شان است و در
 قلب این مقام زیاده از وسعتی است که در مقام سابق بود چه آن وسعت باندازه
 وسعت اسما و صفات و شیون و اعتبار است بے اعتبار ذات و درین وسعت ذات
 تعالی با این کمالات محوظ است شتان مابین الوسعین اسما و صفات را در جنب

له قدر کذاک یعنی نقطه عین زمین قدر منبسط در سطح نوحانی ملک و ملک است یعنی کتب و کتب و کتب و کتب

و مشبهه اعتبارات ذاتیه است که تمایز آنها بعلوم حصولی مناسبت بعد از آن اگر بشیر
 واقع شود مناسبت علم حضوری خواهد بود که فرزند اطلاق علم حصولی و علم حضوری
 در آن حضرت جبل سلطانیه باعتبار تشبیل و تشطیرت زیرا که صفات که وجود آنها از ائمه
 است بر وجود ذات تعالی و تقدس علم آنها مناسبت حصولی است اعتبارات ذاتیه
 که اصلاً زیادتی آنها بر ذات تعالی و تقدس تصور نیست علم آنها مناسبت علم حضوری
 و لا فلیس شتملاً لا تعلق العلم بالمعلوم من غیر آن یحصل من المعلوم فیہ
 شیء فانهم و این تعیین اول که آن شهر جامع کنایت از دست جامع جمیع ولایات امیانه
 کرام و ملائکه عظام است علیهم الصلوٰۃ والسلام و منتهای ولایت علیاست که خصوص
 بلا اعلی است فامده (۸) من مکاتیب شیخی و امامی قد سنا الله تعالی بیره
 السامی العمدۃ فی حصول الولایتین الاخرین الذکر السانی بالنف و الاثبات
 فامده (۹) من مکاتیب شیخی و امامی قد سنا الله تعالی بیره السامی استفسار
 منوود بودند که در وقت تکرار کلمه طیبه نقی و اثبات لسانی کلمه مبارکه محمد رسول الله
 بان هم کند یا نه اگر بکند بعد از چند مرتبه بکند مخد و ما مرتبه را تعیین نیست بعد از هر سه
 یا هر بیست یا هر پنجاه یا هر صد هم کنند

هدایت دوم

در بیان کمالات نبوت فامده (۱) من مکاتیب شیخی و امامی قد سنا الله بیره السامی

له یعنی در نه پس نیست آنجا که ارتباط علم بعلوم بدون آنکه از معلوم در عالم چیزی حاصل آید پس در بابین سخن را
 که از وقت عالی نیست ۱۰۰۰۰ من کتب صدوی و هشتم از جلد اول ۱۰۰۰۰ مولانا کرب علی المراد منها الولایة الکبری و الولایة علیها
 العالیة و الکلام و الملائکة العظام علیهم الصلوٰۃ والسلام ۱۰۰۰۰ من کتب صدوی و دوم از جلد اول ۱۰۰۰۰ مولانا سید محمد قاسم
 ۱۰۰۰۰ من کتب صدوی و هشتم از جلد اول ۱۰۰۰۰ مولانا ابو العباس سلمه الله قدس له سعیر سلمه الله قدس له

کتاب التمهیدات در علم حکمت بریت و چهار فامده

فائده (۵) من مکاتیب المحبوب الصمدانی مجدد الآلاف الثانی رضی الله تعالی
 عنه بعد از حصول دو جناح چون طیران مخرج واقع گشت معلوم شد که این ترقی بلاصفا
 نصیب غنصر ناری و غنصر هوایی و غنصر آبی است که ملائکه کرام را علی نبینا وعلیکم
 القلوة والسلام ازین عناصر سه گانه نیز نصیب است چنانکه وارد شده است که بعضی
 از ملائکه از نار و شمع مخلوق اند و تسبیح ایشان سبحان من جمع بین الثلج و النار است
 فائده (۶) من مکاتیب شیخی و امامی قد سنا الله تعالی بپیرو السامی از تقاریر
 لطائف از اصول خود مشروط ولایت است در ولایت صغری عروج لطائف تا ظلال
 اسما و صفات است نهایت عروج لطائف امر تا ولایت کبری است بلکه تا دایره اولی
 است از ولایت کبری پیشتر معاند با عالم خلق است و بقیه دوائر ولایت کبری
 نصیب از ان مرفض است و نصیب عناصر دریا و غنصر خاک از ولایت علیا فائده
 (۷) من مکاتیب المحبوب الصمدانی مجدد الآلاف الثانی رضی الله تعالی عنه
 در اشعار این سیر در واقع نمودند که گویا بر لب میروم و از بسیاری فتن سخت در مانده
 شده ام آرزوی چوب عصا دارم که بگردان شاید تو نام راه رفت میسر نمیشود بهر خس و
 خاشاک دست ما اندازم که تقویت راه رفتن نماید چاره ندارم غیر از راه رفتن چون من
 باین حال سیر نمودم فتنای شهر ظاهر شد بعد از طی مسافت آن فناء و خول آن شهر
 واقع شد معلوم گردید که این شهر عبارت از تعیین اول است که جامع جمیع مراتب اسما و صفات
 و شیون و اعتبار است و نیز جامع است مراد اصول این مراتب را و اصول اینها را

۱۰۱

کتابهای از حدیث است

۱- من مکاتیب دو عدد و ششم از جلد اول ۱۰ مولانا ابو سعید محمد ۱۰۰۰ هجری دو جناح ام الظاهر واسم الباطن ۱۲ هجری من مکاتیب
 عدد ولایت و ششم از جلد ثانی ۱۰ مولانا سید احمد ۱۰۰۰ هجری من مکاتیب دو عدد و ششم از جلد اول ۱۲ مولانا سید احمد ۱۰۰۰ هجری
 فناء کبکسراول یعنی حوالی و نواحی و بعضی گرداگرد خانه و پیش سر راه که فراخ دکت ده باشد ۱۲ مصححی که سید الله تعالی

نتیج

مقام تابع آن مختصر پاک اند و لطیف اول و این دولت مشترف اند و چون این مختصر مخصوص
 به بشر است تا چه خواص بشر از خواص ملک افضل گشتند چه آنچه این مختصر را بیشتر
 شده است بچکس را بیشتر شده درین سیر معلوم میگردد که کمالات جمیع ولایات چه ولایت
 صغری و چه ولایت کبری و چه ولایت علیا همه ظلال کمالات نبوت اند و آن کمالات
 ریشه و مثال اندر حقیقت این کمالات را واضح میگردد که نقطه که در ضمن این سیر
 قطع میاید زیاد از جمیع کمالات مقام ولایت است پس قیاس باید کرد که جمیع این کمالات
 را چه نسبت بود بجمیع کمالات اقدم دریا که محیط را نیز نسبت است بقطره درینجا آن نسبت
 هم منقود است مگر آنکه گوئیم که نسبت مقام نبوت بمقام ولایت همچو نسبت غیر متناسبی
 بمناسبی سبحان الله جل علی ازین سیر میگوید *الولاية افضل من النبوة* و دیگرے از
 عدم آگاهی این معامله در توجیه او میگوید *ولاية النبي افضل من نبوته* و کبروت
كلمة تحريم من افواههم فامده (۵) من مكاتيب شينجي و اما هي قد سنا الله
 تعالی بپیرة الشايعی تا سیر سالک اصول است شوق و خلاوت و معرفت و درازی
 زبان در بیان اسرار و معارف و اثبات نسبت احاطه و سر بیان اصالت و ظلمت و
 مرآتیت و اشغال آن گنجایش دارد و چون معامله از اصول بالا رود و اصل را در رنگ ظل
 و انذار و کل لسان حاصل آید و نسبت منسپوره رو بباستتار آرد *وما للتراب و رب الاذ بان*
 و این معرفت و خلاوت متغی گردد در آن موطن اگر علم و اتذازت از بابت دیگر است
 امریست که تعبیر از آن مجمل و حیرت انساب است *من لم يدق لم يددنه ان جمل و نمار*
 که نصیب عوام است امریست تا بان متحقق نشود در نیابد و آن جمل و نکات است که هزاران

۱۵ یعنی کسی که ازین لذت و وقت است ۱۲ ۱۵ یعنی کتبیه بشماره چهارم از جلد اول ۱۶ ۱۷ اناسیله و تقاسیله
 ۱۸ کما قال بعض العرفاء من عرف الله طال لسانه ۱۹ ۲۰ کما قال بعض المشايخ من عرف الله كل لسانه ۲۱

مرتبه سابع از افراد است تعالی فقد است از صفات و اسما تعالی زیرا که محبت
بشکرت صفات رهنی نیست هر چند انفعالی صفات از ذات تعالی متصور نیست
و ذات تعالی از صفات در هیچ وقت و حال جدا نه لیکن بمقتضای اکثر مع من
احب محبت ذات را با ذات تعالی جمعیت است که از صفات آنجا هیچ ملحوظ نیست
پس انفعالی ذات از صفات در دید محبت است که بیشتر جمعیت مذکور است و پس نه در
خارج و نفس الامر فائده (۲) من مکاتیب شیخی و اما فی قد سنا الله تعالی بیره
التامی این کمال باشی از کمالات نبوت است و حصول این کمالات بلاصلا انبیاست
علیهم الصلوٰة والسلام و به تبعیت و وراثت هر که انوارند فائده (۳) من مکاتیب
شیخی و اما فی قد سنا الله تعالی بیره التامی از حصول کمالات نبوت مر بعضی
افراد است را بطریق تبعیت و وراثت لازم نمی آید که آن بعض نبی باشد یا مساوات
بابی پیدا کند چه حصول کمالات نبوت دیگر است و حصول منصب نبوت دیگر چنانچه
تحقیق این معنی تفصیل در مکتوبات قدسی آیات حضرت ایشان ما قد سنا الله تعالی
بیره الا قدس مسطور است فائده (۴) من مکاتیب المحبوب القمذانی مجلد
الالف الثانی رضی الله تعالی عنه در میان لطائف انسانی خط و افزاین کمالات
بالاصلا عنصر خاک است و سایر اجزای انسانی چنانچه از عالم امر و چنانچه از عالم خلق هم درین

سلسله قدم مرتبه سابع افراد ذات است تعالی و تقدس از مراد از ذات و صفات و اسما در اینجا است که در مرتبه تعیین ملی کائنات از مرتبه
در خارج و نفس الامر موجودند چنانچه این معنی نقل از حضرت امام ربانی رقم در مکتوب عدد و ششاد و سوم از جمله اولی مکتوبات مصحومی
مصرحت است مکتب رحمت الله علیه پاره از ان مکتوب در بلاغت نوزدهم ایراد خواهد نمود و زیاد تر تفصیل این معنی که در مکتوب
مذکور است مکتب آثار نیارده که من شایر غیر جمع الیه ۱۲ مولانا ابوالسعد سلطه الله تعالی علیه مکتوب جیل و بیستم از جمله اولی
مکتب سلطه سلطه اولی کمال از اصل عبارت این است و از گذشت اسم الباطن در جانب روح کمالات نبوت در پیش است
علی تفاوت مراتب جنبیاء و طریق حصول این کمالات بلاصلا از ۱۱ مکتوب یعنی مکتوب عدد و نوزدهم از جمله اولی مولانا
۱۲ یعنی مکتوب دهم و ششم از جمله اولی ۱۳ مولانا ابوالسعد سلطه الله تعالی علیه مکتوب سلطه سلطه

آخرت آنها را بران قیاس باید نمود که چه حکم خواهد بود چنانچه حضرت ایشان را با خطاب
 اولیای ترا حکم آخرت دادیم، بیشتر ساخته اند باید دانست که قرب نبوت بعالم خلق متعلق
 دارد و قرب ولایت بعالم امیر بر کربان نبوت بنوانند این کمال مرتب او ثابت شود و مصر
 این کار دولت است کنون اگر رسد. فائده (۶) من مگانتیب المحبوب القمیدانی
 مجدداً لآلف الثانی رَضِيَ اللهُ تَعَالَى عَنْهُ كَمالاتِ نبوت در مراتب صعود است و انصافاً
 در عروج است نبوت رُوح است بُسْجَانَهُ نه آنچه آنکه اکثری گمان برده اند که رُوح است
 رُوح است بُسْجَانَهُ و در نبوت رُوح و خلق و ولایت در مراتب عروج است و نبوت در
 مابین نزول از اینجا تو هم کرده اند که ولایت افضل است از نبوت اگر هر کدام ولایت و
 نبوت را عروج است و بسط است در عروج هر دو را رُوح است در بسط رُوح و خلق
 غایب مافی الباب در مرتبه بسط نبوت بخلقت رُوح است و در بسط ولایت بخلقت رُوح
 بخلق نیست بلکه باطنش رُوح است بُسْجَانَهُ و ظاهرش بخلق سترش است که صاحب ولایت
 مقام عروج را تمام ناکرده نزول نموده است لاجرم نگرانی فوق همه وقت انگیز اوست و
 مانع توجیه او بخلیت بخلق بخلای صاحب نبوت که مقامات عروج را تمام کرده بسط فرموده
 است لهذا بخلیت خود متوجه دعوت خلق است بخلق و عِللاً فَاذِهِمَ فَإِنَّ هَذَا الْمَعْرِفَةَ
 الشَّرِيفَةَ وَأَمْثَالَهَا مِمَّا لَا يَشْكُرُهُ بِهَا أَحَدٌ فائده (۸) من مگانتیب المحبوب القمیدانی
 مجدداً لآلف الثانی رَضِيَ اللهُ تَعَالَى عَنْهُ باید دانست که در مراتب عروج چنانچه
 عنصر خاک از همه بالاتر می رود در منازل بسط آن عنصر از همه پایین تر فرود می آید چنانچه
 فرود نیاید که مکان طوسی آن از همه پایین تر و چون از همه پایین فرود آید تا چار دعوت
 صاحب آن آید بود و فائده آن کمال باشد فائده (۹) من مگانتیب المحبوب القمیدانی

کتاب الحیات در مرتبه عروج از بسط رُوح است در مرتبه عروج از بسط رُوح است در مرتبه عروج از بسط رُوح است

۱۰۴

ت

د

مجلس سیزدهم

در بیان

۱۱

در بیان

مزیّت بر علم و دانش دارد و آن خون و حیرت است که بوجوه بر شوق و حکاوت از این است
 این اطلاق از قبیل طرح بایشیه اللّم است فائده (۹) من تکلیف شیخی و ایامی
 قد سنا الله تعالی بیبیر الشای در اینها نسبت باطن از در آن دور تر است و از
 ظاهر بیگانه تر میگرد و وضعیت معشوقی او که ناز و استغنا از کوازم آنست بکمال میرسد
 نسبت باطن هر چند بجهالت میکشد زیبا تر بود قال الصّدیق اکابر مدّ ذوی الله تعالی
 عنه العجز عن ذک الا ذک اذ ذک این تعطش و نیافت ظاهر تازمانه است که کارخانه
 ظاهر بر پاست و چون در آن خلل سدوندای الجمل در رسد نسبت باطن میدان خالی
 یافته بعد آب تاب بپرده در جلوه ظهور آید و نیز چون موت از مقتدات قیامت است
 شهود آنجا تم و اکمل است و چون نوم را با موت اُخت و مناسبت است بعضی را در
 چین نوم حالتی رؤیید که شبیه حالت موت بود و بر بیداری تقوی داشته باشد و
 چون معامله بر رخ صغری با انجام رسد و بر رخ کبری رو نماید و اجزاء منتشره را جمع سازند و
 معامله از خلل وارد در آن وقت دولت قرب بالاصاله بدن عنصری را باشد و بکمال عز و جاه
 امام و پیشوائی لطائف عالم اُمش گر مانند و بر عکس معامله و نیاید که باطن در معاملات
 قرب اصل است و ظاهر تابع آن ظاهر اصل بود و باطن تابع آن باشد نه آن معنی که
 نسبت از باطن سلب نموده بظاهر دهند و او را تابع ظاهر گردانند بلکه باین معنی که باطن نسبت
 سابق متمکن بود و ظاهر را امری دهند و قربی و منزلهت بخشند که باطن با وجود معامله خود
 بشوق و آرزو تبعیت ظاهر خواهد و نسبت خود را در جنب نسبت او منحوس و تسلیمی بیند
 تسبیح بعضی کتل باشند که درین نشأ آن یابند که دیگران فردا یابند و امر و ظاهر شان با
 باطن شان مزیّت داده آنرا مجموع و این را تابع سازند و دنیای شان را حکیم آخرت دهند

یا بعد معاریب انبیا کتاب سنت است معاریب اولیا فصوص و فتوحات کتبه است بر ع
 قیاس کن کتبتان من بهار مراد ولایت اولیا پائے بقرب حق برود ولایت انبیا نشانه
 اقربیت او تعالی نماید و ولایت اولیا دلالت بشهوت نماید و ولایت انبیا نسبت مجهول
 الکیفیت اثبات فرماید و ولایت اولیا اقربیت را نشناسد که چیست و بحالت با ندانند که
 کدام است و ولایت انبیا با وجود اقربیت قرب را صین بجد و اند و شهوت را نفس غیبی شمرد
 فائده (۱۱) من تکلیف شیخی و دامای قد سنا الله تعالی بیری و الشای شیخ شریع فایر
 نفس در ولایت صغری است و کمالات آن مربوط بولایت کبری است بلکه با عیدال عناصر
 از چه است که وابسته بکمال است فائده (۱۲) من تکلیف شیخی و دامای قد سنا
 الله بیری و الشای شهود و مشاهده بر ظلال وابسته است درک وصل تا جامعیت که است
 و چون معامله از ظلال بگذرد و اصل هم درنگ بظلال در راه ماند کار و بار غیب الغیافت
 معاملات سابق هباء منثورا گردد و ایمان شهوی یا ایمان غیبی تبدیل گردد و بجای عدت
 و خلوات و اذواق بیزگی و دوز و حزن آید کان رسول الله صلی الله علیه و سلمه دائمه
 الحزن متواصلا الفکر لذت این بزرگواران در طاعت محبوب است و بس و انشان منحصر در
 بندگی دیگران در لذت شهود متلذذ و اند و بخیاال وصال مغرور و ایشان از شهود چشم فرو
 و این وصال با خیال تصور نموده به غیب که هزاران عزیزت بر شهود دارد آورید اند و کبریت
 در بندگی او چیست بر بسته تحریره اولی که پیام دریا بند بر از تجلیات و ظهورات میدانند
 خستوع و دوزخین نظر بر سیده گاه زیاده از شهود و مشاهده تصور میفرمایند فائده (۱۳)
 من تکلیف شیخی و دامای قد سنا الله تعالی بیری و الشای چون معامله از کمال

۱۱

۱۲

۱۵ در کتب فصوص و فتوحات که هر دو کتاب تا بیانات حضرت شیخ محمد امین ابن عربی است ۱۶ یعنی کتب بشتاد و یکم از جمله
 ثانی از هر دو تا سوره یعنی کتب بشتاد و هفت از جمله ثانی ۱۷ همانا سوره تا سوره یعنی کتب صد و بیست و هفت از جمله ثالث ۱۸ همانا

مُحَمَّدٌ رَأَى الْكَافِرَ الثَّانِي رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ كَيْ فَرَزْدًا لَشَوْ بَشْتُو كَمَا أَنْبِيَاءَ عَلَيْهِمُ الصَّلَاةُ
 وَالسَّلَامُ دَعْوَتِ رَامَقِصُوبِ عَالِمِ خَلْقِ سَاخِئَةِ اَلدُّنْيَا الْاِسْلَامُ عَلَى خَمْسِينَ وَچُونِ قَلْبِ
 مُنَا سَبْتِ عَالِمِ خَلْقِ بَشِيرِ بُوْدِ بَقْصِدِيْقِ اَوْ نِيْرِ دَعْوَتِ فَرْمُوْدِهِ اَنْدَوَا زَا وَاوَزَا كَيْ قَلْبِ
 فَرْمُوْدِهِ اَنْدَوَا زَا كَا لَطْرُوضِ فِي الطَّرِيْقِ سَاخِئَةِ اَنْدَوَا زَا مَقَا صِدْ شَمْرِهِ اَنْدَوَا زَا بَعْدِ
 بَهْتِ وَاَلَامِ دَوْنِ وِدْوَلِيْتِ دِيَارِ وِ بِيْدِ وِلْتِي جِرَا نِ هِمْمَةِ اَبْتِهْ عَالِمِ خَلْقِ سَتِ وَاَلَامِ
 اَمْرِ اَبَانِ تَعَلُّقِ نِيْسْتِ دِيْكَرِ عَمَلِيْكَ فَرَضِ وَاوْجِبِ سُنْتِ سَتِ اِتْيَانِ اَنْ بَقَا لِبِ تَعَلُّقِ
 كِهْ اَزْ عَالِمِ خَلْقِ سَتِ وَاوْجِبِ نَصِيْبِ عَالِمِ اَمْرِ سَتِ اَزْ اَعْمَالِ نَا فِلْمِ سَتِ پَسِ قُرْبِيْكَ ثَمْرُهُ اَوْ اَبَانِ اَعْمَالِ
 سَتِ بَا نْدَا زُهُ اَعْمَالِ خَوَا بَدِ بُوْدِ پَسِ نَا چَا دَرِ قُرْبِيْكَ ثَمْرُهُ اَدَا رِ فَا لَضِ سَتِ نَصِيْبِ عَالِمِ خَلْقِ بَا شَدِ وِ
 وِ قُرْبِيْكَ ثَمْرُهُ اَدَا رِ نَوَا فِلِ سَتِ نَصِيْبِ عَالِمِ اَمْرِ وِ شَكِ نِيْسْتِ كِهْ نَعْلِ بَا نْدَا زُهُ فَرَضِ سَجِ
 اِعْتِدَا وِي نِيْسْتِ كَا شَكِ حَكْمِ قَطْرِهِ دَا شْتِ نَسْبِ بَدِيْ اِيْ حَيْطِ بَلْ كِهْ نَعْلِ بَا نْدَا زُهُ سُنْتِ نِيْرِ
 بِيْنِ نَسْبِ سَتِ اَكْرِيْجِ دَرِ مِيَا نِ سُنْتِ وِ فَرَضِ نِيْرِ نَسْبِ قَطْرِهِ وِ دِيَا نِيْ حَيْطِ سَتِ پَسِ
 تَفَاوُتِ دَرِ مِيَا نِ هِرِ وِ وُ قُرْبِ اَزِ نِيْجَا قِيَا سِ بَا بِيْ كَرِ وِ مَرْزِيْتِ عَالِمِ خَلْقِ رَا بَرِ عَالِمِ اَمْرِ اَزِ نِ
 تَفَاوُتِ بَا يَدِ نَسْتِ فَا نْدِهْ (۱۰) مِنْ مَكَا تِيْبِ الْمَحْبُوْبِ الصِّدِّيْقِ مُحَمَّدِ رَأَى الْكَافِرَ الثَّانِي
 رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ عَلُوْمِ وِ مَعَارِفِ كِهْ مُنَا سَبِ مَقَامِ نُبُوْتِ وِ وِلَا يْتِ اَنْ نُبُوْتِ فَرَا نِعِ
 اَنْبِيَا سْتِ عَلَيْهِمُ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ وِ چُونِ دَرِ اَقْدَامِ نُبُوْتِ تَفَاوُتِ سَتِ دَرِ شَرِيْعِ نِيْرِ
 بَا نْدَا زُهُ اَنْ تَفَاوُتِ اِحْتِلَا فِ پِيْدَا اَمْدِهْ سَتِ وِ مَعَارِفِ كِهْ مُنَا سَبِ مَقَامِ وِلَا يْتِ اَوَّلِيْتِ
 شَطْحِيَا تِ مَشَا خِ نَسْتِ وِ عَلُوْمِيْكَ اَزِ تَوْجِيْدِ وَا اِتْحَا دِ خَيْرِ مِيْدِ هِرِ وَا زَا اَحَا طِهِ وِ سُرِّيَا نِ اَشْيَا تِهِ
 وَا زِ قُرْبِ وِ مَعِيْتِ نَشَا نِ نَجْشِدِ وَا زِ مَرِ اَبِيْتِ وِ ظَلِيْتِ اَشْعَارِ فَرَا يَدِ وِ شَهْوِ وِ مَثَابِهْ اَشْيَا تِ

سید فخر

بنیاد

له یعنی مکتوبه و عهد و شصتم از جلد اول مولانا سید محمد تقی علی بنی کلمات که بظاہر شریعت مکتوبه باشد بر بعضی
 سید فخر

حضرت ایشان همان مکتوب حقیقت کعبه که عبارت از سُرود قات عظمت و کبریاست
فوق کمالات نبوت نوشته اند و نصیب از آن کمالات جزو این یعنی بر اثبات کرده اند
و نصیب از حقیقت کعبه بیست و صدانی که از مجموع عالم خلق و عالم امر بهم رسیده نوشته
اند و ایضا در همان مکتوب مرتبه ذات را فوق این کمالات ثابت کرده اند آنجا که نگارش
فرموده اند که ذات الله تعالی در این وجود و عدم است فائده (۱۶) من تکلیف الیه
شیخی و امامی قدسنا الله تعالی بستره الشاهی سوال مرتبه کمالات نبوت فوق
مرتبه اَسما و صفات و شیون و اعتبارات است پس تفوق حقیقت کعبه و امثال آن که
اعتبار مسجودیت و جز آن در آن ملحوظ است بر کمالات نبوت بچه معنی است جواب این
شبهه تفصیل میخواهد این قدر بدانند که مرتبه کمالات نبوت فوق آن اَسما و صفات و شیون
اعتبارات است که در ولایت کبری و علیا ثابت اند فائده (۱۷) من تکلیف الیه
الشمذانی مجدد الا کف الثانی رَضِيَ اللهُ تَعَالَى عَنْهُ بآید و است که حصول این نبوت
یعنی کمالات نبوت در حق انبیاء علیهم الصلوات و التسلیات بالاصالة و بے توسط و
ببر تبیت است و در حق اصحاب انبیاء علیهم الصلوات و التسلیات که بر تبیت و است
باین دولت مشرف گشته اند توسط انبیاست علیهم الصلوات و التسلام بعد از انبیاء
و اصحاب ایشان کم که باین دولت مشرف گشته است هر چند جائز است که دیگرے را
نیز بر تبیت و موافقت باین دولت مُتَبَدِّلِی بسازند میت فیض رُوح القدس را باز مدد فرماید
دیگر آن هم بکنند آنچه میسما میکرده انکارم که این دولت در کبار تابعین نیز بر توافت
است و در اَکابر شیخ تابعین نیز سایه افکنده بعد از آن رُو باستتار آورده تا آنکه نبوت

الایمان

۱۷ یعنی مکتوب مدد و بجه و چهارم که بنام میر محمد اسحاق مدد و ریافته بطریق القاط آمده ۱۷ ۱۷ یعنی مکتوب سر مدد
یکم از جمله اول ۱۷ مولانا ابوالسعد سلمه الله تعالی

و بساطت صرف پیش آید مرآتیب کو تهی کند و قبا و بقا در امانند قائده (۱۴) من
 مکتوبات المحبوبية القملياني مجددي الاقوال الثاني رضى الله تعالى عنه في فرزند کلمه
 عشق و مطننه محبت و نغمه شوق انگیز و صیحه های در آ میزد و وجد و تواجد و رخص و
 بقا صیحه همه در مقامات ظلال است و در او ان ظهورات و تجلیات ظلمتیه و بعد از وصول
 باحصل حصول این امور متصور نیست محبت در ان موطن یعنی اراده طاعت است چنانچه
 علماء فرموده اند نه یعنی زاهد بران که منشأ ذوق و شوق است چنانچه بعضی صوفیه گمان
 برده اند قائده (۱۵) من مکتوبات شیعنی و اما می قد سنا الله تعالى بيسر و الثاني
 نوشته بودند که چون معامله کمالات نبوت بذات بخت تعلق داشته باشد ترقی حقیقت
 کعبه حقیقت قرآنی بر آن بچه صورت است متحد و اما از کجا معلوم میشود که کمالات نبوت بذات
 بخت تعلق دارد و از فقیر که نقل کرده است فقیر بر گزنگفته است و در کلام حضرت ایشان با
 قد سنا الله تعالى بيسر و الا قدس هم معلوم نیست آری و وصول باین کمالات بعد حصول
 ولایت سه گانه است و پس از عبور از اسما و صفات و شیون و اعتبارات و تشریحات تقدیسات
 و بعد از ترقی از اسم الظاهر و اسم الباطن است که در مکتوبه بیان طریق به تفصیل مذکور است
 لیکن در ذات بخت بودن آن سخن است شعر کيف الوصول الى سعاد و ذوقها +
 قلل الجبال و ذودنهن خيوف . چگونه این معامله بذات صرف متعلق باشد و ملائکه

ملائکه یعنی مکتوب صد و دوم از جلد اول ۱۱ مولانا سکر به ۱۵ یعنی مکتوب صد و سی از جلد ثالث ۱۱ مولانا سکر به ۱۵ و
 که چون معامله کمالات نبوت بذات بخت تعلق داشته باشد از باید دانست که ذات و صفات الیه یاد و موطن است یک موطن
 خارجی و نفس الامری دوم مرتبه علم و اجوی پس صفات و شیونات و اعتبارات که در ولایات سه گانه متجلی میشود در اول آن است
 که در مرتبه علم و اجوی ثابت اند و در کمالات نبوت که ذات بخت متجلی میشود در اول آن همان ذات است که در مرتبه علم مقرر است
 نه ذات بخت خارجی و نفس الامری چنانچه عنقریب این هر دو در بذات نور و هم از مکتوب صد و هشتاد و بیستم در اول حضرت عود
 الوافی وضع خواهد بود ۱۱ مولانا سکر به ۱۵ یعنی کمالات نبوت ۱۱ مکتوب صد و هشتاد و بیستم از جلد اول ۱۱ مولانا

مستخرج گشته است که درین وقت اگر تکرار کلمه بطیبه را بعنوان آنکه لفظ قرآن است نبوده
 حه آید و ابتدا بتعویذ کرده میشود نتیجه تلاوت قرآن مجید سید بد و قفید قایدات
 فامده (۲۰) من مکاتیب شیخی و امامی قد سنا الله بسیر و السامی ثم یجی بعد
 ذلک مقام لیس للعمل فیہ نتیجه ولا للاعتقاد فیہ اثر الترقی هناك مربوط
 بجزود الفضل و الاحسان فامده (۲۱) من مکاتیب شیخی و امامی قد سنا الله
 تعالی بسیر و السامی این مقام بالإصالة مخصوص بانبیاء و اولی الغرم است علیهم الصلوات
 و التلیمات و از امت تا کرا با این دولت بنوازند مصرعه باکریان کار بادشوار نیست
 فامده (۲۲) من مکاتیب شیخی و امامی قد سنا الله تعالی بسیر و السامی ثم یاتی
 کمال فوفه یرتقی فیہ من الفضل الی المحبته فالترقی فی حصول هذا الکمال منوط
 بالمحبه الصرقة و فی المحبته ایضا کمالین المحبته و المحبویه و ظهور کمالات
 المحبته الذاتیة بالإصالة مخصوص بالکلیم علی نبینا و علی الصلوة و السلام
 و کمالات المحبویه الذاتیة اولا مخصوصة بالمحبیب علیہ و علی الیه و اصحابه
 اتم الصلوات و اکل التیات و بطنیلها ثانیاً لغيرها رجاء من هذین الکمالین
 فامده (۲۳) من مکاتیب شیخی و امامی قد سنا الله تعالی بسیر و السامی سوال
 چهارم آنکه چون معامله عارف بفضل و یا محبت صرف افتد دران مقام عارف بالأعمال
 صوریه از ذکر لسانی و تلاوت و غیر آن سودمند و ترقی بخش هست یا نه جواب
 سودمندست و رفع درجات اخروی مینماید و کفایت خطیات میکند و از الة کدورات

بجای

بجای

له شیخی از کتوب صدوسی و هفتم از جلد اول ۱۲ مولانا سلمه ربه ۱۵ به آنکه این مضمون در کتوب صدوسی و هفتم جلد اول از مکاتیب
 صدوسی مذکور است و لیکن عبارت عربی در مکاتیب مجردی در کتوب بیجا هم از جلد ثانی نیز مذکور است فاقم ۱۲ مولانا سلمه ربه
 ۱۵ یعنی کتوب صدوسی و هفتم از جلد اول ۱۲ مولانا ابوالسعدا خان سلمه الرحمن

۱۶۳

۱۶۴

کتاب کتب چهارم از تصوف و سنی در بیان کتب و اصول و اصول و اصول

بزرگ
بندگ

بِأَلْفِ ثَمَانِي مِائَةِ بَعِثَ أَنْسُرَ عَلَيْهِ وَعَلَى إِلِهِ الصَّلَوَاتُ وَالتَّسْلِيمَاتُ رَسِيدُ مَرِينِ وَ
 نيز آن دولت بتبعيت و در ائت در منصفه ظهور آمده آخر را با قول مشابه ساختند
 اگر ياد شه بر ور پير زن + بيايد تو اس خواججه بملت کن . وَالسَّلَامُ عَلَى مَنْ اتَّبَعَ الْهَدْيَ
 وَالزَّمَّ مَتَابَعَةَ الْمُصْطَفَى عَلَيْهِ وَعَلَى إِلِهِ وَأَصْحَابِهِ الصَّلَوَاتُ وَالتَّسْلِيمَاتُ آمَنَّا
 وَأَكْمَلْنَا فَا مَدَه (۱۸) مِنْ مَكَا تَيْبِ الْمَجُوبِ الصَّدَاقِي مُجَدِّدِ الْأَلْفِ الثَّانِي رَضِيَ
 اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ صَاحِبِ ابْنِ عُلُومٍ وَمَعَارِفِ مُجَدِّدِ ابْنِ الْفَسْتِ كَمَا لَا يَخْفَى عَلَى
 التَّاطُرِينَ فِي عُلُوبِهِ وَمَعَارِفِهِ الَّتِي تَعْلُقُ بِالذَّاتِ وَالصِّفَاتِ وَالْأَفْعَالِ وَتَتَلَسَّسُ
 بِالْأَحْوَالِ وَالْمَوَاجِيدِ وَالتَّجَلِّيَّاتِ وَالتَّظْهُورَاتِ يَعْلَمُونَ أَنَّ هَؤُلَاءِ الْمَعَارِفَ وَ
 الْعُلُومَ وَذَاءَ عُلُومِ الْعُلَمَاءِ وَذَاءَ مَعَارِفِ الْأَوْلِيَاءِ بَلْ عُلُومٌ هَؤُلَاءِ بِالنَّسْبَةِ إِلَى
 تِلْكَ الْعُلُومِ فَشَدُّ وَتِلْكَ الْمَعَارِفُ لُبُّ ذَلِكَ الْقَشْرِ وَاللَّهُ سُبْحَانَهُ الْهَادِي بِرَأْسِهِ
 که بر سر هر مائه مجذوبه گذشته است اما مجذوبه مائه ديگر است و مجذوبه ديگر چنانچه
 در بيان مائه و الف فرق است در مجذوبين اينها نيز همانقدر فرق است بلکه زياده ازان
 و مجذوبه و الف آنست که هر چه در ان مدت از فيوض بآستان برسد بتوشط او برسد اگر چه
 اقطاب و او تا و ان وقت بوند و بولا و بجا باشند مصرعه خاص کند بنده مصلحت
 عام را + فَا مَدَه (۱۹) مِنْ مَكَا تَيْبِ شَيْخِي وَرَأْمِي قَدْ سَأَلْتُ اللَّهَ تَعَالَى بِسَبْرِ السَّامِي
 چون معامله از مراتب ظلال و اصول بالا رود و اصول با در رنگ ظلال و گذارد و از کمال
 علوه و عدم تميز بخت و جعل انجام معامله که به کلمه طيبه مربوط بود با انجام رسد ذکر اين کلمه
 مبارکه در ان موطن نتيجه نه بخشد ترقی در آنحضرت به نماز خصوص مفروضه و تلاوت قرآن
 مجيد بود على تفاوتِ الدَّرَجَاتِ ارْحَضَتْ اِيَّانَ مَا قَدْ سَأَلْتُ اللَّهَ تَعَالَى بِسَبْرِ الْأَقْدَابِ

تاج

صُورِمَلْ مَعَهُمْ مَّا عَوْرِبِي مَعَهُمْ آتَى فِرْزَانِيْنَ مَجْلَمٌ مَّخْصُوصٌ بِهَيْئَتِ وَجْهِ اِنْسَانِيَّتِ
 کما مجموع عالم خلق و عالم امر ناشی گشته است مع ذلک درین موطن نہیں ہمہ مختصر خاک
 ست فائدہ ۲) من مکاتیب المحبوب القمدانی مجددی الالف الثانی رضوانہ
 تعالیٰ عنہ بدانکہ کمالات این مقام شگرفت کہ مخصوص ہیئت و جدانی ساکت است مقام
 ظہور سُرُوقَاتِ عَظَمَتْ وَ کَبْر بایست متعلق بحقیقت کعبہ ربانیت فائدہ ۳) من
 مَکَاتِیْبِ المَحْبُوبِ القَمْدَانِيْ مُجَدِّدِ الِاَلفِ الثَّانِيْ رَضِيَ اللهُ تَعَالَى عَنْهُ بِدَانِکَ اَزْبَابِ
 و لایست قلب گویند و مراو حقیقت جامعہ انسانی دارند کہ از عالم امر است و بلسان صداد
 نبوت علی صاجہا الصلوٰۃ و السلام قلب عبارت از مُضْعِفَہ اِست کہ بصلاح آن
 صلاح جسد مربوط است و بفساد و آن فساد جسد منوط کما ورد فی الحدیث اَنْ فِیْ جَسَدٍ
 اِذَا مَلُضْعِفَةً اِذَا صَلَحَتْ صَلَّمَ الْجَسَدُ کُلُّهُ وَاِذَا اَفْسَدَتْ فَسَدَ الْجَسَدُ کُلُّهُ الْاَوَّلُ
 هِيَ الْقَلْبُ وَ حَقِیْقَتِ جَامِعِہ چون بہنایہ النہایہ رسد و از ولایت خاصہ نصیب وافر
 حاصل کند اگر نمایندگی مطلوب پیدا آرد ظاہر در و ظل مطلوب خواهد بود نہ عین مطلوب
 در رنگ فرات کہ ظاہر در و شمش شخص است نہ عین شخص بخلاف مُضْعِفَہ کہ برخلاف فرات
 ظاہر در و عین مطلوب است نہ ظل اولیٰ فہر مودہ یسعینی قلب عبیدی المؤمن این مسئلہ
 و راہ طور نظر و فکر است زینہا را زینجا حلول و تمکن خیال کنی کہ آن الحاد و زندہ است
 ہر چند عقل معاش باور کند کہ عین کسی در شے دیگر ظاہر شود و حلول و تمکن اینجانبا
 این از تصور عقل است و قیاس غائب است بر شاہد فلا تکتب من القاصیرین آئے
 بر او را این مضعہ را بر چہ گوشت لایعجاب یہ خیال کنی کہ آن جوہر نفیس است کہ خزائن انوار

تاج
المعبر
الکلی
العلمی
الطبی
الکلی
العلمی
الطبی
الکلی

علم

۱۔ الامام المتعظیم نور اللہ تعالیٰ عنہم مضمون ۲۔ مکتوب دوم و مضمون از حواصیل ۳۔ مولانا سلمہ ربہ ۴۔ مکتوب
 مکتوب بست و یکم از جلد ثانی ۵۔ مولانا سلمہ ربہ ۶۔ مکتوب دوم و مضمون از حواصیل ۷۔ مکتوب بست و یکم از جلد ثانی ۸۔

بَشْرِي وَظُلْمَاتِ جِسْمَانِي مِغْرَابِي قَدْ حَدِيثُ سِتِّ اِنَّهُ لِيَعَانُ عَلَيَّ قَلْبِي وَرَاقٍ لَكَ اسْتَقْفِرُ
 اللهُ فِي يَوْمٍ وَيَلِكُهُ سَبْعِينَ مَرَّةً لِيَكُنْ تَرَقِي وَرَأْتِقَامُ كِهْ وَهَلْ كُنْ غَشْتِهْ هَسْتِ وَاسْتِهْ
 بَيْنِ اَعْمَالِ نَسِيْتِ مَحْضِ فَضْلِ وَيَا مَحَبَّتِ مَرْفُوتِ عَلَيَّ تَقَاوُتِ الدَّرَجَاتِ فَانْدَهْ
 مِنْ مَكْرَتَيْبِ الْمَحْبُوبِ الْقَمْدَانِي مَجْدِي اَلَا لَيْفِ الثَّانِي رَضِيَ اللهُ تَعَالَى عَنْهُ وَحَوْنِ بَعْضِي
 اللهُ سُبْحَانَهُ وَصَدَقَهُ نَبِيَّهُ عَلَيْهِ وَعَلَى اِلِهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ اِنْ سِيرَا عِنِي سِيرَا كَالَا
 ثَبُوتِ رَاكِهْ عِبَارَتِ اَزْ اَفْرَادَاتِ سِتِ اَزْ اَسْمَا وَصِفَاتِ وَشُؤْنِ وَاعْتِبَارَاتِ نِيْرَبَانِجَامِ
 رَسَائِدِ شَهْوِوْگِشْتِ كِهْ اَكْرَبُ بِالْفَرْضِ قَدَمِ دِيْگِرِ دَرِ سِيْرَا فَرَايِدِ دَرِ قَدَمِ مَحْضِ خَوَابِرِ اقْتَادِ اِذَا
 كَيْسِ وَرَاءَهُ اَلَا الْعَدَمُ الْمَحْضُ اَيْ فَرْزَنْدَا زَيْنِ مَاجِرَا دَرِ تَوْتِيْمِ نَيْفَتِي كِهْ عَقْتَادِ شَكَارِ اَمْدِ
 سِيْمَرْغِ دَرِ دَامِ اقْتَادِ عَقْتَا شَكَارِ كَسِ نَشُودِ دَامِ بَازِ چِيْنِ + كَا نَجَا هِمِيْشِهْ يَا وَبَسْتِ
 وَامِ رَا + فَهُوْ سُبْحَانَهُ بَعْدُ وَرَاءَهُ الْوَدَاءُ ثُمَّ وَرَاءَهُ الْوَدَاءُ هُنُوْزِ اِيْوَانِ اِسْتِغْنَا
 بَلَنْدِ سِتِ + مَرَا فِكْرِ رَسِيْدِنِ نَاطِسْتِ سِتِ اَيْنِ وَرَايْتِ نَبَا عِتْبَارِ وُجُوْدِ حُجْبِ سِتِ
 چِهْ حُجْبِ تَبَامِ مُرْتَفِعِ گِشْتِهْ سِتِ بَلْكَهْ بَا عِتْبَارِ ثَبُوتِ عَظْمَتِ وَكِبَرِ اِيْمِيْ سِتِ كِهْ مَانِعِ اِذْرَاكِ
 وَمُنَانِي وَجِدَانِ فَهُوْ سُبْحَانَهُ اَقْرَبُ فِي الْوُجُوْدِ وَابْعَدُ فِي الْوُجُوْدَانِ +

هدایت یازدهم

در حقیقت کعبه ربانی فائده (۱) من مَكْرَتَيْبِ الْمَحْبُوبِ الْقَمْدَانِي مَجْدِي اَلَا لَيْفِ الثَّانِي
 رَضِيَ اللهُ تَعَالَى عَنْهُ اَيْ بَعْضِ اَزْ كَمَلِ مُرَادَانِ بَاشَنْدِهْ دَرِ وِنِ سُرُوقَاتِ عَظْمَتِ وَكِبَرِي
 بِطَفِيْلِ اَنْبِيَا عَلَيْهِمُ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ اَيْ اِيْشَانِ اَزْ اَجَادِ هِنْدِ وَمَحْرَمِ بَارِگَا هِ سَازَنْدِ

هدایت یازدهم در حقیقت کعبه ربانی فائده

۱- یعنی برآینه پرده کرده میشود بر دل من هر آینه آفرینش بخواهم از خدا در روز و شب بخواهم بار - آنگاه در سیاق حدیث علی بن ابی طالب علیه السلام که از او شنیدم
 انی لا استغفر الله و اتوب الیه فی الیوم الا کثر من سبعین مرة رواه البخاری و ان لی یخاف علی قلبی و انی لا استغفر الله فی الیوم الا کثر من سبعین مرة رواه مسلم ۲۰۰
 یعنی مکتوب دو صد و شصت از جلد اول ۱۰، مولا ناسر به ۳۰ یعنی مکتوب دو صد و شصت از جلد اول ۱۰ مولا ناسر به ۳۰ مولا ناسر به ۳۰

لَمَّا خَلَقْتَ الْأَفْلَاقَ وَمَا أَظْهَرْتَ الزُّبُوبَةَ دَرِّشَانِ اوست کما ورد جواب
 او لا که حقیقت کعبه ناشی از مقام معبودیت و سجدیت است کمال آنست در علیه و علی
 الله الصلوة والسلام در مقام عبودیت و عبادیت ازینجا میتواند که حقیقت کعبه ذات
 الهی جل سلطانة بوده که فی الحقیقت معبود و سجد و اوست یعنی حقیقتی که منشأ معبودیت
 و سجدیت این صورت گشته است و شک نیست که حقیقت ذات حق است عز برهان
 پس اگر این حقیقت را تفوق و تفضل بر حقیقت محمدی بود چه محذور است و آنکه میگویند
 که حقیقت ممکن که صورت کعبه است میباید که ممکن باشد واجب چگونه بود جواب
 گوئیم که حقیقت شئی بطور این طائفه علیه نه عبارت از ذات شئی و مایه الشئی هوهو
 است بلکه عبارت از مبدا فیوض وجودی و توابع وجودی اوست و آن شئی که لظلمت
 مراد او مقرر قوم است که حقیقت محمدی علی صاحبها الصلوة والسلام تعیین اول
 که مستثنی بوحده است و حقائق سایر ممکنات را که اعیان شایسته اند در تعیین ثانی که شئی به
 واحدیت است اثبات مینمایند و این هر دو تعیین را زوجی میگویند و قدیم میدانند
 قَالَ فِي مُقَدِّمَةِ نَقْشِ الْفُصُوصِ الْمُمْكِنِ هُوَ الْوُجُودُ الْمُتَعَيَّنُ فَاِمَّا كَانَهُ مِنْ حَيْثُ
 تَعَيَّنَهُ وَوُجُوبُهُ مِنْ حَيْثُ حَقِيقَتِهِ پَس جاییکه حقیقت کعبه زبانی را در مراتب و جواب
 اثبات کرده اند مبنی بر اصطلاح قوم است و آنجا که نوشته اند که حقیقت ممکن البته ممکن است
 بر اصطلاح قوم نیست تحقیق علیحده است و مقاله مفروضه نوشته بودند که صورت کعبه همین صورت
 ظاهر است یا چیزی دیگر محذور و ما حضرت ایشان قَدْ سَأَلْتُ اللَّهَ تَعَالَى بِسَبِيحَةِ الْأَقْدَسِ
 نوشته اند که صورت کعبه عبارت از سنگ کلوخ نیست چه اگر فرضا سنگ کلوخ در میان
 نباشد کعبه کعبه است و سجد و الیه خلائق است بلکه صورت کعبه آنکه از عالم خلق است در رنگ

الای

سنة ۱۲۰۲ کتبه حضرت دوات از بنده اشاک از بن کلمات ذی بابت حضرت ایشان است

بازماندگی
و غیره

عالم خلق در روز محزون گشته است و وفا بین و خفایای عالم امروزه مدفون شده
 باز یادت معاملات خاصه که به هیئت وحدانی او منوط است ^{جمع دینی} اول اجزاء عشره را تصفیه و
 تزکیه و تجذبه و سلوک و بضاعت بقا منکی و مطهر ساخته اند و از دین تعلقات مایه آزاد
 گردانیده اند مثلاً قلب یا از تقلب گذرانیده بملکن رسانیده اند و نفس را از تارگی باطمینان
 آورده اند و جزو ناری را از سرکشی و نافرمانی بازداشتند و خاک را از لیبی و پست
 فطرتی از ارتفاع داده اند علی هذا النقیابین جمیع اجزای او را از افراط و تفریط بحد اعتدال
 و توسط آورده اند بعد از آن محض فضل و کرم این اجزا را ترکیب داده شخص معین ساخته اند
 و انسان کامل گردانیده قلب آن شخص را که خلاصه اوست و مرکز وجود او به بطنه تعبیر
 نموده اند **فائده (۴)** من مکاتیب شیخی و لاماجی قد سنا الله تعالی بسیرة السائی
 نوشته بودند که وصول بجائق ثلثه دخل تفضلت یا نه معامله این حقائق چونکه فوق
 کمالات نبوت است باید که دخل تفضل باشد **فائده (۵)** عبد ضعیف گوید رحمة الله علیه ازین
 عبارت شریف مفهوم میشود که هر معامله که فوق کمالات نبوت باشد دخل تفضل باشد
 پس سیکه تنها بحقیقت کعبه ربانی متصف شده باشد از مقام تفضل بهره مند باشد
فائده (۶) عبد ضعیف گوید رحمة الله تعالی علیه که از زبان گوهر نشان حضرت پیر دستگیر
 شیخی و لاماجی قد سنا الله تعالی بسیرة السائی استماع یافته که در هر مسجد ظهور حقیقت
 کعبه معظمه است **فائده (۷)** من مکاتیب شیخی و لاماجی قد سنا الله بسیرة السائی
سؤال حضرت ایشان ما قد سنا الله تعالی بسیرة السائی بزکاشته اند که حقیقت کعبه
 ربانی فوق حقیقت محمدی است ازینجا معلوم میشود و لازم می آید که حقیقت کعبه افضل باشد
 از حقیقت محمدی و حال آنکه آنسر و علیه الصلوٰة والسلام افضل مخلوقات است **لولا**

بازماندگی
و غیره
بازماندگی
و غیره

وَالسَّلَامُ كُنْتُ نَبِيًّا وَادَمُ بَيْنَ الْمَاءِ وَالْقَلْبَيْنِ نَامِ يَاكِلٍ وَأَنْتَ مَرْتَبَتِ دَوْلَاتِ بَيْنِ نَامِ
 يَاكِلٍ نَاشِي بَسْتِ اَزْ شَانِ جَامِعِ كَهْ بَسْبَادُ وَأَصْلُ بَسْتِ مَرْتَبَتِ مَعْرِي عَلَى مَتَابِعِهَا الْعَلَوَاتِ
 وَالسَّلَامُ وَالْحَقِيَّةُ وَمُنَاسِبَتِ مَرْتَبَتِ بَسْتِ اَنْ عَالِمِ نَوْرَانِي بَاكِهْ مَسْطَعِي بَسْتِ بَحْتِ بَقِيَّتِ
 اَنْمُوْتِيهْ وَنِيَزِ مَعْرَبَتِ بَحْتِ بَقِيَّتِ كَجِهْ رِيَانِي وَنِيَزِ نِيَكِهْ نَبْشَا عَضْرِي تَعَلُّقِ وَارِدِ بَا حَيْثِ بَا
 حَقِيْقَتِيْنِ بَسْتِ خُصُوْبِيَّتِ بِيَكِ حَقِيْقَتِ نَزَارِدِ وَرَبِّ اَوْرِيْنِ مَرْتَبَةِ اَنْ شَانِ بَسْتِ وَبِمِ
 بَسْبَادِ اَنْ شَانِ وَلِهَذَا دَعْوَتِ اِيْنِ مَرْتَبَةِ اَنْمُ اَمَارِدِ دَعْوَتِ سَابِقِهْ چِهْ اَنْ دَعْوَتِ مَقْصُوْبِ
 عَالِمِ اَمْرُ وَرُوْحَانِيَانِ بُوْدِ وَدَعْوَتِ اِيْنِ مَرْتَبَةِ شَامِلِ عَالِمِ خَلْقِ وَاَمْرُ بَسْتِ وَبِهْ كِهْ اَمْرُ اَزِيْنِ
 حَقِيْقَتِ بِنَزَلِ بِيَكَانِ طَبْعِي اَوْ سَتِ بَا عِتْبَارِ بِهْ رُوْحَانِيْمِ بَارِكِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَفَوْقِ اِيْنِ
 وَحَقِيْقَتِ بِنَمِيْرِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عُرُوْبَاتِ لَا تَعْدُوْكَ وَلَا تَحْصِيْ سَتِ كِهْ نَهَاتِ
 اَنْزَا عِلَامِ الْغِيُوْبِ وَاَنْدُوْدَارِ فُضْلِ وَمَنَاطِطِ مَضْطَافَا وَتَفُوْقِ بَرَا نَسْتِ اَزِيْنِ تَحْقِيْقِ لَامْعَانِ
 كِهْ حَقِيْقَتِ كَجِهْ بَرُوْسِيَّتِ اَزِ حَقِيْقَتِ جَامِعِهْ اَوْ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ كِهْ جَامِعِ بَسْتِ
 مَرَكَا لَاتِ جِسْمَانِي وَرُوْحَانِي وَخَلْقِ وَاَمْرُ اَوْ صَلَّى اللهُ تَعَالَى عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَنِيَزِ ظَاهِرِ شُدِ
 كِهْ اِيْنِ تَفُوْقِ مُنَاقَشِ فِيْهِ نِي حَقِيْقَتِ تَفُوْقِ بَعْضِ كِمَالَاتِ اَنْ سُرُوْسْتِ بَرِ بَعْضِ وَبِگَرِ اَوْ
 تَحْقِيْقِ اِيْنِ مَرْتَبَتِيْ زِيَادِهْ اَزِيْنِ بَسْتِ وَوَرِيْنِ مَخْصَرِ بِيْنِ تَدَا خِصْمَا اِقْتَادِ قَامِدِ (۸)
 مِنْ مَكَا تَبِيَا الْحَبِيْبِ الْعَبْدِ الْبَرِّ مُحَمَّدٍ اَلَا لَيْفِ النَّاسِي رَضِيَ اللهُ تَعَالَى عَنْهُ شَانِ الْعِلْمِ
 بِرِ حَيْثِ تَابِعِ تَانِ الْحَيُوْتِ سَتِ اَمَّا عِلْمِ لَادِرِ مَرْتَبَةِ حَضْرَتِ ذَاتِ تَعَالَى وَتَقَدَّسَ بَعْدُ وَتَقَوَّلِ
 اِعْتِبَارِ صِفَاتِ وَشَيْوْنِ شَانِيْسْتِ وَكُنْجَالِيْ شِهْ كِهْ حَيَاتِ دَانِهْ وَبَسَا رِ صِفَاتِ وَشَيْوْنِ
 خُوْدِ چِهْ مَرْتَبَةِ اَسْتِ وَرِ مَوْطِنِ تَجْرُوَانِ جَمِيْعِ نَسَبِ كِهْ خِيَارِ اِطْلَاقِ نُوْرِ بَرِ خُوْدِ بَرِ نِيْفَرْتَا

تفاوت

تفاوت

تفاوت

سنة ۱۰۰۰ بودم پیغمبر و حال آنکه آدم میان آب خاک بوده رواه الترمذی و فی شرح السنة و لکن بالعسلی و فقط الحديث قالوا فی حقیقت
 کما انبوه قال و اعم بین اروح و الجسد رواه الترمذی قال فی عند الله کتوب عام البسیر علی آدم لاجل فی طینة اتمه و فی شرح السنة

حقائق اشیا امریست مبطن که از حیطه حس و خیال بیرونست از عالم محسوسات است
و بسیج محسوس و متوجه الیه است مرشیا را وسیع در توجه نه هستی است که لبان نیستی
پوشیده است نیستی است که کیسوت هستی خود را او نموده در جهت بیعت است و
در سمت بے سمت با بجه این صورت حقیقت منش اعجب الیه است که عقل در تشخیص آن
ماجز است و عقلا در تعیین آن حیران گویا نمونه از عالم بیچونی و بیچگونگی دارد و نشانه
از بے شبهی و بے نونی در و تعبیه است از تهی اثنا آنکه تفوق یک حقیقت بر حقیقت
دیگر موجب افضلیت صاحب حقیقت اولی بر حقیقت ثانیه نیست چنانچه بالا در تحقیق
ولایت ملا اعلیٰ ذکر یافت ثانیاً آنکه حضرت ایشان ما قد سئنا الله تعالیٰ بستره الا قد
نوشته اند حقیقت محمدی نهایت مقامات نزول اوست صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از اوج
تشریف و تقدیس و حقیقت کعبه نهایت مقامات عروج کعبه است زینة اولی عروج
حقیقت محمدی را بر مرتبه تشریف حقیقت کعبه است و نهایت عروجات او را علیه و علی
إِلَى الصَّلَاةِ وَالتَّيْلِمَاتِ غیر از حق سبحانه اطلاع ندارد پس این تقدیر تفوق حق
بجیم الوجوه ثابت نشد افضلیت از کجا آید رابعاً آنکه پیغمبر علیه و علی الصلوة و
السَّلَام منتهی است بدو اسم محمد و احمد و هر کدام را ولایت علویه است باعتبار وجود غضری
او و از شاد و مرین عالم ظلمانی را نام مبارک او محمد است صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ عَلَىٰ آلِهِ وَسَلَّمَ
و ولایت این اسم مبارک ناشی است از اسم الهی که مناسبت به تشریف این عالم مرفعی دارد
و منتهی است بحقیقت محمدی و باعتبار وجود روحانی او که مرفعی عالم ملکوت و روحانیات
و پیش از وجود غضری بان و جود نبوی بود و باندازه آن فرموده علیه و علی الصلوة

مرتب

۶۴

۱۵ یعنی جواب دوم مراحل سوال ۱۲ ۱۵ چو میخانه که صاحب حقیقت تحتانی را در عروجات بر حقیقت فوکلانی شود مراتب قربی و در حقیقت
حقیقت فوقانی مجوس حقیقت غلیظ بود و عروج از حقیقت خود نماید و مراتب قربی که مبارک است حاصل نکند ۱۲ ۱۵ که ولایت
علا فوق ولایت خاص بشر است و منتهی در خاص بشر است باعتبار عروج از حقایق ملکوتی عروج از حقایق خود نیست ۱۲ المصحح

ذاتیہ این نور بود بنبودیت دیگران چستایش او نماید چون بکمال فضل و عنایت خداوندی جل سلطانہ عارفی را از هزاران بوصول این دولت مشرف سازند و بقنا و بقادرین موطن سرفراز فرمایند تواند که بقایین نور یافته از فوق و فوق العزیز خط وافر و یا با آرزو نیکی که تو تم کند که خرق جمیع محب از ذات تعالی و تقدس در حق این عارف متحقق گردد و چه آخر جمیع محب این نور گفته است +

ذاتیہ و از در پیش برنج با من

ہدایت دوازدم

در حقیقت قرآن مجید فائدہ (۱) من مکاتیب المحبوب القمذانی مجتہد الانبیا القاری رضوان اللہ تعالیٰ عنہ بعد از مرتبہ علیا نور صرف کہ آنرا این فقیر حقیقت کعبہ ربانی قہت است و نوشته مرتبہ است بن عالی کہ حقیقت قرآن مجید سبحانی است جل شانہ کعبہ معظمہ بحکم قرآن مجید قبلہ آفاق گشته است و بدولت نبودیت ہمہ مشرف شد و امام قرآن است فاما موم پیش قدم کعبہ معظمہ این مرتبہ مقدسہ مبدأ و نعت بیچون حضرت زکریا تعالیٰ و تقدس است و نیز مبدأ امتیاز بیچونی و بیچگونگی آن حضرت آن درجہ علیت این مرتبہ مقدسہ کہ آنرا حقیقت قرآن مجید گفته ام اطلاق نور درین مرتبہ گنجایش ندارد و در رنگ سایر کمالات ذاتیہ نور نیز در راه مانده آنجا غیر از وسعت بیچون امتیاز بیچگونہ هیچ چیز را گنجایش نمیاید و کرمیہ قد جاءکم من اللہ نورا اگر مراد از نور قرآن بود تواند بود کہ باعتبار ازال و تنزیل باشد چنانچہ کلمہ قد جاءکم من اللہ نور ایما کے بیان دارد فائدہ (۲) عبید ضعیف گوید حکمت اللہ علیہ کہ از زبان گوہر فشان عارف بیان نمودم نواز

نیم

۱۵۰ من کتب بن خلدون نظم از عدد ثالث ۱۱۰ مولانا سید اللہ علیہ السلام من اول المراد از نور درین کلمات بیخبریت با اسلام اگر مراد از - با کلمہ این کریمه واضح است در سہ نامہ و ہدایہ لایب اللہ ۱۲ ۱۳ بیچ حضرت خواجہ سیف الدین رحمہ اللہ علیہ این حضرت ایشان خواجہ محمد مصوم ہ سوسہ ۱۲ تصحیح سید اللہ تعالیٰ

انکارم که علم زانیز آنجا گنجایش است نه آن علم که آنرا حصولی یا حضور می گویند که آن با
هر دو قسم خود تابع حیات است آن علم چون هیچگون است درنگ حضرت ذات حیات
و تقدس و همه شعور است چون بی اعتبار عالم و مخلوم و فوق آن مرتبه مرتبه است که
علم را در آن موطن درنگ سایر شیون گنجایش نیست آنجا همه نور است که اصل آن
شعور است که همچون هیچگونست و چون ظل آن حضرت نور چون هیچگون بود از
بیچونی اصل که عین نور است چه گوید و چه تواند گفت و همه کمالات چه وجودی و چه امکانی
ظلال نوراند و بنور برپا اند وجود هم بنور موجود گشته است و مبدا آثار شده مرتبه اولی
چون از مرتبه حضرت نور صرف لایحه انحطاط دارد و جامع شعور و نور است محض صاف
عَلَيْهِ وَعَلَى إِلَهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ آنرا مخلوق گفته است و تعبیر از آن گاهی بعقل فرموده آنجا
که گفته **أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ الْعَقْلُ** و گاهی آنرا بنور یاد فرموده و گفته **أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ**
نُورِي و مرتبه دوم که نور صرف است به **الاعتین متعین** آنرا ذات بخت و احدیت مجرد
درنگ دیگران خیال نکنی که آن نیز حجاب است از حجب نورانی صرف که **إِنَّ اللَّهَ سَبْعِينَ**
أَلْفَ حِجَابٍ مِّنْ نُورٍ وَظُلْمَةٍ هر چند تعیین نیست اما حجاب مطلوب حقیقی است اگر چه
آخرین حجب بود و او تعالی در اول الواء است و این مرتبه علیا فوق تجلیات ذاتیه است
از تجلیات فعل و صفت چه گوید زیرا که تجلی به شوب تعیین تصور نیست و این مقام فوق
جمع تعینات است **أَمَّا مَشَاءُ** آن تجلیات ذاتیه همان نور صرف است و تجلی به توسط
او صورت نه بنید و لولا که **لَمَا حَصَلَ التَّجَلِّيُ** و حقیقت کعبه بانی انکارم که حضرت این
نور است که بسجود جمیع آمده است و اصل جمیع تعینات شده است هر گاه ملاذ و لجا تجلیات

نورانی

ثبوت

۱- همانکه در اول معلق روایات متذکره در بعضی نقل در بعضی علم در بعضی عرض در بعضی نوری در بعضی روی ۱۰۱۰
علی قاری بر مشکوۃ ص ۵ رطاه ابن جمان فی صیغہ ابن عمرین الاذکره ۱۲ از مشکوۃ لعمریه علی الله نقله

مرتبہ علیا اثبات سے نامیں نہ ان اجمال و تفصیل سے کہ در فہم اور آید و تذکرہ اگر وہ
 کہ ان موجب بعض و تجزی است تعالیٰ عن ذلک علواً کیوں بلکہ در رنگ آ
 وصفات چون و چگونگی است عرفت در پی بچشم آقا جنداد این معرفت ہر چہ
 در اہ طور عقل است اما مؤید کشف صحیح والہام صریح است و نیز کہ علمائے کرام
 نفی آن نموده اند نیز است کہ از قسیم چون و چند است کہ منافی بساطت است
 قائمہ (۵) من مکاتیب شیخی و امامی قد سنا اللہ تعالیٰ بیتمہ و الساجی
 چون لفظ اجمال و وحدت را در آنحضرت مناسبت زیادہ است از لفظ تفصیل چہ لفظ
 تفصیل موہم بعض و تجزی است بنا بر ان اجمال و وحدت را بر اسکا اطلاق بر ان حرم
 متعال اختیار نموده اند و الا او تعالیٰ ازین اجمال و تفصیل کہ مذکر است منزہ و مبرا است
 و اگر وحدت و وسعت چون گوئیم ہر دو ثابت اند قائم و لا تکلن من القاصیرین

بیت سید مرتضیٰ

ہدایت سیر و ہم

در حقیقت صلوة قائمہ (۱) من مکاتیب المحبوب الصمدانی مجدد الالف
 الثانی رضی اللہ تعالیٰ عنہ فوق این مرتبہ مقدسہ مرتبہ است بس عالی کہ حقیقت
 صلوة است کہ صورت آن عالم شہادت بر مصلیان از باب نہایت بر پاست تواند بود
 کہ ایمانے باین حقیقت صلوة رفته باشد آنچه در قصہ منبر آید کہ قف یا اجماع
 فان اللہ یصلی لے عبادتیکہ شایان مرتبہ تجرؤ و تنزہ بود مگر از مراتب و جوب صادر کرد
 و از الطوار قوم بظہور آید فالعبادۃ الالہیۃ یجناب قد سبہ تعالیٰ ہی الصلوة
 من مراتب الوجوب لا غیر و فہو العابد و المعبود و درین مرتبہ مقدسہ کمال وسعت

لہ بی مکتوب نعمت ہفتم از جلد اول ۱۱۰ لہ بی مکتوب ہفتادہ ہفتم از جلد ثالث ۱۱۱ مولانا سلاطین قاسمی

هدایت و مسأله محبوب بانی سیف رحمانی سلمه الله تعالی ممنوع گردیده که علامت
 و کلمات انوار قرآن مجید غالباً در دو تفسیر است بر بارین عارف گویند که ایما ناسخ
 علیک و لا یقیناً ایماے باین معرفت مدد فائده (۳) من مکاتیب شیخی و
 امامی قد سنا الله تعالی بیسره الشارحی ازین بیان ساقط شد شبه که ایراد کرده
 که حقیقت قرآن ناشی از صفت ایشان کلام است پس دخل ولایت کبری بود تفویض آن
 از کمالات نبوت چه صورت دارد زیرا که این معنی که مبدأ و وسعت بیچون حضرت ذات
 تعالی بر تر از ولایت سگانه و کمالات نبوت و حقیقت کعب است فاقم فائده (۴)
 من مکاتیب شیخی و امامی قد سنا الله تعالی بیسره الشارحی مذیب علماء اهل سنت
 و جماعت شکر الله تعالی علیهم در مسأله کلام آنست که حضرت حق سبحانہ و تعالی
 از انزل تا ابد متکلم است بکلام واحد بسیط حقیقی که تکرر و تفصیل با دران گنجائست میفرماید
 که همان یک کلمه بسیط افر و نهی ناشی گشته است و از همان کلمه بسیط استفهام و تثنی
 هتربی و اخبار و انشاء و وعید و وعد صدور یافته است و همان کلمه بسیط است که قرآن
 و تورات نام یافته و بزبور و انجیل تفصیل گرفته حضرت ایشان ماضی الله تعالی عنده
 و اذضاة را درین مقام مقاله مفروده است و در قیاس است بعد تحقیق و آن آنست که در کلام
 الہی جل شانہ با وجود اجمال و عدم تجزئی تفصیل بهم ثابت است و وسعت و تمیز هم کائن
 با وجود بساطت افر از نهی ممتاز است و اخبار از انشاء جدا چنانچه در مرتبه ذات تعالی
 با وجود اجمال تفصیل و وسعت اثبات سے نایم چه وسعت و تفصیل نیز از صفات کمالات
 قال الله تعالی و تقدس و الله و اسع علیکم باید دانست که اجمال و تفصیل که در آن

۱۶۱

۱۶۲

و

۱۶۱ من مکاتیب مدونیت کوشم از جمله آثار «مولانا سلیمان علی بنی کتب ثبوت و ختم از جلد اول «مولانا سلیمان

سبباً

الصلواتی مجیدہ الایف الثانی رضی اللہ تعالیٰ عنہ بعد الحج والصلوة وتبلیغ التوحید
 سلام نبوی اعز می آشدنہ اللہ تعالیٰ بآدکہ نماز رکن دوم است از اركان پنجگانہ اسلام
 وجامعہ عبادات است وجزوے است کہ از جماعت حکم کل پیدا کردہ است وقون جمیع
 مقررات اعمال آمدہ دولت رویت کہ سر در عالمیان راعیہ وعلی الیہ الصلوٰۃ والسلام
 در شب معراج در بہشت میسر شدہ بود بعد از نزول در دنیا ساسب ابن نشا آن
 دولت ایشانرا در نماز میسر شد و لهذا فرمودہ علیہ وعلی الیہ الصلوٰۃ والسلام اقرّب
 ما یكون العبد من الترتب فی الصلوٰۃ وکل تا بیان اورا علیہ الصلوٰۃ والسلام از ان
 دولت درین نشا در نماز حظ وافرت و نصیب کامل اگر چه رویت نیست کہ ابن نشا
 آتر بر تابد اگر نماز کردن میفرمود تعاب از چہرہ مقصود کہے کہ شود و طایب با مطلوب
 کہ ولالت می نمود نماز است کہ لذت بخش عکسار است نماز است کہ راحت بیمار است
 اذ حی یا لیلال رمز است ازین باجرا و قیوۃ عینی فی الصلوٰۃ اشارت است باین متمنا
 اذواق و مواجد و علوم و معارف و احوال و مقامات و انوار و ألوان و تلونیات و
 لکونات و تجلیات متکلیفہ و غیر متکلیفہ و ظہورات متلوٰنہ و غیر متلوٰنہ ہر چه ازینہا در سیر
 نماز میسر شود بے آگاہی از حقیقت نماز و بد نشا آن ظلال و امثال است بلکہ
 ناشی از وہم و خیال مضطرب کہ از حقیقت نماز آگاہ است در وقت ادا کے نماز گویا از نشا
 ذہنی مے برآید و در نشا اخروی مے درآید لاجرم درین وقت دولت کہ مخصوص باختر

یتلو

مشافہ

۱۰ یعنی بسبب جامع بودن نماز جمیع انواع عبادات را چنانکہ بلکہ مقرر شدہ است با آنکہ نماز جزو است از اعمال حسنہ حکم کل پیدا
 کردہ ۱۱ ۱۲ ۱۳ یعنی زوکیتر بودن بندہ بسبب پروردگار خود در نماز تحقق است اخروی مسلم و ابو داؤد و النسائی وکن بقلم موسیٰ جد
 بدل فی الصلوٰۃ ۱۴ یعنی راحت و سوسور بدن من با قامت نماز سہ ہلال ۱۵ رواہ الدرر قطبی فی العلل ۱۶ ۱۷ یعنی خنکی
 و سردی در روشنی و رحمت چشم در نماز تحقق است رواہ النسائی و الحاکم ۱۸ لمصححہ مسلمہ اللہ تعالیٰ

و امتیاز بیچونست فامده (۲) من مکاتیب شیخی و امامی قدسنا الله تعالی
 بجزیره السامی برین تقدیر شبه وارد میشود که مبدأش را تقدم و تفوق بر شمس
 پس باید که حقیقت قرآنی تقدم باشد بر حقیقت صلوة و حالانکه حقیقت صلوة را
 فوق حقیقت قرآنی نوشته اند جواب میتواند که این مبدئیت در جانب خروج ملک
 باشد یعنی شروع و وسعت در مدارج خروج از حقیقت قرآنی است و کمال آن حقیقت
 فوقانی و باین معنی مبدئیت را تاخر است جواب دیگر آنست که تفوق از طرفین است
 بدو اعتبار حقیقت قرآنی چونکه جزو حقیقت صلوة است و جز را تقدم بر کل است و
 کل را فضل است که مشتمل است برین جزو و اجزا دیگر پس تفوق صوری جز راست و
 تفوق منوی و ریشی درینجا کل را بود فامده (۳) من مکاتیب المحبوب الصمدانی
 مجدداً لآلف الثانی رضی الله تعالی عنه اگر حقیقت کعبه است جزو حقیقت صلوة
 و اگر حقیقت قرآن است هم بعض او که صلوة جامع جمیع کمالات مراتب عبادت است
 که بنسبت اصل لال کابن است فامده (۴) من مکاتیب شیخی و امامی قدسنا
 الله تعالی بجزیره السامی حضرت ایشان ما قدسنا الله تعالی بجزیره الاقدیس در
 مکتوبات قدسی آیات خود نوشته اند که التذازے که در عین ادائے صلوة دست میدهند
 را در ان اصدائے حفظ نیست در عین این التذاد او در تاله و فغان است و نیز نوشته اند که
 رتبه نماز در دنیا در رنگ تبه رو نیست در آخرت فامده (۵) من مکاتیب المحبوب

جامعات

سجده

۱۰ بر حقیقت قرآنی بر دست است این کمال است ۱۲ که یعنی مکتوب مدعیان از جلد ثالث ۱۷ مولانا سلیم ۱۸ یعنی مکتوب
 برضا و غیره از جلد ثالث ۱۹ مولانا ۲۰ یعنی مکتوب دوست و دوست و بیخ از جلد اول ۲۱ مولانا ۲۲ یعنی مکتوب مدعی و غیره از جلد اول
 ۲۳ مولانا ۲۴ و قبل ازین نوشته اند التذاد در عبادات در دفع کلفت در او است تا از اهل ایم حق است سبحان خصوصاً ادائے صلوة که
 غیر شمس را بجز نیست علی الخصوص در ادائے فرائض صلوة زیرا که در ابتدا و نهایت با دار صلوة نافذ است بسیارند و در نهایت نهایت
 این نسبت بجز الفرض منوط میگردد در ادائے فرائض خود را بیکار میداند که در عظیم تذاد او است و الفرض است و پس به این کلام
 دولت است کفون تا کار رسد ۲۵ یعنی مکتوب در صد و شصت و یکم از جلد اول ۱۲ مولانا ابو الواسع سلمه الله تعالی

نزدیکی و یا وجد و تواجُد نکردند پس چون نیندختیقت ره اُحسانه زود ممانه
 برادر هر قدر فرق که در میان نماز و نغمه است همان قدر فرق میان کمالاتی که منشأ آن نماز
 و کمالاتی که منشأ آن نغمه است بدان عاقل یکنفیه الاشارة این کمالیت که بعد
 هزار سال بوجود آمده و آخرتیه است که بنگ اقلیت برآمده مگر از اینجا فرموده علیه و علی
 اِلَهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ اَوْ لَهْمُ خَيْرًا مَّا اَخْرَجُوهُمْ وَنَفَرُوهُ اَوْلَاهُمْ خَيْرًا مَّا اَوْسَطُوا خَيْرًا
 چه مناسبت آخر با اول بیشتر دیده که محل ترد گذشته و در حدیث دیگر فرموده علیه
 الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ که بهترین این امت اول اوست یا آخر او و در میان او که نسبت
 در متاخران این امت اگر چه علو نسبت است اما قلیل است بل اقل و در متوسّطان هر چند
 نسبت بان علویت لیکن کثیر است بل اکثر و لکل وَجْهَةٌ کَثِیْرَةٌ وَکِفِیَّةٌ اَمَّا اَقَلِّیْتُ
 آن نسبت متاخران با بدرجه عیار سانیده و به سابقان مناسبت داده و بمشتر ساخته قال
 عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ الْاِسْلَامُ بَدَأَ غَرْبِیًّا وَسَيَعُودُ کَمَا بَدَأَ فَطُوبٰی لِلْغَرْبِیِّ
 و شروع آخرت این امت از بدایت الف ثانی است از ارتحال آن سرور علیه و علی
 اِلَهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ زیرا که مضمی الف را خاصیت است عظیم در تغییر امور و تاثیر است
 قوی در تبدیل اشیا و چون درین امت نسخ و تبدیل نهوده ناچار نسبت سابقان به
 طراوت و نصارت در متاخران جلوه گرفته است و تائید شریعت و تجدید ملت در
 الف ثانی فرموده گو امان عدل برین معنی حضرت عیسی علی نبینا و علیه الصَّلَاةُ وَ
 السَّلَامُ و حضرت مهدی است علیه الرِّضْوَانُ فیض روح القدس باز مدد فرماید
 دیگران هم کینند آنچه میسما میگوید آری برادر این سخن بر اکثر خلایق اگر است و از اقسام
 اینها دور دور اما اگر بر سر انصاف بیانید و علوم و معارف یکدیگر را موازنه کنند

باید

این است که در حدیث آمده است که هر که در حق او شکی باشد...

نصب از آن فرامیگیرد و خطی از اصل بر شانه ظلمت بدست آر و چون نشاء و نبوی
 مقصود بر کمالات ظنی است معامله که بیرون ^{بیشتر} ظلال است مخصوص با خیرت است پس منقطع
 چاره نبود آن نماز است در حق مؤمنان و این دولت مخصوص باین امت است که تهنیت
 پیغمبر خود علیه و علی ایة الصلوات و التسلیات که در شب مطمح از دنیا با خیرت رفت
 و به بهشت در آمده و بدولت رویت مشرف شده باین کمال مشرف گشتند و باین سعادت
 مستعد شدند اللهم اجزه عنا ما هو اهل له واجزه عنا افضل ما جزیت نبیا عن
 امتیه واجزه الانبیاء کلهم خیرا فانهم رماة الخلق الی الله سبحانه و الی لقاء
 الله سبحانه جمیع رازین طائفه که بحقیقت نماز آگاه ساخته اند و کمالات مخصوصه باین
 اطلاع نه بخشیده اند معالجات امراض خود را از امور دیگر جستند و حصول مرادات خود را
 با شیایر دیگر مروط ساختند بلکه ربه از اینها نماز را دور از کار دانسته بمنائے آنها
 بر غیر و غیرت داشتند و صوم را از صلوة افضل انگاشتند صاحب فتوحات مکتبه میگوید
 که در صوم که ترک اکل و شرب است بصفت صدقیت متحقق شدن است و در نماز بغیر و غیرت
 آمن و عابد و عبود استن و هو کما تری بمنی علی مسئلة التوحید الوجودی الی
 هو من احوال السکازی از عدم آگاهی حقیقت نماز است که جم غفیر ازین طائفه
 تسکین اضطراب خود را در پر دانه نعمه مطالعه میانند و مطلوب خود را از سماع و تغذیه
 و جد و تواجد جستند لاجرم رقص و رقاصی دیدن خود گرفتند با آنکه شنیدند باشند ما
 جعل الله فی الحرم شفاء لبل الغریق یتعلق بكل شیء و حب الشیء یعنی و یصوم
 اگر شمه از حقیقت کمالات صلواتیه بر ایشان مشکشف شد هرگز دم از سماع و غیره

مشه

کمال

بقره

۱۵ یعنی شیخ محمد بن البرقی تدریس کرده ۱۱۵۰ قمری درین پیش هر دو حال خود ملات ۱۱۵۰ روایه الطبرانی
 بسند صحیح قلا التاری فی شرح الشکوة ۱۱۵۰ لمصحف ۵ سلم الله تعالی

صرفه آن فوق اثبات است که اصل کمال است ملازمه در آن موطن و نسبت نیز کوتاهی
 بیناید و امتیاز هم در راه میانه اگر چه بیچون هیچگونه باشد و منتها کمال از انبیا
 و اکار از اولیای علیهم الصلوٰۃ والسلام اولاً و آخراً تا نهایت مقام حقیقت صلوة
 است که نهایت مرتبه عبادت عبادت و فوق آن مرتبه مقام معبودیت صرف است
 که هیچکس در آن دولت هیچ وجه شرکت نیست تا قدم بالاتر نهد تا هر جا که شوب عبادت
 و عابدیت است قدم را در رنگ نظر گنجایش است چون محال معبودیت صرف
 رسد قدم کوتاهی کند و نیز بانجام رسد لیکن خدا لله سبحانه که نظر از اینجا منع
 نفرموده اند و بقدر استعداد گنجایش داده بلا بود اگر این هم نبود گنجایش وارد
 که در امر قف یا محمد اشاره باین کوتاهی قدم بوده باشد یعنی ساکن باشی محمد
 و قدم پیشتر من که فوق مرتبه صلوة است که از مرتبه و خوب صادر است و مرتبه تجرد و
 تنزه حضرت ذات تعالی و تقدس است قدم را اینجا جواز نگاه نیست و گنجایش نه و
 حقیقت کلمه طیبه لا اله الا الله درین موطن محقق میگردد و نفی آله غیر مستحقه اینجا
 صورت می بندد و اثبات معبود حقیقی که جز او ستم عبادت نیست درین مقام حاصل
 میشود و کمال امتیاز در میان عابدیت و معبودیت اینجا هویدا میگردد و عابد از معبود کمالی
 جدا میشود و معلوم میگردد که معنی لا اله الا الله نسبت بحال شهبان لا معبود الا
 الله است چنانچه در شرح معنی آن کلمه قرار یافته لا موجود و لا وجود و لا مقصود
 گفتن نسبت با ابتدا و وسط است و لا مقصود فوق لا موجود و لا وجود است که در تحت
 لا معبود الا الله است باید دانست که در آن موطن ترقی در نظر و حدت بصرد است
 بیماوت صلوة است که کار شهبان است عبادت دیگر مگر در تکمیل صلوة مدد فرماید و نقص

بعضی اگر در آن وصحت و قیامت به مثل مکتوب است که گوی میاید و در راه میانه از الهی صلوة

درست در تمام

طریقہ صحیح کتب و دستاویز

طریقہ

طریقہ صفات اہل حق از قلم

ناید

بیت چہارم مشتمل بر دو کلام

صحت و تقیم احوال را بمطابقت شریعت و عدم مطابقت آن ملاحظہ نمایند و تعظیم
و توقیر شریعت نبوی و نبوت را ببینند کہ در کدام یکے بیشتر است از استبعاد بر آید
و دیدہ باشند کہ فقیر در رسائل و کتب خود نوشته است کہ طریقت و حقیقت خادمان
شریعت اند و نبوت افضل از ولایت است اگرچہ ولایت آن نبی باشد و نوشته کہ کمال
ولایت را نسبت بکمال نبوت هیچ مقدار نیست کاشکے حکم قطره و دشتے نسبت
بدریائے محیط و امثال این بسیار نوشته است خصوصاً مکتوبیکہ بنام فرزندی بیان
طریقت نوشته آمد آنجا ملاحظہ نمایند مقصود ازین گفتگو اظہار نعمت حق است سبحانہ
و ترغیب طالبان این طریق بہ تفضیل خود بر دیگران معرفت خداے عزوجل بر آنکس
حرام است کہ خود را از کافر فرنگ بہتر داند فکیف از اکابر دین نظر

| | |
|-----------------------------|----------------------------|
| وے چون شہ مرا برداشت از خاک | سزدگر بگذرانم سزا فلک |
| من آن خاکم کہ ابر تو بہاری | کند از لطف بر من قطره باری |
| اگر بر وید از تن صد زبا نم | چو سوسن شکر لطفش کے تو انم |

بعد از مطالعہ این مکتوب اگر شوقی بتعلیم نماز و حصول بعضی از کمالات مخصوصہ
آن در شما پیدا شود بے آرام سازد و بعد از استخار یا متوجہ این خود و دیگرند و شرطیکہ
از عمر بتعلیم نماز صرف نمایند و اللہ سبحانہ و الہادی ثالی سبیل الرشاد و السلام علی
من اتبع الہدای و الترم متابعة المصطفی علیہ و علی الی الصلوات و التسلیمات انتہا و اکملہا

ہدایت چہارم

در بیان معبودیت صرف فائدہ (۱) من مکاتیب المحبوب الصداقی مجتذ الالف
الثانی رضی اللہ تعالی عنہ مرتبہ مقدسہ کہ فوق حقیقت صلوت است تحقیق معبودیت

مَتَابَعَتِ أَنْسَرٍ وَعَلِيٍّ وَعَلَى إِلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ هُم بِقَامَاتِ عُرُوجِ تَعَلُّقِ وَارِدِ صَلَواتِ
 اینها بصنوع و مروط است درجه هفتم از متابعت آنست که تعلق بنزول و مبوط دارد و این
 درجه سابقه از متابعت جامع جمع درجات سابق است زیرا که درین موطن نزول هم
 تصدیق قلب است و هم مکلین قلب و هم اطمینان نفس است و هم اعتدال اجزاء قالب که
 از طغیان و سرکشی باز مانده اند در درجات سابق گویا اجزاء این متابعت بوده اند و
 این درجه همچو گل است مرآن اجزاء درین مقام تابع ممتنع بر پنج شباهت پیدا
 که گویا اسم تبعیت از میان بر میخیزد و امتیاز تابع و متبوع زائل میگردد و چنان متوهم
 میشود که تابع در رنگ متبوع هر چه میگیرد و از اصل میگیرد گویا بر دو از یک چشمه آب
 میخورد و هر دو هم آغوش یک کنار اند و هر دو در یک بستر اند و هر دو در رنگ شیر و شکر
 تابع کجا و متبوع کدام و تبعیت کرا در اتحاد نسبت نسبت تغایر گنجایش ندارد و اینقدر
 هست که خود را طفیلی میدانند و وارث نبی خدایا بعلیه و علی ایله الصلوة والسلام بانکه
 تابع دیگرست و طفیلی و وارث دیگر هر چند که همه در قطار تبعیت اند ظاهراً در تابع جلوت
 متبوع در کارست و در طفیلی و وارث هیچ جلوتی در کار نیست تابع او گوش
 خورست و طفیلی جلیس ضمنی با جمله هر دو است که آمده است از برای انبیا آمده است علیهم
 الصلوات و التحیات سعادت امتناست که بطفیل انبیا علیهم الصلوات و التحیات
 از ان دولت بهره یابند و از او گوش ایشان تناول نمایند در قافله که اوست
 و انم نرسم + این بس که رسد دور بانگ جرسم + فائده (۲) حصول این درجه شرف فوق
 است بر حقیقه الحقائق که حقیقت محمد است علیه و علی ایله الصلوة والسلام فائده (۳)

۱۰ قول ظاهر آنکه بر سر من بر آورده در یک نسق روزه و نفع اول خطاست ۱۱ عیاش ۱۲ بالفم در میان دو چیز در آمدن و
 حاضر شدن ۱۳ از مویز و غیره اندر طبع است شاید که بعد ضعیف گوید روزه از شدت طبع از سهو کاتب مانده است ۱۴ مولانا ابو سعید سمرقندی

اینرا شاید تلافی کند آری بخا تواند بود که نماز را حسن لذایه گفته اند در رنگ ایام عبادت
 دیگر را حسن لذواتهاست فائده ۲۵۲ من مکاتیب شیخی و ایامی قدسنا الله
 بپیرته الشافعی اگر گویند که رویت بصری و مشاهده قلبی هر دو در دنیا واقع نیست پس
 و وصول نظری بانحضرت بچمعنی بود گوئیم که این نظر امریست بے کیف و سارویت و
 مشاهده تابان نرسی معنی آنرا ندانی گویا از قبیل تشابهات است حضرت ایشان باقیه
 الله تعالی بپیرته الاقداس برنگاشته اند که وصول نظری و وصول قدمی نه بان معنی
 است که آنجا شهود و مشاهده است و یا قدم را آنجا بجاایش است آنجا نور آنجاایش
 نیست قدم چه بود بلکه وصول است مجهول الکلیف اگر در صورت مشابه نظر مژگن گشت
 وصول نظری میگویند و اگر بقدم وصول قدمی والا نظر و قدم از آنحضرت و اله و حیرت
 سوال هر گاه نظر از مرتبه مقدسه معبودیت صرف منع نه فرموده باشند باید که رویت
 در دنیا واقع شود و آن باجماع امت غیر واقع است جواب حصول اصل شے دیگر است
 و نصیب از آن یافتن دیگر و ممنوع حقیقت اصل رویت است که موعود باخترت است در دنیا
 البته واقع نیست چنانچه حضرت ایشان مدعی الله تعالی عنه نوشته اند که هر چند
 رویت نیست اما کالرؤیة است فافهم فان کلامنا اشارة و بشادة . .

روایت
وصول نرسی
بپیرته
روایت

هدایت پانزدهم

در بیان مرتبه نزول که بموجب حقیقه الحقائق متعلق است با تحقیقات لائقه فائده (۱)
 من مکاتیب المحبوب الصمدانی مجلد الاکف الثانی رضی الله تعالی عنه این همه در جارت

۱۵ یعنی کتوب صدر و نوزدهم از جلد ثانی ۱۲ مولانا اسلم الله تعالی ۱۵ بود وصول قدمی کذا بابا بار فی المکتوب التاسع عشر بوالا
 من مکاتیب المحبوسه الخطیبه و مولانا ابوالسعد سلیمان صمدی رقم نموده که نسخه بوصول قدمی غلط است صحیح و وصول قدمی است یعنی بطن
 ۱۵ و وصول نظری و وصول قدمی بنیاد اشرا علم و علمه اتم ۱۲ ۱۵ یعنی کتوب پنجاه و چهارم از جلد ثانی مولانا سلیمان صمدی در جیب
 دوم و سوم و چهارم و پنجم و ششم الماده اولی که علوم اهل اسلام راست پیش از اطمینان نفس خارج از درجات هدایت است ۱۵

هدایت پانزدهم مکتوب برصفت فائده

از محل تابعان شمرند کل ذلك لعدم الدرك عن حقيقة الحال فائده ۳۴ برین
 مکاتیب محبوب القمذانی مجیدہ کالفاً الثانی رَضِيَ اللهُ تَعَالَى عَنْهُ سَوَالُ اِزْتِحَاقِ بَابِ
 وَاَضَعُ كُنْتُ كَمَا دِيكَرَانِ رَابِعِيْلٍ وَوَرِثَتِ اَوْ عَلَيَّ وَكَوْنِ اِلَى الصَّلَاةِ وَالسَّلَامِ وَصَوْنِ تَجَنُّبِ
 الْحَقَائِقِ وَالْحَمَلَةِ وَارْتِحَادِ بَانَ ثَابِتٍ سِتِّ وَشَرِكَةِ وَرِكَاالِ خَاصِ اَوْ كَابِنِ بِنِ بِنِ
 تَعْدِيْرِ فَرْقِ دَرْمِيَانِ تَبَوُّعِ وَتَلْبِجِ وَاصْلِ وَصَلِيٍّ چِه بُوود وَاَم مَزْنِيَّتِ بَاشَدِ دَر تَبَوُّعِ وَاصِلِ
 كَمَا دَر تَابِعِ وَطَفِيْلِي نِيَسْتِ جَوَابِ وَصَوْنِ اِنْ حَاقِ دِيكَرَانِ بِلَانِ حَقِيْقَتِ اِز قَبِيْلِ اِنْ حَاقِ خَاوَمِ
 سِتِّ بَخْدُومِ وَوَصُوْلِ طَفِيْلِي سِتِّ بَابِلِ اَكْرُوْصِلِ اِز اَخْصِ خَوَاصِ اُنْتِ سِتِّ كَمَا قَلَّ قَبِيْلِي
 خُوْد خَاوَمِ سِتِّ وَاَكْرُوْ اِز اَنْبِيَا سِتِّ عَلَيْهِمُ الصَّلَاةُ وَالتَّسْلِيْمَاتُ هُم طَفِيْلِي سِتِّ وَخَاوَمِ
 كَمَا اَلُوْشِ خُوْرِسْتِ اَوْ رَا چِه شَرِكِتِ سِتِّ بَخْدُومِ وَاَم عِزْتِ وَاَبْرُوْسْتِ اَوْ رَا دَر جَنْبِ اَوْ
 وَطَفِيْلِي بَر جَنْبِ طَبِيْسِ هُم لَقْمَةُ سِتِّ اَمَا طَفِيْلِي طَفِيْلِي سِتِّ خَاوَمَانِ كَمَا بَا كُنْتُهُ عَالِيَةً بِتَبَعِيَّتِ
 مَخْدُومِ مِيْرَسَنْدِ وَاِز اَطْعَمَهُ مَخْصُوصَةً اَوْ اَلُوْشِ مِيْخُوْرِنْدِ وَعِزْتِ وَاِخْتِرَامِ مِيْ يَابَنْدِ اِز بَرِيْگِي
 مَخْدُومِ سِتِّ وَاِز اَعْلُوْ تَبَا عِبْتِ اَوْ سِتِّ گُوِيَا مَخْدُومِ رَا بَا وَاِجُوْدِ عِزْتِ ذَاتِي عِزْتِ دِيْگَرِ
 اِز رَا وَاِنْ حَاقِ خَاوَمَانِ پِيْدَا مِيْشُوْدِ وَاِز رُوِيَا وَاِز تَبْلِعُ شَانِ اَوْ مِيْنَا يَدِ بِنِ تَابِعَانِ اَبْتَبَوُّعِ
 چِه شَرِكِتِ بَاشَدِ وَاَم مَسَاوَاتِ تَوْتُمِ مِيْگَرِ وَاَم دَر ۵ (۵) مِنْ مَكَاتِيْبِ الْمَحْبُوْبِ الْقَمْدَانِيِّ
 مَجِيْدِيَا كَالْفَا لَثَانِي رَضِيَ اللهُ تَعَالَى عَنْهُ اَطْمِيْنَانِ مَرْنَفْسِ اَبْرَجْدِ كَمَا لِبِي تَكْلَفِ بَعْدَ
 اِعْتِدَالِ اَجْزَارِ قَالِبِ سِتِّ قَائِدُهُ ۶ (۶) مِنْ مَكَاتِيْبِ الْمَحْبُوْبِ الْقَمْدَانِيِّ مَجِيْدِيَا كَالْفَا لَثَانِي
 الثَّانِي رَضِيَ اللهُ تَعَالَى عَنْهُ سَوَالُ بَرِگَا هِ اَجْزَارِ قَالِبِ نِيْزِ مَجْدِ اِعْتِدَالِ اَيْنِدِ وَاِز طَقِيَانِ
 وَسَرَكَشِيْ بَا ز مَاشَدِ جِهَادِ بَا نِيْهَا چِه صُوْرَتِ دَارِدِ وَاِز رَنگِ نَفْسِ مُطْمِيْنَةً جِهَادِ اِز نِيْهَا نِيْزِ مَرْتَبِ

اش

باش

۱۵۰ من مکتوب صد و سِتِّ دُوْمِ اِز جِلْدِ ثَالِثِ ۱۷ مَوْلَا سَلْمُ رِبِ ۱۵۰ من مکتوب پنجاهم از جلد ثانی ۱۲ مولانا سواد قاسمی
 ۱۵۱ من مکتوب پنجاهم از جلد ثانی ۱۲ مولانا سواد قاسمی ۱۵۱ من مکتوب پنجاهم از جلد ثانی ۱۲ مولانا سواد قاسمی

بہ حقائق سہ گانہ داده است این کلینیہ نیست اتفاقہ است بعد از وصول توجہ باین
 جانب واقع شدہ است والا قبل از وصول اگر توجہ شود میتواند کہ حقوق مذکور حاصل گردد
 آئی در بارہ محمدی الشرب اگر حقوق پیش از وصول گفته شود گنجایش دارد چہ راہ وصول
 او بمحقق حقوق است بحقیقت الحقائق وَالْعِلْمُ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ

باید شانت از دم محمدی برکس نماید

ہدایت شانزوم

در تحقیق معنی تعین اول گفته اند کہ حقیقت الحقائق کہ حقیقت محمدی است عَلَیْهِ الصَّلَاةُ
 وَالسَّلَامُ و تعین اول حضرت ذات است از مرتبہ اطلاق فائدہ ۱۱) مِنْ مَّكَاتِيبِ
 الْمَحْبُوبِ الصَّمَدَانِيِّ مُجَدِّدِ الْآلِفِ الثَّانِي رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ حَقِيقَتِ مُحَمَّدِي عَلَيْهِ الصَّلَاةُ
 وَالسَّلَامُ کہ ظہور اول است حقیقت الحقائق است بان معنی کہ حقائق دیگر چہ حقائق انبیاء
 کرام و چہ حقائق ملائکہ عظام علیہم وعلیہم الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ کا لظلال اندر او را و او

باید ہندم محمدی برود نماید

ہدایت ہفدہم

در تعین وجودی فائدہ ۱۱) مِنْ مَّكَاتِيبِ الْمَحْبُوبِ الصَّمَدَانِيِّ مُجَدِّدِ الْآلِفِ الثَّانِي
 رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ آنچه در آخر کار بر کم و فضل کشوف ساختہ است کہ تعین اول م
 حضرت ذات را تَعَالَى وَتَقَدَّرَ تَعْيُنُ حَضْرَتِ وَجُودِ حَضْرَتِ حَقِيقَتِ مُحَمَّدِي عَلَيْهِ الصَّلَاةُ
 وَالسَّلَامُ کہ حقیقت الحقائق است حقیقت محمدی علیہ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ کہ حقیقت
 جامع اضداد است و غیر محض است و کثیر البرکات است حتی کہ اکثرے از مشائخ این

۱۱) یعنی کتب صدر است و دوم از جلد ثالث مولانا سید احمد علی ۱۲) مولانا سید احمد علی ۱۳) مولانا سید احمد علی
 چنانچہ تعین وجودی اورا گویند تعین امکانی اورا نیز گویند پس حقیقت شخصی عبارت از تعین وجودی است کہ تعین امکانی آن شخص
 ظل آن تعین است و آن تعین وجودی است از اسماء الہی علی سلطانہ کا علیم و القدر و المرید و المتکلم و امثالہا و آن اسم
 الہی علی شانہ رب آن شخص است و بعد فیوض وجودی و تابع وجود او۔ ماخوذ از کتب دوم و سوم از جلد اول مکاتیب
 محمدیہ بتیسیر سیر و زیادہ تحقیق این معنی را ازین کتب باید جست ۱۴) مولانا ابو السعد سلمہ اللہ تعالی
 علیہ یعنی کتب نود و سوم از جلد ثالث ۱۵) مولانا سلمہ اللہ تعالی

گر دو حال آنکه مقرر است که جهاد با اینها همیشه برپاست جواب فرق است در میان
 مُطْلَبَةٌ و این اجزا چه مُطْلَبَةٌ صاحب استیلاک و اضمحال است و بعالم امر مُتَمَعِّن است که
 بکمال استیلاک و سُکْر مُصِیْف است و این اجزا بواسطه اشیان احکام شرعیه که بتناهی
 آن بر نحوست مناسبت با استیلاک و سُکْر نازند و در استیلاک گنجایش مخالفت نیست
 و آنکه صُحُود و بواسطه مصالح و منافع اگر در بعضی امور صورت مخالفت نماید گنجایش
 دارد آید است که این مخالفت بفضیل خداوندی جَلَّ سُلْطَانُهُ زیاده از ترک استیجاب
 ارتکاب کراهت تنزیه بالاتر زود و فائده (۵) مِنْ مَّكَاتِبِ شَيْخِي ذَا مَا حِجِّي قَدْ سَنَّا
 اللَّهُ بِسَيْرَةِ السَّائِحِي ^{وَعَالِي} پُرسید بودند که سبب چیست که در تسلیک طلب بشارت بلجوق
 به حقیقه الحقائق بعد وصول حقائق ثلاثه میگوئی و حال آنکه این هر سه حقیقت داخل مراد
 و جویت و حقیقه الحقائق از حقائق امکانی عمل این مقام باید بود که خاطر این ممکن
 مذتیت که مشوش است مخدوم هیچ اشکال نیست در لُحُوق حقیقه الحقائق و وصول بخواست
 ثلاثه هیچ ترتب و توقف نه رواست که لُحُوق مذکور شود و وصول حقائق میسر نیاید و نیز
 میتواند بود که وصول صورت بند و لُحُوق نشود چه انبیا علیهم الصلوٰة والسلام از حقائق
 خویش حقیقت کعبه فاقه پارسید اند و سیکه بر قدم ایشان است از حقائق شان میتوان
 که برسد و حقیقه الحقائق در میان نیاید و بعد از وصول اگر بتوسط شیخ خود بحقیقت
 الحقائق لُحُوق شود گنجایش دارد چنانچه پیش از وصول بهم رواست که بان حقیقت
 برسد و آن همین به گذر است آنچه فقیر به بعضی از ایدان بشارت لُحُوق بعد از وصول ایشان

۲۱۰

سلمه و برگ واجب فرض نرسد ۱۲ یعنی سنده و جبل و چارم از جمله ثلثه - ملانا سلمه الله تعالی ۱۳ یعنی حقیقت که حقیقت
 فرق و حقیقت صلوٰة ۱۴ بدانکه از کلام سائل دو امر میفرماید میشود یکی بصورت لُحُوق از وصول دوم از لُحُوق لُحُوق بعد از وصول
 هر دو طایف واقع است زیرا که میتوان که لُحُوق بعد از وصول حقیقت کرد و نیز میتوان که با وجود حقیقت و وصول لُحُوق نشود تا هم ۱۵ یعنی
 وصول حقیقه الحقائق موقوف نیست بر وصول حقائق ثلاثه ۱۶ ملصحه سلمه الله تعالی

الله تعالی عنه حقیقت محمدی علیه وعلی الیه الصلوٰة والسلام که حقیقت الحقائق
 است آنچه در آخر کار بعد از طمی مراتب ظلال برین فقیر منکشف گشته است تعین و
 ظهور حقیقی است که بنده اظهورات و منشأ خلق مخلوقات است در حدیث قدسی مشهور
 است آمده است کنت کذا محققاً فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لا اعرف
 اول چیزی که از ان گنجینه مخفی بر منصفه ظهور آمده حُب بوده است که سبب خلق خلایق
 گشته اگر این حُب نبود در اینجا دنیکی شود و عالم در عدم راسخ و مستقر میبود و در حدیث
 قدسی کولاک لما خلقت الافلاک را در شان قائم الرسل واقع است علیه وعلی
 الیه الصلوٰة والسلام اینجا باید حُب و حقیقت کولاک کما اظهرت الربوبیة
 را درین مقام باید طلبید سوال صاحب فتوحات بلیه تعین اول که حقیقت محمدیست
 حضرت اجمال علم را گفته است و تو در رسائل خود تعین اول را تعین وجودی گفته و مرکز
 آنرا که اشرف و سابق اجزای اوست حقیقت محمدی قرار داده و تعین حضرت اجمال نظر
 این تعین وجودی از گذشته و اینجا می نویسی که تعین اول تعین حقیقی است و آن حقیقت
 محمدیست و هر توفیق در میان این اقوال صیبت جواب ظلّی شے بسیار است که خود را
 باطل شے و انما بدو سالک با خود گرفتار می سازد پس آن دو تعین ظلال تعین اول اند که در
 وقت خروج بر عارف باطل تعین اول که تعین حقیقی است ظاهر گشته سوال تعین وجودی
 را باطل تعین حقیقی گفتن چگونه است آید و حالانکه وجود را بر حُب سبقت است چه حُب فرع
 وجود است جواب این فقیر در رسائل خود تحقیق کرده است که حضرت حق سبحانه و تعالی

بنا

در حدیث قدسی مشهور است

له علی اناری مناه صحیح استفاد من قوله تعالی ما خلقت الجن والانس الا بعبادته ای بعبودتی که ما فرمود این بواسطه است
 بحسب حدیث قدسی از ابن عباس رضی الله عنهما که می فرمودند انفسنا آفریده شدیم یعنی خلق می گردانید این عربی ۱۲ که یعنی ما خلق شے باطل
 شے معجزه میگرد و سالک بسبب این اشتباه ظل را برین معانی که ۱۲ یعنی تعین حضرت اجمال و تعین وجودی ۱۳ که قول این فقیر در
 رسائل خود از چنانچه در مکتوب ۲۲ و ۲۳ از جلد دوم در وضع روشن است در مکتوب دوم و صدوسی و چهارم از جلد اول از بیوه ازین محقق در همین قول

طائفہ علیہ انرا عین ذات گفته اند تعالیٰ و منع زیادتی آن بر ذات نمود و سبحانہ
 غایت وقت و لطافت دارد کہ چشم ہمہ کس او را نمیتواند دریافت و از اصل جدا نمیتواند
 ساخت لهذا تعین او درین مدت مختفی ماند و از متعین تمیز نگشت و حجم غفیر آنرا
 بخدائی پرستیند و مطلوب مبعود ماورائے آن نہ طلبیند و منبدا آثار خارجی او را نرسیند
 و بگونہ حوادث بومی او را انگاشتنند و این تمیز حق از ما دون حق دولتی بود کہ برائے
 این نصیر و ایں مانده ذخیره داشته بودند و این نقی مشارکت غیر مبعود مبعود سبحانہ
 اوش مانده بود از انبیا کریم علیہم الصلوٰۃ والسلام کہ از برائے این زکوة برادرشان نگاه
 داشته بودند الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما كنا لنهتدي لولا ان هدانا الله لقد
 جاءت رسلنا بالحق قائمہ (۲) من مکاتیب المحبوب الصمدانی مجدد الالاف
 الثانی رضی الله تعالی عنہ سوال تعین اول وجودی وجود او در خارج است یا ثبوت
 علمی وارو بس و بیچ کدام ازین تر وید درست نمی آید چه در خارج نزد این بزرگواران
 جز یک ذات احد تعالی موجود نیست و دران خارج از تعینات و تنزلات نامے و نشانے
 نہ و اگر ثبوت علمی گوئیم لازم آید کہ تعین علمی از بے سابق باشد و آن خلاف مقرر است
 جواب گوئیم نفس الامر ثابت است و اگر ثبوت خارجی ہم گوئیم باین معنی کہ در ماورائے
 علم ہم او را ثبوتے هست نیز گنجایش دارد و الله سبحانہ اعلم

عالم در وجود ما سکین

در تعین
در ثبوت
در اول
در اول

ہدایت ہر دو ہم

در تعین لجبی قائمہ (۱) من مکاتیب المحبوب الصمدانی مجدد الالاف الثانی رضی

۱۰ قولہ زکوة از طعام برائے کسے نگاه دارند پس خوردہ و طعامیکہ مردم فرود آمد از جائے برآند ۱۱ ۱۲ یعنی مکتوبہ فتوہ
 سوم از جلد ثالث ۱۳ ۱۴ ملاحظہ ۱۵ بیان عدم درستی شیخ اہوت ۱۶ ۱۷ پس جوہرین اہل در خارج چگونه تصور گردد ۱۸
 ۱۹ بیان عدم درستی شیخ ثانی است ۲۰ یعنی مکتوبہ مددیت و دوم از جلد ثالث معانا ابو سعید سلمہ اشہد تعالیٰ

بارت بزرگواران عمومی برود فائده

از نجار برشته و پیش نهادن قدم در حوض ناز دست و از امکان آمدن که محال عقل است مشرقی

هدایت نوزدهم

در بیان فوق تعین حتی فائده را از این تکالیف میبختی و اما می قَدْ سَأَلْنَا اللَّهَ تَعَالَى
 بجز و التاهی آخرین چیز که حضرت ایشان ما قَدْ سَأَلْنَا اللَّهَ تَعَالَى بجز و الا قدس
 نوشته اند مکتوبیست که قبیل آخرین مکتوبات جلد ثالث است متصل بان بنام مولانا
 دهلوی و در آن مکتوب فوق تعین وجودی تعین حتی اثبات نموده اند و ترقی از آن منع
 فرموده اند روزانه در تحریر این معارف علیه بوده اند شبانه آنحضرت را تپ گرفته که روز
 هشتم از آن تپ او تپا می نمودند بعد از از حال آنحضرت آن نوشته در معرض ظهور آمد و
 و مخلصان بشری مطالعه آن مشرف گشتند و نقل از آن برداشتند بعد از تحریر این
 معارف مینشسته در شد اید مرض موت نیز معارف و اسرار کثیره بیان نمودند و وصایا
 فرمودند از جمله آن اسرار آن بود که شبی که صبح آن حلت خواهند فرمود یا شبش آن
 و حضرت مخدومی بیان حیوسلمه الله تعالی نیز در آن وقت حاضر بودند و در مجلس در علیه
 ضعف بر کمال بوده فرمودند مرا بنشانید بنده در کنار خویش آن قدوه کبار را بنشانید خیمه
 بار مبارکی آنحضرت برین ذره بمقدار بود از آن بار امید وارم که چه قسم بار خوشگوار برود
 این خاکسار آرد و چه نوع عالی اسرار و دستار برین دل افکار بسیار و القصة آن عالی حضرت
 فرمودند که داعی وصال لایزال در سیر من ندادا و که سلطان میطلب مرغ همت بلند پرواز
 من رُو باستانه قدس نهاد تا رسید جای که رسید از آن بارگاه عالیجاه نداشتند که سلطان
 در خانه نیست بعد از آن معلوم شد که این مقام حقیقت کعبه ربانی است بما و بار آن

هدایت نوزدهم مکتوبی بر چهار فائده
 شایع

۱۲ یعنی مکتوب صد و هشتاد و سوم از جلد اول ۱۳ مولانا علیه السلام یعنی مکتوب صد و بیست و دوم از جلد ثالث ۱۴ آنگاه که
 خصوصاً اول اعتباریکه پیدا شد از برای ایجاد عالم هست بعد از آن اعتبار وجود که قدره ایجاد است ۱۵ یعنی سنه دارا حقا ۱۶

تاد

ہست

بہ

موجودی و مسماں آن

بذات خود موجود است نہ بوجود و همچنین صفات ثمانیہ و تعالی بذات واجب بوجود
جل شانہ نہ بوجود کہ وجود بلکہ وجود را نیز در ان مرتبہ گنجایش نیست کہ وجودی
وجود ہر دو از اعتبار است اول اعتبار سے کہ پیدا شد برائے انجام عالم حُب بودہ است
بعد از ان اعتبار وجود کہ مقدمہ انجام دست چہ حضرت ذات را جل سلطانہ کے باعتبار
این حُب بے اعتبار این وجود از عالم و انجام عالم استغناست ان الله لغنی عن
العلمین نص قاطع است و تعیین علمی جلی را ظل آن دو تعیین گفتن باعتبار آنست کہ
آن دو تعیین باعتبار حضرت ذات است تعالی بے ملاحظہ صفات و درین تعیین ملاحظہ
ست کہ کا ظل است مرآت اعتراف شانہ فائدہ (۲) من مکاتیب المحبوبہ القصدانی
مجدد الاول الف الثانی رضی اللہ تعالی عنہ سوال ترقی از حقیقت محمدی کہ تعیین حُب و
حقیقتہ الحقائق است و حقیقتہ از حقائق ممکنات فوق آن نیست جائز است یا نہ و تودر سائل
خود نوشته کہ ترقی از حقیقت محمدی واقع شد حقیقت این معاملہ صیت جواب جائز
نیست زیرا کہ فوق آن مرتبہ مرتبہ بالاعتین است کہ وصول و الحاق متعین بآن مجال است
وصول و الحاق بے کیف گفتن مجر و نفوہ است کہ پیش از رسیدن بحقیقت معاملہ بآن
تسلی نمودہ آید اما بعد از وصول بحقیقت کار حکم بعدم وصول و الحاق لازم کہ ریب را در آنجا
شانہ نیست و آنکہ نوشته ام کہ ترقی از حقیقت محمدی واقع شد مراد از ان حقیقت ظل
آن حقیقت بودہ است کہ عبارت از اجمال حضرت علم گفته اند و معتبر بود مدت کردہ در ان وقت
اشتباه ظل بود صائل و چون بعض فضل خداوندی جل سلطانہ از ان ظل و از ان سائل
ظلال مخلصی پیش شد دانست کہ ترقی از ان حقیقت الحقائق واقع نیست بلکہ جائز نہ کہ قدم

۱۔ بلا کہ این کریم طبع است مسورہ عکبوت چارہ امن خلق ۲۔ ۳۔ یعنی کتبہ دست دوم از طبع ثالث ۴۔ مولانا ۵۔
یعنی ترقی از حقیقت محمدی جائز نیست اچہت آنکہ فوق حقیقت محمدی مرتبہ تعیین است کہ ان ۶۔ ۷۔ یعنی بعض سخن گفتن است زبان بدون

تا برباب او بوسه نم چو نش بخواند سخن مجرب کجا بلب محبوب بسد چنانچه سخن او را
 با وقرب و منزلت است از سخن او با و توان رسیدند از سخن خود که سخن کوتاه و در
 راه است این فقیر گوید من عرفت الله کل لسانه انرا گواہ است ع پس سخن کوتاه
 باید و السلام فائده (۲) من مکاتیب شیخی و امامی قد سنا الله تعالی لیسیرہ
 السامی قدین مقام و سوال وارد است سوال اول آنکه آن عالی حضرت در کتب و بیکه
 اخیر اخیر نوشته اند متصل باین مریض چنانچه بالا گذشت برنگاشته اند که ترقی از تعین
 اول که تعین جُبی است واقع نیست که فوق آن تعین است در آنجا قدم نهادن از امکان
 بر آید نیست و بوجوب متحقق گشتن که محال است و این عروج جاتے که واقع شد همه فوق
 تعین جُبی است و جبر آن چه باشد جواب میتواند که ممنوع وصول قدمی باشد و آنچه
 مسطور شد وصول نظری بود و حینئذ قلا منافاة مانا که این معنی را از آنحضرت در
 همان مجلس استفادہ نموده است سوال دوم آنکه از بعضی عبارات آنحضرت استغفار
 میشود که حقیقت کعبه فوق اعتبار شیون و صفات است و از ما سبق خلاص آن مفهوم
 گشت جواب مراد از صفات و شیون که حقیقت کعبه از ان تفوق است صور علمیه
 صفات است که در مرتبه تعین علمی جملی ثبوت دارند چه در اصطلاح قوم مقام صفات و شیون
 عبارت از همین صور علمیه تفصیلی است چنانچه اجمال این مرتبه را مرتبه ذات یگویند و تجلی آنرا
 تجلی ذات میدانند و نیز مراد از ان صفات تفصیل مرتبه تعین وجودیست که حضرت ایشان
 با ثبات این تعین ممتاز اند و نزد حضرت شیخ محی الدین بن عربی و تابعان او قدس سره
 اکثر ادهم این مرتبه مرتبه لا تعین و مرتبه اطلاق است تعالی چه فوق تعین علمی

در کتب معتبره و مستند و در اصطلاح اول ۱۲ ص ۱۳ یعنی حضرت ایشان ۱۲ ص ۱۳ چنانچه در کتب معتبره و مستند و در اصطلاح اول ۱۲ ص ۱۳
 این معنی فرموده اند ۱۲ ص ۱۳ و از بعضی عبارات آنحضرت مفهوم میشود ۱۲ ص ۱۳ یعنی در این صفات حقیقیه که موجودند بوجوه نامند و حقیقتها

۱۲ ص ۱۳ یعنی کتب معتبره و مستند و در اصطلاح اول ۱۲ ص ۱۳ یعنی حضرت ایشان ۱۲ ص ۱۳ چنانچه در کتب معتبره و مستند و در اصطلاح اول ۱۲ ص ۱۳
 این معنی فرموده اند ۱۲ ص ۱۳ و از بعضی عبارات آنحضرت مفهوم میشود ۱۲ ص ۱۳ یعنی در این صفات حقیقیه که موجودند بوجوه نامند و حقیقتها

بشتافتم و عروج نمودم تا بمقام صفات حقیقیه که موجودند بوجود زاندر رسیدم این
 مقام صفات و رار صور علییه صفاتست که در مرتبه تعین علمی کائنات است و در این صور
 صفاتست که در مرتبه تعین وجودی و تعین حسی است ازین مقام نیز متوجّه فوق
 گشتم تا با اصول این صفات که شیون فراتیه اند و مجرد و اعتبارات اند در ذات عترت شاکه
 و اصل شدم و شما هر دو برادر در هر مقام با من همراه اید از اینجا بنوق برودند و بذات تحت
 که مجرد است از نسب اعتبارات رسانیدند و حضرت مخدومی را فرمودند که تو بجلالت امامت
 در اینجا با من همراهی چه در ایام من کنض امامت آنحضرت ایشان میکردند و فقیر را فرموده
 بودند که در مسجد همراه یاران نماز بخواند و امامت کند این بے پروبال جهت امتثال باجماع
 یاران در مسجد نماز خوانده باقی اوقات در خدمت میگذراندم باجماع این حقیر از راه دیگر
 بوصول این درجه قصوی اشارت نمودند مؤلف گوید که مراد از راه دیگر اصالت است
 و در همان مجلس یا مجلس دیگر در همین مرض فوت فرمودند که حصول این درجه کمال و وصول
 باین مرتبه متعال منوط به تلبس بکلام مجید سبحانی است طفیل و توشیح قرآن باین مرتبه
 ممتاز گشته ام هر حرفه را از حروف قرآنی دریائے میابم که منوصل کعبه مقصود است و
 درین آن بیت را که حضرت شیخ ابو سعید ابوالخیر به مجرد شنیدن آن از راه دور زیارت قائل
 آن رفته بودند که اینست **اندر غزل خویش نهان خواهم گشت تا برب تو**
 بوسه زخم چو نشخوانی بد بر زبان شریف آوردند و ذوقها نمودند بعد از آن فرمودند
 که مناسب ما سخن فیه چنین باید گفت **اندر سخن دوست نهان خواهم گشت**

گشتن
ب
گشتن

یعنی صفات خمائیه حقیقیه ازجات و علم و قدرت و کلام و مسح و لیس و کون ۱۲۵ یعنی در بیان فقر و خوارگی
 حضرت ایشان فرموده بودند که او ۱۲۵ در لغات آمده که روزی قاله در پیش شیخ این بیت خوانده اند غزل خویش از
 شیخ گفت این بیت گفته است گفته طایفه گفت بر خیزد تا زیارت و شوم شیخ با جمعی زیارت می شنیدند از آن مصلحی سید

آن

معتقد تو درین سئله صحت جواب نزد فقیر بسیج تعین و تعیین نیست که تعین
 بود که لا تعین را متعین سازد این الفاظ موافق مذاق حضرت شیخ محی الدین و تابعان
 اوست قدس الله تعالی اسرارهم در عبارات این فقیر چنین الفاظ که واقع شود از
 قبیل صنعت مشاکلت باید دانست بهر حال گوئیم که این تعین تعیین امکانی است و
 مخلوق و حادث است قال علیه الصلوٰۃ والسلام اول ما خلق الله نورى و در
 احادیث دیگر تعین وقت خلقت آن نور هم آمده است چنانچه فرموده ^{بع} قبل خلق السموات
 بالفی عمار و انشاله و هر چه مخلوق است و بسوق بعدم است ممکن است حادث و چون
 حقیقه الحقائق که اسبق الحقائق است مخلوق و ممکن گشت حقائق دیگران بطریق اولی
 مخلوق خواهند بود و امکان و حدوث خواهند داشت عجب است که شیخ قدس سیره
 صیقت محمدی را بلکه حقائق جمیع ممکنات را که اعیان ثابت گفته است از کجا حکم بوجود
 شان میکند و قدیم میداند و التزام خلاف قول غیر مینماید علیه و علی الیه الصلوٰۃ والسلام
 ممکن باجزا خود ممکن است و بصورت و حقیقت خود ممکن تعین و جوبی حقیقت ممکن
 برائے چه بود حقیقت ممکن البته باید که ممکن باشد که ممکن با واجب تعالی هیچ شتر که
 و انتسابی نیست غیر از آنکه ممکن مخلوق اوست و او تعالی خالق او و شیخ چون در بیان
 واجب و ممکن تمیز نمیکند و خود میفرماید لعدم التمییز بینهما اگر واجب را ممکن گوید
 و ممکن را واجب باک ندارد اگر معذورش فرماید کمال کرم و عفوست و بنا کلا تو اخطانا
 لان نسينا او اخطانا سوال تو در رسائل خود در میان واجب تعالی و ممکن نسبت

سئله یعنی ذکر الشیء لفظ غیره لوقوع فی صحته ۱۲ سئله یعنی آفرید خداوند را پیش از آفریدن آسمانها بدو هزار سال قبله و مثاله یعنی نهاد
 این روایت روایت دیگر اندرین باب نیز آمده ۱۲ سئله یعنی اگر از جناب قدس خداوندی شیخ ابن عربی را اندرین قول و اعتقاد معذور
 دارند و مواخذه نفرمایند کمال کم و عفو حق است تعالی و قدس ۱۲ المصحح سلمه الله تعالی

جمله که تعیین اول است نزدشان مرتبه لا تعیین است و وجود بخت و نزد ما این مرتبه
 که مرتبه وجود بخت است تعیین موصوف است و تعیینات صفات نیز درین مرتبه
 ثابت است که از جمله آن تعیینات تعیین علمی است لیکن چون علم اجماع^{مستحب} صفات در آنجا
 نیز در رنگ وجود صفات و شیونات ذاتیه کائن است و آنرا نیز در رنگ وجود و مرتبه
 است مرتبه اجمال که آنرا دیگران تعیین اول و حقیقت محمدی میدانند و مرتبه تفصیل
 ازین تحقیق لایح گشت که تعیین علمی جمله تعیین اول صفت علم است که از صفات حقیقیه
 زائده است نه تعیین اول حضرت ذات تعالی بلکه در تعیین اول بودن آن مصفت علم
 را نیز سخن است چه فوق تعیین وجودی در آن مکتوب یا غیر تعیین خوبی اثبات کرده اند که در آنجا
 نیز اجمال تفصیل است فائده (۳) من مکاتیب شیخی و امامی قدسنا الله تعالی
 بستر و السامی و متابعینی ان یعلم ان لیس معنی التعین عندنا ان الحق عز وجل
 تنزل فصارجا او وجودا بل معنی التعین الضد و لانه الا لبق بالتزیه
 و الانسب بلسان الانبیاء علی اجمعهم عموما و علی خائیم خصوصا الصلوات
 و التسلیمات و التبیانات و البرکات فائده (۴) من مکاتیب^ع المحبوب الصلوات
 مجده الالف الثانی رضی الله تعالی عنه سؤال این تعیین خوبی که تعیین اول است و
 حقیقت محمدیت علیه و علی الیه الصلوات و التسلیمات ممکن است یا واجب است
 است یا قدیم صاحب فصوص تعیین اول را که حقیقت محمدی گفته است و تعبیر از آن
 بوحدت کرده و همچنین تعیین ثانی را که واحدیت گفته است و اعیان ثابت که آن را
 حقایق مکانات گوید در آن مرتبه اثبات نموده هر دو تعیین را تعیین و جوبی میگوید قدیم
 میدانند و نه تنزل دیگر را که روحی و مثالی و جسمی بود تعیین امکانی گفته است

کتاب تصدیقات در احوال و صفات ائمه علیهم السلام
 این سخن صحیح است و این سخن با علم اولیای الهی و اولاد علیهم السلام
 در کتاب تصدیقات در احوال و صفات ائمه علیهم السلام

شَيْخِي وَوَالِدِي قَدْ سَمِعَا اللَّهَ تَعَالَى يَسْتَبْرِئُ النَّسَاجِي عَارِ فَيَكِ قَطْعَ مَنْازِلِ مُصَوِّلِي
 نَمُودِه بِاصْوَلِ خُوْدِرْسِيْدِهَسْت چُون خُوَاْسِنْدِ كِه وَيَرَابِ عَالَمِ بَازِ كَر دَانَسْد وِ بَنَزُولِ بِجُهْتِ
 هِدَايَتِ وَا ز شَاوِ مَشْرُفِ سَا ز نِوَرِ سِ از اَشْتِقَاتِ اَنْوَارِ قِدْمِ دَر قَلْبِ وِ كِه دَر چَسْبِ
 غَيْبِ هُوِيَّتِ سَتِ مِ نِهَنْدِ وِ بَقَايِ بَانَ نُورِ كِه مَسْتَفَا دَا ز رَتَبِهٔ وُجُوْبِ سَتِ مِي دِهَنْدِ
 تَا اَنْكِه اِيْنِ عَارِ فِ تَمَامِ خُوْدِ بَانَ نُورِ مُشْكُوْنِ مِي شُوْدِ وِ بَصِيغِ اَلْهِي جَلَّ جَلَالُهٗ بِمُنْصَبِ مِي گِرُودِ
 وِ طَالِيَانِ اِيْنِ زِبْهَانِ نَگِ مِي بَر اَر دِ تَا ز مَانِي كِه اِيْنِ عَارِ فِ بَقِيْدِ حَيَاتِ اِيْنِ جِهَانِ مُقَيَّدِ سَتِ
 وِ رِ تَعْلَقَاتِ بَدَنِ مُتَعَلِّقِ سِ هِمَانِ شِعْلَهٔ مُوَدِعِ خُورَسَنْدِ سَتِ وِ بِجَزِيّ اَز كُلِّ قَانِعِ وِ حِكْمِ
 اَلْمَجَازِ قَنْطَرَهٔ الحَقِيْقَهٔ دَر مَجَازِ نِيْز چُونِ عِشْقِ كِبَالِ اَلْكَمَالِ سِدُ وِ عَارِشِ دَر خُوْدِ نَفْسِ
 اَز مِعْشُوْقِ يَ اِيْدِ وَا تَا رِ مِعْشُوْقِ دَر خِرَابِهٔ عَارِشِ قَاطِرِ مِي تُوَا نَدِ كِه سِ هِمَانِ نِشَانِ خُورَسَنْدِ
 شُوْدِ وِ مِعْشُوْقِ اِغْرَاضِ نَمَ اِيْدِ چَا نِجِهٔ اَز مَجْنُوْنِ عَامِرِ مِي مِ اَرَنْدِ كِه وَ قِ تَهٔ لِيْكَلِيّ نَزْدِي كِه مِي
 شَدِ كَفْتِ اَللَّيْلُ عَنِّيْ فَاِنَّ حُبَّكَ شَغَلَني عَنْكَ لَعَنَمْ كَفْتِ رُوْرُوْ كِه اِنْجَنَامِ مِنْ
 كِه بِجَزِ عِشْقِ تُوَا نَدِ اَمِ مَنْ ، عِشْقِ تُوَا مِ نَكَارِ نَسْرِ زَانِهٔ اِنْجَنَانِ كِرْدِ دَر دِلْمِ حَنَانِهٔ
 كِه تَرَاهِمِ نَمَانِدِ كَبْخَانِيْ ، بَعْدَ اِيْنِ خُوش تَرَمْ يِهٔ تَهْنَانِيْ ، بِرَسْرِ اَصْلِ سَحْنِ رُوِيْمِ وِ كُوِيْمِ
 كِه اِنْجِهٔ اَز عَارِ فِ مَرْجُوْعِ دِيْنِ نَزُولِ مُقْصُوْدِ بُوْدِ چُونِ بَا نِجَامِ رَسَا نِدِ وَ قِ تِ وِ صَالِ وِ
 دَر سِدِ وَا ز رِ قَا قِتِ پَدْنِ كِه مُدْتِهٔ بَانَ اَلْفَتِ كِرْفَتِهٔ بُوْدِ اِغْرَاضِ نَمَ اِيْدِ وَ نِدَايِ اَللّٰهُمَّ
 اَلرَّفِيْقَ الْاَعْلَى بَر اَر دِ اِيْنِ زَمَانِ بَر وَفِ قِ اَلْمَوْتِ جَسْمِ يُوْصِلُ الْكَئِيْبَ اِلَى الْكَئِيْبِ
 بِكَلِيْتِ خُوْدِ مَوْجِبِ جَنَابِ قُدْسِ عَظَمَتِ جِلَالَتِ كِر دُوَا ز سُلْطَنَانِ شَهُوْرِ جَزِيّ وَ اِرْسْتِهٔ

۱- معانی این کتب مأخوذ از کتب دوازدهم از جلد ثانی حضرت مجددی در انجا بتفصیل تمام مرقوم است و تو می بین
 زیاده تر ازین ۱۴ ۱۵ ۱۶ ۱۷ ۱۸ ۱۹ ۲۰ ۲۱ ۲۲ ۲۳ ۲۴ ۲۵ ۲۶ ۲۷ ۲۸ ۲۹ ۳۰ ۳۱ ۳۲ ۳۳ ۳۴ ۳۵ ۳۶ ۳۷ ۳۸ ۳۹ ۴۰ ۴۱ ۴۲ ۴۳ ۴۴ ۴۵ ۴۶ ۴۷ ۴۸ ۴۹ ۵۰
 ادواتی سبحانه اولیا جزیه اول حقیقه القدس و قایل غیر ذلک ۱۲ مصلحی سلمه الله تعالی

اصالتِ ظنیت اثبات کرده و ممکن با ظن واجب تکلیف است و نیز واجب تکلیف را با اعتبار
 اصالتِ حقیقت ممکن که کاظم اوست نوشته و معارف کثیره بر آن متفرع ساخته
 اگر این اعتبار شیخ قدس بیژن نیز واجب تکلیف را حقیقت ممکن گوید چه مجذور لازم
 می آید و چرا ملازم بود جواب این قسم علوم که اثباتِ ظنیت نماید در میان واجب تکلیف
 و ممکن و شرع به ثبوت آنها وارد نشده همه از معارف سکریه است از ناسا است بحقیقت
 معانیه ممکن چه بود که ظن واجب باشد تعالی و واجب تکلیف را چرا ظن بود که ظن موجب تولید
 بمثل است و نبی از شایسته عدم کمال لطافت اهل برگاه محمد رسول الله از لطافت ظن
 نبی و خداست محمد صلی الله علیه و آله و سلم چگونه ظن بود موجودات در خارج بالذات و
 بالاستقلال حضرت ذات است تک و صفات ثمانه حقیقت او تعالی و تقدس و ما سواک
 آن هر چه باشد بایجاد او تعالی موجود گشته است و ممکن مخلوق و حادث است و هیچ
 مخلوق ظن خالق خود نیست و غیر از مخلوقیت هیچ انتسابی بخالق تعالی و ماورائے
 آن نسبت که شرع بآن وارد است ندارد و این علم بظنیت عالم سالک در راه بسیار
 بکار می آید و کشان کشان باطل می برد و چون بکمال عنایت منازلِ ظلال باطل کرده
 باطل برسد بفضیل او تعالی میاید که این اصل هم حکم ظن داشته است و شایانِ مطلوبیت
 نبوده که بدایع امکان مشتمل است و مطلوب ماورائے حیطة اذراک و صل و اتصال است
 دَبْنَا اِنَّا مِن لَدُنْكَ رَحْمَةً وَهَيِّئْ لَنَا مِنْ اَمْرِنَا رَشَدًا

۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴

هدایت بیستم

در بیان قطع منازل و رسیدن بپای خود و مراتب نزول فائده (۱) من ثمک انیت

سوره قدر بود بیستم و کسر با بوم آغازند و توله یعنی زلایانند معنی قول نبوت نقل مرحی را سبحانه و تعالی اندین در هم نماند که حق سبحان از
 خود شل خود را اینده است تعالی از سخن دگر مگو اگر ایسر کشته شی در سلسله البصر سلسله یعنی کتب و روایت و فوز در هم از جمله اول ۱۷

بیت بیستم
 عمومی بر پنج خانه

النزول الذي يكون مرتبة تلك النقطة بتخيل كان الوجه الى العالم والظهور اليه
 سبحانه وظهر ان هذا التوجه الى العالم والانتظام عنه سبحانه انما هو الى الموت
 فاذا جاء وقت الوصال لعكس الحال ففي هذه النشأة الفراق والشوق من
 الجانبين والملافة انما يكون بعد الموت فظهر معنى حديثنا القدسي الاطال شوق
 الابرار الى يقابني وانا اليهم لاشد شوقا واعلم انه مع تحقق النزول في
 هذه المرتبة ليس بين السالك وبين الله سبحانه حجاب بل الحجب كلها مفقودة
 ولكن التوجه اليه سبحانه مفقود بل التوجه منه بتمامه الى الخلق فهذا مقام
 الدعوة وقد يقع النزول من تلك النقطة التي هي مركز دائرة العالم الظلي الى
 النقطة التي هي مركز دائرة العدم وهو مقام الكفر بالله تعالى والامكار عنه
 سبحانه وعن انبيائه صلى الله عليهم وسلم وعن آياته تعالى ويقع العروج عن
 تلك النقطة الى مركز دائرة الاصل التي هي دائرة مقام الانبياء عليهم السلام وتلك
 النقطة التي ذكرناها ظلمانية غاية الظلمة فالنزول في ذلك المقام لتبويره واشراقه
 امر عظيم القدر ومقابلها نقطة الاسلام وهي النقطة التي يقع العروج اليها بعد
 هذا النزول الظلماني ومصباح تلك النقطة الظلمانية كلمة كلاله الا الله
 والسلام فامده (٣) من تكايب شينخي واما في قدسنا الله تعالى بيسر الساجدين
 بعد الحجاب والصلوة ولا رسال التجليات ميرساند مكتوب مرغوب كه متضمن اذواق
 عليه واحوال سنية بودر سيد خوشوقت ساخت وسبب فرحت دل و راحت جان
 كرويد نوشته بودند كه با وجود نسبت محبوبيت و اسرار متعلقه ان جانب تكميل و ازشاد

له اعلم ان معنا هذا الحديث صحيح مطابق لحديث من تقرب الى ربك بالعبادة تقرب اليه ذرعا الحديث ١٢ له معنى وهو كذا وروى ان جمله ثلث
 مؤلفه ١٢٥٠ من كتب حضرت شيخ خواجه سيف الدين فرزند شيخ عروة الوثقى خواجه محمد مصوم قدس الله تعالى سرها ١٢٠٠ مصحح سلمه

بعرضه شهود گلی بختر نماید باید دانست که ملائکه کرام علی نبینا و علیهم
 السلام هر چند مشاهد اصل اند و همیشه شهود گلی دارند اما شهودیکه انسان را درین
 مرتبه میسر گشته است فوق شهود ملک است بلکه شهودیکه عارف را در دنیاست هر چند
 جزئی است اما خصوصیت دارد که ملک را نیست و آن آنست که شهود جزئی انسان
 را کما بجزوه ساخته اند و انسان را از نفس گ گذرانیده بان جزئی بقا بخشیده اند و مشاهد
 ملک اینچنین است که و از بیرون نظاره مینماید و از شهود خود چیزی بدست نمی آید
 شتان ما بین المشاهداتین بشنوبشنو آنچه بالاند کور شد که شهود انسان جزئیست
 در مرتبه اولی است از مراتب نزول اگر شمه از خصائص مراتب نزول که بشر بان
 ممتاز است در معرض بیان آرد و کمالات مختصه و اسرار مخفیة انسان را که افضل
 خلاق است جلوه گر سازد نزدیک است که نزدیکان دوری جویند و وصلان راه بحر
 پویند **وَمِنْ بَعْدِ هَذَا مَا يَدِقُّ صِفَاتَهُ وَمَا كَمَّةٌ أَحْطَى لَدَيْهِ وَأَجْمَلُ**
وَالسَّلَامُ عَلَى مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَى فَأَمَّا (۲) مِنْ سَكَايِبِ الْمَجُوبِ الصَّمَلَانِي عَجْدِي
الْأَلْفِ الثَّانِي رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ أَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى أَظْهَرَ عَلَى أَنَّ
فِي الْكَائِنَاتِ نُقْطَةً هِيَ مَرْكَزُ الْعَالَمِ الظَّلِيِّ وَتِلْكَ النُّقْطَةُ إِجْمَالُ جَمِيعِ الْعَالَمِ
وَالْعَالَمِ بِتَمَامِهِ تَفْصِيلُ ذَلِكَ الْإِجْمَالِ تِلْكَ النُّقْطَةُ كَالشَّمْسِ فِي السَّمَاءِ بِمَا يَنْتَوِي
مَا فِي الْأَفَاقِ كُلُّ مَنْ يَصِلُ إِلَيْهِ الْفَيْضُ مِنْهُ سُبْحَانَهُ يَكُونُ يَتَوَسَّلُ تِلْكَ النُّقْطَةُ
وَتِلْكَ النُّقْطَةُ مُحَاذِيَةٌ لِنُقْطَةِ غَيْبِ الْهُوِيَّةِ وَتِلْكَ النُّقْطَةُ كَائِنَةٌ فِي مَرْتَبَةِ التَّزْوِيلِ
فَمَا لَمْ يَكُنِ التَّزْوِيلُ فِي هَذِهِ الْمَرْتَبَةِ مِنَ الْهَبُوطِ وَالْأَسْفَلِيَّةِ لَا يَكُونُ الْعَرُوفُ إِلَى
تِلْكَ الْمَرْتَبَةِ الْمَسْمُومَةِ بِغَيْبِ الْهُوِيَّةِ وَهَذَا التَّزْوِيلُ لِلدَّعْوَةِ وَالْكَتْمِيلِ فِي ذَلِكَ

له می استند از ان ساغرا اند

کابو شسته کابو شسته

طه می گویند چیل چشم از عدالت

سایه دور و دور الحقون الحس

الکتاب

فالدعوة

کہ استماع یافته کہ حضرت مجید و الف ثانی رضی اللہ تعالیٰ عنہ میفرمودند کہ قرأت بعضی سوره قرآنی بیشتر عروج میشود و قرأت بعضی نسیج نزول و التماس تعین آنها کرد فرمودند کہ حضرت مجید و الف ثانی میفرمودند کہ ہر گاہ سوره الم نسیج بخوانم بچھو نزول واقع میشود کہ چنانچہ کلوخ از بالا مافتد و سوره کہ بیشتر عروج باشد با فعل بخاطر نیست اما سوره سبجہ انتم در عروج دخل عظیم دارد +

خاتمہ در بیان بعضی خصائص فائدہ (۱) من مکاتیب المحبوب الصمدانی مجید الالف الثانی رضی اللہ تعالیٰ عنہ بدانند کہ چنانچہ حضرت حق جل و علا ذات خود را دوست میدارد همچین صفات و افعال خود را نیز دوست میدارد و ہر کدام ازین افراد محبت و اعتبار دارند و محبت و محبوبیت ظہور کمالا محبوبیت ذاتیہ در حضرت جمید اللہ است صلی اللہ تعالیٰ علیہ و علیٰ آلہ و سلم و ظہور کمالا محبت ذاتیہ در حضرت کلیم است علی نبینا و علیہ الصلوٰۃ والسلام و ظہور محبوبیت اسما و صفات در انبیاء دیگر متحقق است علیہم الصلوٰۃ والسلام در رنگ محبت آن و چون اسما و صفات و افعال را ظلال است ظہور محبوبیت ظلال اسما و صفات در اولیاء محبوبین کابن فائدہ (۲) من مکاتیب المحبوب الصمدانی مجید الالف الثانی رضی اللہ تعالیٰ عنہ ذات حضرت حق سبحانہ و تعالیٰ فی حد ذاتہ جمیل است و حسن و جمال اتی اورا ثابت است نہ آن حسن و جمال کہ مکشوف و مذکور کرد و در تعقل و تحیل ما در آید مم ذلک در آنحضرت مرتبہ ایست اقدس کہ این حسن و جمال ہم از غایت عظمت و کبریائی آن بان مرتبہ نمیتواند رسید

بیشتر

چنانچہ

فائدہ

۱۵ یعنی کتب ہست از جلد ثانی دیکرین بطریق انتخاب ۱۲ مولانا سدرہ ۱۵ در رنگ محبت آن ظلال کرد اولیاء مریدین و کتب متحقق است ۱۲ یعنی کتب بود و چهارم از جلد ثالث ۱۲ مولانا سدرہ تعالی

روز افزونست چو روز افزون نبود که افضل محبوبان سرور دین و دنیاست و بنابر
 ارشاد و تکمیل در و علیه و علی الله افضل الصلوات و اکمل التحیات از همه زیاد
 تر بود مرقوم نموده بودند که بعضی اوقات بباشرت امور مباه نزول واقع میشود و
 تا نسبت بان تمامی معامله تکمیل نبوی چون افتد که از تکاب بعضی رخص و مباهات
 تقویت جانب بشریت میکند که بعد تکمیل است و از تکاب عزیمت و مستحب پرورش
 جانب ملکیت مینماید و از کمالات بشریت و دعوت حفظ ندارد و اولیاء مرحومین
 تکمیل بر دو جانب میکنند و ملکیت را با بشریت جمع ساخته اند این اگر بر مراد حق
 جَلَّ وَعَلَا قائم اند شعر لاتی فی الوصال عبید نفسی، و فی الطحیر ان مولی لئمو الی
 بیت بجز یک بود مراد محبوب + از وصل هزار بار خوشتر + مضمون حدیث است
 لَاتَ اللهُ كَمَا يُحِبُّ أَنْ يُؤْتِيَ بِعَزِيمَةٍ يُحِبُّ أَنْ يُؤْتِيَ بِرُحْصَةٍ بَابِدٍ وَانْتِ
 مُبْلَحٍ كَمَا مَقْرُونٍ بِنَيْتٍ صَاكِحٍ شُوْدٍ دَخِلَ شُجَبَاتٍ مِیْگَرَدَدُ وَرُحْصَتِ عَزْمِیْتِ مِیْشُوْدُ
 نَوْمُ الْعَلَمَاءِ عِبَادَةً شُوْدَه پاشند علی الخصوص مُبْلَحٍ كَمَا مَقْرُونٍ بِنَيْتٍ صَاكِحٍ شُوْدٍ
 دَخِلَ شُجَبَاتٍ مِیْگَرَدَدُ وَرُحْصَتِ عَزْمِیْتِ مِیْشُوْدُ و واجبات میگردد چنانچه این معنی تفصیل از مکتوبات جلد ثانی حضرت
 ایشان واضح و واضح است فائده (۴) مِنْ مَكَاتِبِ الْمَجُوبِ الْقَدَمَانِ فِي فَجْدَةِ الْكَافِ
 الثَّانِي رَضِيَ اللهُ تَعَالَى عَنْهُ فَضَائِلُ وَكَمَالَاتُ رُجُوعِ بَسَائِرِ مَا حَبِ تَوْجِهٍ نَسَبِ
 بِصَاحِبِ رُجُوعِ قَطْرَةِ اِيْتِ نَسَبِ بَدْرِيَا مُجِطِ اِيْنِ رُجُوعِ اَزْ فَضَائِلِ نَبُوْتِ سَتِ
 اِنْ تَوْجِهٍ اَزْ اَثَارِ وَايْتِ شَتَاكِنَ مَا بَيْنَهُمَا اَمَّا فَهِيْمُ بَرَسَانِ يَنْ كَمَا لَنْ رَسَدُ فَايْدَهُ (۵)
 عِبْدٌ ضَعِيفٌ كَوَيْدِ رَجْمِ اللهِ سُبْحَانَهُ رُوْسَايْنِ فَقِيْرٌ فِي خَدْمَتِ پِيْرٍ وَتَكِيْمِ عَرَضِ نَمُوْدُ

سه جنگ زدن ۵ و تمامه و شغل با حبیب کل حال + احب الی من شغل بحالی ۱۳ ۵ یعنی خواب کشیدن این عبادت است
 طریق قول میم بجز مشرف عرض که غزالی در احیاء آورده زیادت و فقره سیم یعنی دوم او سیم ۱۳ ۵ یعنی مکتوب دواست و نهاد و دوم از
 جلد اول ۱۳

ولایت محمدی هر چند ناشی از مقام محبوبیت است **عَلَيْهِ السَّلَامُ وَالسَّلَامُ** اما
 آنجا محبوبیت صرف کار آن نیست **فَمَنْ** از نشانه محبت نیز وارد اگر چه آن مزج
 او را با ایصاله ثابت نباشد اما مانع مقام محبوبیت صرف است و ولایت احمدی
 ناشی از محبوبیت صرف است که شایسته محبت ندارد این ولایت از ولایت سابق
 پیش قدم است و بیک مرحله مطلوب نزدیکتر است و به محب مرغوب تر چو محبوب هر چند
 در محبوبیت تا متر بود استغنا و بی نیازی او کارتر باشد و در نظر محب بیاتر و آید
 و رعنا تر نماید و بیشتر محب را بخود منجذب سازد و شیفته و واله تر گرداند
 نه تنها آفت ز بیانی اوست . بلائے من ز ناپروائی اوست **مَرَادُكَ** از بلا افراط عشق
 است که مطلوب عاشق است سبحان الله عجب استیسا می که مرکب از کلمه **مَرَادُكَ**
 آمد است و از حلقه حرف میم که از غوا **مَرَادُكَ** است جل شانّه در عالم چون
 و گنجایش ندارد که در عالم چون تعبیر از آن بزرگنویس **مَرَادُكَ** بغیر از حلقه میم توان کرد اگر گنجایش
 میداشت حضرت حق **سُبْحَانَكَ** اَدْعَا لِي يَا نَجْمِي **مَرَادُكَ** است که لا شریک له
 است و حلقه میم طوق عبودیت است که بنده را از مولی متمیز گردانیده است پس بنده
 همان حلقه میم است و لفظ **مَرَادُكَ** بزرگ تعظیم او آمده است و اخبار اختصاص او کرده علیه
وَعَلَىٰ آلِهِ السَّلَامُ وَالسَّلَامُ ع چون نام این است نام آور چه باشد به بعد از هزار سال
 آنرا تاثیر نهاد مانند در تغیر امور عظام **مَرَادُكَ** آن ولایت باین ولایت کشیده است
 محمدی بولایت احمدی انجامید و کار و بار از دو طریق عبودیت بیک طوق رسید بجا
 طوق نخستین حرف الف که رفرے از بیت است **مَرَادُكَ** گشت تا محمد آخرد شد علیه
عَلَىٰ آلِهِ السَّلَامُ وَالسَّلَامُ بیان است که دو طوق عبودیت عبارت از دو حلقه میم

و بیک

طریق از آنرا شایسته است علی

کلمه مَرَادُكَ

و ظل اول مرتبه در کمال

بحسب و جمال متصف نمیتواند ساخت تعیین اول تعیین وجودیست تعیین آن کمال و
 جمال ذاتیست و ظل اول آنها و از مرتبه اقدس که کمال و جمال با هم آنجا گنجایش
 نیست در مرتبه تعیین هیچ کائن نیست که او از غایت عظمت و کبریا بی هیچ تعیین
 متعین نیگردد در کدام آینه در آید او مع ذلک سرے و نشاء از مرتبه اقدس
 در مرکز دائرة این تعیین اول و ولایت نهاده اند و نشان از آن بے نشان آنجا
 تعیین نموده اند چنانچه تعیین اول نشاء ولایت خلیلی است آن سر و آن نشاء که در مرکز
 این تعیین نهاده اند نشاء ولایت محمدیست علی صلواتها الصلوٰۃ والسلام و آن حسن
 جمال ذاتی که تعیین اول ظل آنهاست شباهت بصباح است دارد که در عالم مجاز از قبیل
 حسن خد و جمال خال است و آن سر و نشاء که در مرکز و ولایت نهاده اند مناسبت
 بمکالمت دارد که و رائے رشاقت قد و صباحت خدست و و زائے حسن چشم و جمال
 خال امریست ذوقی تا ذوق ندهند در نیاید شاعرے گوید ه آن دارد آن نگار که
 آنست هر چه هست از اطلب کنسید حریفان که آن کجاست ازین بیان تفاوت
 در میان این دو ولایت در باب هر چند هر دو از قرب حضرت ذات تعالی و تقدس
 ناشی میگردد اما مرجع یکے کمالات ذات است و معاد دیگر صرف ذات تعالی
 فامده ۳۰ من مکاتیب المحبوب الصمدانی مجید دال الفی الثانی رضی الله تعالی عنه
 حضرت پیغمبر علیه و علی الیه الصلوٰۃ و التسلیمات مسخے بد و اسمت و هر دو
 اسم مبارک او در قرآن مجید مستور است فرمود محمد رسول الله و نیز فرمود در حکایت
 اشارت روح القدس اسمہ احمد و هر کدام این دو اسم مبارک را ولایت علی است

نشاء

له یعنی مکتوب نورد و ششم از جلالت ۱۲ مولانا سلیم له الامانة هبنا للتشريف کانی نامة الله و بیت الله قال الترتا
 و کلمة القا الی الحرم و روح منه کمال و سخن بانی اسوات وافی لا راض جیسا منه ۱۱ لمصحح سلمه الله تعالی

این پس از گمان است قلب پیدا کرد و بجلیت متوجه قیله حقیقی گشت و ای بر آن
 رعایا که بادشاه بحال شان پرواز و بجلیت محبوب خود متوجه شود از نیجاست که بعد از
 هر سال فلکات کفر و بدعت منسوخ گشته است نور اسلام و شقت نقصان پیدا کرده
 رَبَّنَا إِنَّمَا كُنَّا نَعْبُدُكَ وَأَعْتَرُكُمَا عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرِينَ قَامِد (۴) مِنْ شَكَايَةِ شَيْخِي
 و در مابقی قدسنا الله بسیرة الساجی علم ممکن چونکه حصول صورت معامست در نفس
 عالم و موجب تاثر عالم است معلوم لاجرم سبب تلون و تغیر عالم است که مستلزم نقش
 ست و علم واجب تعالی از کیفیت حصول منزه و منبر است پس اگر علم عارف کامل
 حکم تخلفوا باخلاق الله ازین قبیل بود و از تاثر و تغیر وارد و از نقص کمال آید مستبعد
 نبود درین وقت خطرات و حدیث نفس باشد و هیچ ازان تاثر و تغیر نبود و کلام
 التَّحْقِيقُ الْقَدْسِيُّ الْقَائِمُ بِذَاتِهِ تَعَالَىٰ اِن مَعْرِفَتِ اَز مَعَارِفِ غَرِيبَةٍ هِيَ اَز اَسْرَارِ حَقِيقَةٍ
 قَامِد (۵) عِبْرَةٌ ضَعِيفٌ كَوَيْدِ رَحْمَةِ اللهِ تَعَالَىٰ سُبْحَانَهُ عَلَيْهِ كَمَا هِيَ سِرٌّ سِرٌّ كَمَا هِيَ بَيَانٌ
 فَنَابِئِي فِي حَقِيقَةِ رُفْعِ خَطَرِهِ وَبِاعِ وَعْدِهِ بَيَانِ اَنْ دَر خَاتمه رفته بود قَامِد (۶) مِنْ
 شَكَايَةِ الْمَحْبُوبِ الصَّمَدَانِيِّ مُحَمَّدٍ حَالًا لَيْفَ الثَّانِي رَضِيَ اللهُ عَنْهُ بِخَاطِرِ بُوَدِ كَمَا هِيَ اَنْ
 صِبَاحَتِ وَوَلَايَتِ كَمَا هِيَ حَدِيثِ بُوِي اَمَدِ هِيَ اِحْتِجُ يُوَسُفُ اَصْبَحْتُمْ وَاَنَا اَمَلْتُ بِنُوِي
 عَلَيْهِمَ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامَاتُ وَبَرْمُزِ وَاِشَارَاتِ هِيْنَ بَابِ سَحْنِ كُوِي دَاوِدِ كَمَا هِيَ رُفْعِ وَاِشَارَاتِ
 دَوَاوَاتِ مَقْصُودِ قَايَمَتِ كَمَا هِيَ سَمْعَانِ دَر فَهْمِ اَنْ عَايِرِ حُرُوفِ مَقْطَعَاتِ قُرْآنِي هَمْدِ رُمُوزِ
 وَاِشَارَاتِ مَسْتَحْتَمِ اَحْوَالِ فِدَايِنِ اَسْرَارِ كَمَا هِيَ مِجَانِ حُبِّ مَحْبُوبِ كَايِنِ مَسْتَحْتَمِ لِيَكُنِ
 كَيْسِتِ كَمَا هِيَ رِيَادِ عُلَمَاءِ رَايِحِيْنَ كَمَا هِيَ قَدَامِ وِعُلَمَاءِ حَبِيبِ تَابِ الْعَالَمِيْنَ وَاَزْدِ وِعُدَامِ رَا

قلب

سوره اذکار بعد از نماز دو بار قَامِد (۷) یعنی کتب و پنجاه چشم از طهارت اول ۱۱ ملاحظه فرمایید ۱۲ یعنی مقدم از بعد از آنست
 مولانا ابوالحسن علی دهلوی قَامِد (۸) مانند آله حقه ص ق ق المص و فرما ۱۱ لمصی سلمه الله تعالی

که در اسم مبارک محمد اندر لاج یافته است تواند بود که آن در طریقی اشارت بدو تعیین او باشد
 علیه و علی الیه الصلوٰۃ والسلام کی ازان دو تعیین جسدی بشری است و دوم تعیین روحی
 ملک و در تعیین جسدی هر چند بواسطه عرض موت فوری رفته بود و تعیین روحی فوت گرفت
 اما اثر آن تعیین باقی مانده بود هزار سال با است تا آن اثر نیز زایل شود و نشانی از آن تعیین
 نماند و چون هزار سال آخر آمد و اثر از آن تعیین نماند یک طوق غیوثیت ازان در طوق
 گسته شد روز و الی و فناء بان طاری گشت و الی الوهیت که آنرا رنگ بقا بقا
 توان گفت بجای آن نشست ناچار محمد احمد گشت و ولایت محمدی بولایت احمدی ارتقال
 فرمود پس محمد عبارت از دو تعیین آمد و احمد کنایت از یک تعیین باشد و پس پس این اسم حضرت
 اطلاق آفرید باشد و از عالم دور تر سوال فنا و بقا که مشایخ قرار داده اند و ولایت را بان
 مربوط ساخته بچه معنی است و این فنا و بقا که در تعیین محمدی گفته شد بکدام معنی جواب فنا
 و بقا که ولایت بان مربوط است فنا و بقا شهومی است اگر فنا و زوال است باعتبار
 نظر است و اگر بقا و ثبات است هم باعتبار نظر اینجا صفات بشری را استتار است زوال
 و فناء این تعیین اینچنین است بلکه اینجا صفات بشری را زوال و جودی متحقق است و
 انشای از جسدی برومی کائن و در جانب بقا اینجا نیز هر چند بنده حق نشود و از بندگی نه
 برآید اما بحق نزدیکتر مافقد و قیمت بیشتر پیدا میکند و از خود دورتر گشته احکام بشری
 از وی مشلوب تر میگردد و باید دانست که این عروج محمدی که مربوط با اینجا صفات بشری
 است هر چند کار و بار او را علیه و علی الیه الصلوٰۃ والسلام بالاتر برد و پذیرد و علیار ساینده
 و از کثکبش غیر و غیریت و امانید اما معالیه بر امتان او علیه و علی الیه الصلوٰۃ والسلام
 گشت و نور هدایت او که بواسطه مناسبت بشریت بود که تر شد و تو چو یک کمال

نسبت بدیاج محیط این کمال از قبیل علوم لائق الظهار است آن آموز از سر ارادیم الامیر است
 معلوم است که علوم را با آنرا چه نسبت است و معالجه که خلقت آنحضرت قوی تر است و چه نسبت
 است جاست آنرا و دقائق و نازکیها که در ذات و صفات نوشته اند و تحقیقات و معانی
 مفروضه که بیان فرموده اند طبعه و میاملات اصالت و تمیز طینت از بقیه خلقت خاتم المرسلین
 علیه و آله و سلم و الصلوة والسلام را خود چه بیان نماید از ولایت آنحضرت که ناشی از مقام
 محبت و محبوبیت ذات است چه نشان دهد از حقیقتها نبوت که خصوصیت ایشان
 دارد و آن حقیقت مخزن حمتها نامناهی است که یک چشمه آن درین نشأین گشته و چشمه
 دیگر نشأ دیگر ذخیره شد و صفت رحمن و ارحم الراحمین بهم از آن حقیقت انبیا یافته است
 و اینها ترقی از تعیین اول اثبات نموده اند و دیگران از آن منع نموده اند و منتها کسیر و
 سلوک را تا اینجا گفته و فوق آن مرتبه اطلاق و لا ائین و ذات بخت تصور نموده که سیر و سلوک
 و علم و معرفت را در آن حضرت متمتع دانسته و حضرت ایشان چندین مراتب تعینات از
 گذشته آن اثبات فرموده اند و تعیین اول را بر اهل زلفان بالا برده بلا تعین خود چه رسد و
 دقائق حقیقت محمدی و حقیقت قرآنی و حقیقت کعبه بانی و حقیقت صلوة و حقیقت کوفی
 این حقائق است که آنحضرت به بیان آن متنازله در کتب و مکتوبات منسوبات کمالات حقیقت
 ولایت محمدی و ولایت ابراهیمی و ولایت موسوی و ولایت احمدی کمالات انبیا و خصوصیات
 رسل و مزایای اولوالعزم و مبادی تعینات هر کدام ازین بزرگواران و خصوصیت حضرت
 روح الله و حضرت مهدی موعود و مبادی تعینات ملائکه و ولایت حضرت صدیق و منبدا
 تعین و برضی الله تعالی عنه که بیان فرموده اند تا کجا نویسد علی نبینا و علی سائر الانبیاء و
 الملائکه و الابرار الصلوات و التسلیات و علی ائمتنا و همچنین تفاوت اقدام اصلا

لله المهر و انوار من صفات حق اول الصلوات بر وجه نازم و نوشته اند
 صلوات غیر مباحث کسیرت ایشان از غیره اند

اولوالعزم

جائزست که بر بعضی سراسر خفته مخدوم اطلاع بود بلکه به نسبت مخدوم با خادم هم جائز
 است که معاملات در میان آید و بطریق اوشن شریک دولت خاصه مخدوم گردانا اگر چه
 ازان اظهار نماید فاین بود و سر خود را بر او در و عظیم البعوضه که ابوهریره فرمود است
 در حق او صادق آید یعنی صدیقی ولا ینطلق لسانی نعد وقت است رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا
 ذُنُوبَنَا وَلَا سْرَافَنَا فِي أَعْمَارِنَا وَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ
 وَعَلَىٰ سَائِرِيهِمْ بِتَبَعِ الْهُدَىٰ وَالْتَرَمَّ مَتَابَعَةَ الْمُصْطَفَىٰ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالْبَرَكَاتُ الْعَالِيَةُ

اللَّهُ وَأَخْصَاهُ الْبِرَّةَ الشُّقْ + + +

مُسْكَةُ الْخِتَامِ لِهَدَايَةِ الْأَنَامِ فِي بَعْضِ خَصَائِصِ الْمَجُوبِ

الشمذانی مجددی آلف الثانی رضی الله تعالی عنه فانه در این کتاب شریف
 و امامی قد سنا الله تعالی بسیرة الشایخ المحمده و سلام علی عباده الذین اصطفی
 مخدوم در کتابت اخیر مندرج بود که در مشافیه هم ذکر بعضی از معارف خاصه حضرت مجدد
 آلف ثانی رضی الله تعالی عنه بان در ویش نموده میشود مثل گذشتن از معارف توحیدی
 و بالارفتن از مقام جنیه و سلوک به تکلف تسلیم و تصدیق می نماید آن عزیز مایه الشافل
 آنحضرت که فقیر نوشته بود و امور دیگر است که دیده عقل و فهم را در آن آن خیره و قاصرت
 و زبان خیال در تبیان آن لال است و این کمال که شمار در معرض بیان آورید رتبه البیت پانچم
 از زینبها صوره آن کمالات و مزا یا بلکه این کمال که از کمالات ولایت است نسبت بان
 کمالات که متفرع بر کمالات بنو است هیچ اعتباری در اعتقاد نیست کاشکه حکم قطره در

آورده ایم

صله یعنی بریده شود مطلق بجز الطما و بنا نقطه من حدیث طویل روا بالعمدی ۱۲ هـ یعنی تکبیر میشود سینه من و باقی کلام
 زبان من اشارت است بگریه و شرا که حکایت است از قل حضرت کیم طبره و علی نبینا الصلوات تسلمات ۱۱ هـ من کتاب
 صد و شتاد از عبد اول که بنام جلع علم ظاهری و باطنی شیخ محمد بن محمد صدر یافته مدکر ضامن حضرت محمد آلف ثانی ربه ۱۲ هـ

جان شان در شکر شکر و شکر شکر کم گردد و هر چه آن همچنان پاک نهاد و مستعدان
 نیکان عقلا را که چون از غایت دقت و تمویض خیال این نکات و رموز که در این طور عقل
 بر ایشان پرده کشاید بر عدم یافت و تصور دریافت خویش راجع داشته راه صد قنایان
 و کس از ایشان جز ایشان ندانند گویان همه را مسلم دارند و تقدیرات سعادت آبدیاری
 بدست آرند ذلک لمن خشی دبه و احسرتا بران خوانندگان کج بین و شنویدگان
 سخن چین که آنچه ازین ملامت غیبیه بفهم شان در آید و موافق طبع شان آید بر عباد
 قال و تحت خیال صاحب این مقال راجع دارند و آنچه ازین بیان چنین چنان نیاید از
 کوتاهی نظر زبان خویش را در آر کنند و بحکم المرء اذا نزل عدو الما جهل خک جنگ
 ساز کنند ندانند که این طایفه علیه در اظهار این اسرار غیبیه در میان نیندند ایشان
 نیندین همه الحان مطرب است الله سبحانه اخوان الابرار عیب خویش و اسرار غیب
 پاک لان صفایش بیناگرداناد و از قید کید و غل غل مخلصان عالم آن برتر که بر پائے
 دل و گردن خاطر دارند مخلصی بخشاد فانه من کلام شیخی و امامی قد سنا الله
 بسیرة السامی حضرت حق سبحانه و تعالی امثال ما میخوران ایمانے باین معانی و داد
 و شرب ازین مشرب روزی گناو بالنبی و الله الا فجاد علیه و علیهم الصلوات و
 البرکات الی یوم التناده تا سبج اتمام بعد از اتمام این ساله برکات
 انجام بعضی اصحاب فیض و الهام تاریخ اتمام مناسب نام این خجسته فرجام چنین گفتند
 حتی که رساله مکنز الهیات آمده فحمد الله سبحانه علی ذلک و علی جمیع نعماته و الصلوات
 و السلام علی افضل سلاله و سید انبیاء و علی اهل و اصحابه و آجابه و جمیع الایمانه و
 المؤمنین و علی الملائکه المقربین و علی اهل الطاعة اجمعین بر حمتک یا ارحم الراحمین

کتاب الهیات جامع الفوائد و معنی القرآن و احادیث و کتب معتبره در بیان عقاید و احادیث و کتب معتبره در بیان عقاید و احادیث و کتب معتبره در بیان عقاید و احادیث

فصل الله

بحقیقت صلوة و مزینت انبیاء و نبی و صفیة از بعد این بزرگواران علیکم التحیات
 و خصوصیت انبیا کاسامی مشیر که آنها در قرآن مجید مسطور است علیهم الصلوات و التحیات
 این سرور علی السلام بر همین مقامات مشرور است و نصیب که آنحضرت را ازین مقام
 است نصیب حضرت مهدی موعود از ان منشأ اصالت و ولایت خود و اوصیاء حضرت
 مهدی علی الرضوان تا کجا شرح دهد و در مرض موت اسرار و وقایق که بیان فرموده اند
 کمالات اهل بیت اسرار علی الصلوة و السلام و بعضی از خدمات شالسته خوبست باینها
 و چه طریق معقول سازد و حقایق قیومیت و وقایق مقام خلقت و مزایای محبت اسرار چیست
 و ملاحظت و استخراج این دو حسن مطالعه نموده باشد و اسرار مقطعات که در بالا از قرآن
 گذشته دیانت بی پایان که در گفت شنود نماید و سر بسته رفتند آنچه نوشتند که
 که گشوفات خود را برابر معارف آنحضرت میدانند سخن در فهم معارف آنحضرت است بلکه در فهم
 اصطلاح شیخ محی الدین ابن عربی قدس سره می رود که بمراحل از ان دورست برابری بدن
 جستن خیال محض است که از نادانی و خام خیالی است بسا نادان که از روی جهل حرکت اعتماد بر
 بعضی وقایع خود بانموده در توهمات فاسد افتادند و مردم را از راه بردند صلواتا فاضلوا
 ضاعوا اذا ضاعوا برابری جستن ادراک بلکه فرع تصور است که بوقوع نیامده برابری کمال
 مساوات کوی بخوابند مگر نوشته شتر شد فائده (۱) من خطبة دفترا الثالث من
 مکاتیب المنجوب الصماني بعد جلاله الثاني رضي الله تعالى عنه و حقه اوقت عمل
 آن ناظران سلیم الببال که چون سواد نظر برین ملا که سواد اعظم اسرار و حکمت بکشایند
 یا علامت بیانی از ان برادار حضور یا بند و از ان سواد سواد در دل را یونور و خوشایند
 مال کن قاریان مستقیم الاحوال که چون لسان شان است تا این شکر و قلمم که در بیان حکمتی
 خوانند

بجای

فائده

بسیار است که از این طایفه شریفان که نور سواد و علم و ادب
 نظر سواد و کرامت

خسته تعلقی و تعلقی باین مختصر جسمانی داده از فوق عرش فرود آمده بمقام خاص
 که بر یک باکن مقام مناسبت بوده مشکن ساخته لطیفه قلب را در مضغه که تریستان
 چپ است و قلب صنوبریش خوانند جلے و اوہ اند و صنوبری لقبش برائے آن
 کرده اند کہ وسے مانند ثمره صنوبر مقلوب است و مثل اصل این لطیفه صفت اضافیہ
 حق است کہ عبارت از فعل و تکوین است و کمال این لطیفه آنست کہ در فعل حق جلے
 و علا فانی و مستہلک گرد و وہ بہان فعل بقایا بد و این زمان سالک خود را منسوب
 بفعل خواهد یافت و افعال خود را منسوب بحق جلے و علا خواهد کرد و فنائے قلب
 و تجلی فعلی کنایت از همین است و نشان دبر این وے آنست کہ تعلق علمی و جوی
 بغیر حق جلے و علا نماند و قلب ما سوائے حق را مطلقاً و رأیاً و امکوش سازد
 بخدی کہ اگر سالها یا دکنند و تکلف نماید یک لحظه یا دہ سوا نتواند کرد و این بہنگام
 چنانچہ علم اشیا از وسے زائیل شود و محبت اشیا بطریق اولی رخت بر بستہ باشد
 و چون سالک بفنائے قلب مشرف شد داخل جماعت اولیا گشت و این فناء
 قلب بے قطع دائرہ امکان کہ عبارت از مرکز فرشت تا عرش تا مہتابے عالم
 امر باشد و بے قطع مراتب عشرہ کہ صوفیہ بعینت بیان کرده اند صورت نہ بندد
 و نور قلب را زرد فرمودہ اند و ولایت این لطیفہ زیر قدم حضرت آدم علی
 نبینا و علیہ الصلوٰۃ و السلام است و ہر کہ آدمی المشرب باشد وصول او بہ جناب
 قدس از ہمین لطیفہ خواهد بود مگر بکوشش پیر کابل و صاحب این مشرب را



۱۰۵ یعنی بارہ گوشت ۱۲ دخت صنوبر طغوزہ و سر و ناز ۱۲ ستے بلکہ بر علقی را ۱۲ ستے یا کفر و نماز ۱۲ ستے
 از زمین تا بعرش است و نیم دیگر ۱۰ ستے عرش است ۱۲ ستے کہ اہل شان توبہ است و آفرشان رضا و این
 شان اتابستہ و زہد و ریاضت است و دروغ و دفاعت است و توکل و تسلیم است و صبر ۱۲ ستے و سلم است

کحل الحجاب

بسم الله الرحمن الرحيم

انعمت الله وسلام على عباده الذين اصطفى انا بعد چون سالک از حجاب هستی و
 خوشترن پرستی بیرون آید و دیده باطن او بکحل الحجاب معرفت منجمل گردد آیتش که نفس
 لا حکم ایه کریمه **وَفِيْ اَنْفُسِكُمْ اَفْلا تَبْصُرُوْنَ اِی وَفِيْ اَنْفُسِكُمْ اٰیٰتٌ عَظِيْمَةٌ اَفْلا تَبْصُرُوْنَ**
 بَصُوْرَتِهَا بِصُوْرِ الْبَصِيْرَةِ مُوَوِّعٌ هِست مشاهده نماید بعد از ان بمقتضای من معرفت
 نفسه فقد عرف نفسه بار در با گاه قدس باید تجربه از حقائق و آیات که در قالب انسانی
 تعبیه نموده اند مذکور میشود و بگوشن گوش شتاع نمایند باید دانست که انسان که عالم صغیر
 عبارت از ان است مرکب از اجزا عرشه است که اصول آنها در عالم کبیر است و عالم
 کبیر عبارت از مجموعه کائنات است چه خلق و چه امر و بیخ از ان عالم خلق است که نفس و عناصر
 اربعه باشد و بیخ از ان عالم امر است که قلب و روح و ستر و خفی و اخفی است و چنانچه
 اصول اربعه عناصر در عالم خلق موجود است همچنین اصول لطائف خمس مذکوره در عالم
 امر که عبارت از فوق عرش است و با امکانت معروفه بتحقق است و فوق عرش
 جمید و تحت اصول دیگر اصل قلب است و لهذا قلب را بزرخ در میان عالم خلق و عالم
 امر فرموده اند چه شهبای عالم خلق عرش جمید است باین وجه عرش را نیز بزرخ گفته
 اند و رو با مراد و فوق اصل قلب اصل روح است و فوق آن اصل سیرت و فوق آن
 اصل خفی است و فوق آن اصل اخفی است و چون حق جل و علا خواست که انسان را
 بمقتضای حکمت بالغه خود باین نوع ترکیب در بعد از تسویه قالب هر یک را از این لطائف
 بآوردن

لعل الحجاب است که الام ۱۳ طبعه بتهران ۱۳۰۲ هـ قالی شرفخانه کارالقی و دار ۱۳۰۳ هـ کتب
 بنی عاکل و واقع میان در بیخ ۱۳۰۳ هـ

عین است ماه و پنج بخت قدس از همین لطیفه خواهد بود اما بعد از قطع لطائف سابقه
بیشتر عن القابیر و صاحب این مذهب استعداد چهار درجه از درجات ولایت پنجگانه
خواهد بود و لطیفه آنست که احسن و اجمل لطائف عالم افرستد و اقرب است بحضرت
ذات و مناسبت تمام بحضرت انجمن دارد و در وسط حقیقی سینه جانے دلو اندر
اصل الاصل این لطیفه مرتبه است کالبرنخ در میان تفریز و در میان احدیت مجرود و فنا
این لطیفه هم مربوطه تجلی بهان مرتبه مقدسه است و نور این لطیفه نفسیانه بسیار
فرموده اند و ولایت این لطیفه شریفه زیر قدم حضرت رسالت پناه صلی الله تعالی علیه
وسلم است و صاحب این مرتبه عالی را بالذات استعداد حصول تمام مراتب پنجگانه است
ست از زبان الهام ترجمان حضرت قطب الاقطاب سلمه ربه شنیدم که حضرت مجتهد
الف ثانی رضی الله تعالی عنه روزی چنین گوهر فشانند که او را صلوة صبح در
وقت غلغله شمار افتاد و آنست که عروج لطائف خمس عالم افرستد
اولی است که ولایت کبری است و آن متضمن سه دایره و یک قوس است چون از آن دایره
بعالم بالاتر رود دایره اصل الاصل سیراقتد و معامله بانفس خواهد بود و نفس حصول فناء اتم
و بقای اتم و شرح صدر و اسلام حقیقی و حصول اطمینان از تقاریر مقام رضنا مشرف خواهد
شد بعد ازین سیر در ولایت علیا اتم و معامله با سته عنضری یعنی ناری و آبی و هوای خواهد افتاد
و اگر ازینجا بفضل الله تعالی ترقی واقع شود سیر در کمالات نبوت واقع شود و معامله بحرف
ارضی خواهد افتاد و ازینجا اگر ترقی واقع شود خواه در کمالات رسالت و خواه در حقایق
ملئنه یعنی حقیقت کعبه و حقیقت قرآن و حقیقت صلوة معامله با همیت و صدانی اند
بمجموع اجزاء عشره عالم خلق و افر بعد از حصول کمالاتی که مذکور شده خواهد افتاد

کتاب الجواهر
در بیان این مرتبه

استعداده وصول یک چه از درجات پنجگانه ولایت خواهد بود مگر بعضی قاصدین
 و لطیفه و روح که لطیف از قلب است مناسب استان زیاده بود و یا بجانب سمت
 در تبه پستان جانک داده اند و اصل الاصل این لطیفه صفات ثبوتیه حق است و یک گام حضرت
 دولت الاصل نمیک ترست ساکت بعد از وصول بفنای این لطیفه که فریوط است بجلی
 صفاتی صفات خود را از خود سلب خواهد یافت بلکه منسوب بجناب قدس خواهد داشت
 و نور این لطیفه را سرخ فرموده اند و ولایت این لطیفه زیر قدم حضرت نوح و حضرت
 ابراهیم است علی نبینا و علیهما الصلوة والسلام و هر که نوحی ابراهیمی المشرب باشد
 با و در بجناب قدس از همین لطیفه خواهد بود اما بعد از قطع مراتب قلب و صاحب این
 مشرب استعداده و درجه از درجات ولایت پنجگانه است الا بعضی قاصدین و لطیفه
 ستر الطف از روح است ویران نزدیک وسط سینه جانب روح اندک بالا جانک داده اند و
 اصل الاصل این لطیفه شیونات ذاتیه است که یک گام بحضرت ذات نزدیکند و حصول فنای
 این لطیفه فریوط بجلی شیونات ذاتیه است و نور این لطیفه را سفید نشان داده اند و ولایت
 این لطیفه زیر قدم حضرت موسی است صلوات الله علی نبینا و علیهما الصلوة والسلام و هر که موسوی المشرب
 باشد وصول او بجناب قدس از همین لطیفه خواهد بود اما بعد از قطع لطائف سابقه و صاحب
 این مرتبه را استعداد حصول سه مرتبه است از ولایت پنجگانه الا بعضی قاصدین و لطیفه
 خجلی که از ستر الطف است ویران نزدیک وسط سینه جانب قلب اندک بالا جانک داده اند و
 اصل الاصل این لطیفه از صفات سلبیه تنزیهیه است که فوق شیونات ذاتیه اند و حصول
 فنای این لطیفه بوصول همان صفاتست و نور این لطیفه را سیاه تعیین نموده اند و ولایت
 این لطیفه زیر قدم حضرت عیسی است علی نبینا و علیهما الصلوة والسلام و هر که زیر قدم حضرت

تا آن زمان که آن صورت از میان خیزد و مقصود بر آن مترتب گردد و در کون مکان
 نیست عیان جز یک نور ظاهر شده آن نور با انواع ظهور حق نور و تنوع ظهورش
 عالم توحید همین است و در و هم و غور و سیوم طریقہ رابطه است پیرے کے بقام
 مشابه رسید باشد و به تجلیات ذاتیه متحقق گشته دیدار و بمقتضائے هر الذین
 اذا ذاکوا لله فاندہ ذکر و در صحبت و بموجب هم جلساء الله نتیجہ صحبت
 مذکور بخش پس چون دولت دیدار همچنین عزیزے دست دهد و اثر آن در خود سیاید
 چندانکه تواند از انگهدار و اگر در آن معنی فتورے واقع شود باز بصحبت و مراجعت نماید تا
 برکت آن آن معنی بتواند همچنین مره بعد آخرے تا آن زمانیکه آن کیفیت ملکه می گردد
 و اگر چنان عزیز غائب باشد صورت ویرا برابر گرفته بجمیع قوائے ظاهری باطنی متوجه
 قلب سنوبری گردد و هر خطره که در آید نفی کند تا آن کیفیت غیب بخودی رو نماید
 و به تکرار این محالہ ملکه گردد و هیچ طریق ازین اقرب نیست بسیار باشد که چون فرید
 را قابلیت آن باشد که پیر درے تصرف کند در اول صحبت ویرا بر تبه مشابه رساند
 و چون دریافت چنین عزیزے درین روزگار اعتراف من الکذبت الاخرت میباید
 که بیکه ازان دو طریقہ که پیشتر مذکور شد اشتغال نماید و از بیان این طرق ثلاثه معلوم
 شد که توجہ بقلب سنوبری که در عرف این طائفه آنرا وقوف قلبی خوانند در جمیع
 اوقات ضروری است و حضرت خواجه قدس الله تعالی سیرة آنرا از لوازم شمرند
 من امر الحضرۃ الولیۃ ماند مرغے باش آن برصیبه دل با سپان
 کز بیضه دل زادت مستی و ذوق و مہمہ + روبرو دل نشین کان دلبر چر گلے

طایف نوع شدن یعنی چهار و برگزیدگان حق تعالی آن کسند چون دیده شوند یاد کرده شود و ساد آید حق جل علاه این قول اشارت است
 بحدیثی که در وی است اندرین باب یعنی عزیر ترست از کورد مسخ که اگر باشد ۱۲۵۰ هر گاه بکس فارسی و لغت آن معنی خوشحال

و چنان گفتن و شنیدن چه در خفتن و خاستن و اگر بواسطه بعضی اشغال درین
 تکرار فتور واقع شود میباید که چشم دل و بان باشد و بالکلته ازان غافل نگردد
 و اگر پیش از صبح در تکرار این کلمه مبالغه کند امید است که برکت آن تمام روز برسد
 و همچنین پیش از خواب کردن اگر در آن معنی مبالغه نماید امید است که برکت آن تمام
 شب برسد و شک نیست که چون برین تکرار مواظبت نماید در بعضی اوقات ویرا
 کیفیت بخودی و بی شعوری که مقدمه جذبه است حاصل خواهد آمد میباید که خود را بان
 کیفیت دهد و آن مقدار که تواند آنرا نگاه دارد و چون آن کیفیت روعی در نقصان
 و آرد و بسیر تکرار باز آید و چون این معنی مره بعد آخری بحصول پیوند و امید است که
 ویرا ملکه حاصل شود که اگر چه آن کیفیت بالفعل حال و نباشد و حالش مندرج در علم
 گردد و اما هر گاه که خوابد باندک توجهی بان حال متحقق تواند گشت و عین نفس را اگر
 میزان بان و فاکند در آن یک نفس زدن سه بار یا پنج بار یا هفت بار بان مقدار که
 تواند کلمه را تکرار کند در نفی خواطر و حصول کیفیت بخودی و خلص تمام است و وجدان
 خلاوت عظیم بر آن مترتب و دوم طریقه توجه و مراقبه است که آن معنی بی چون
 و بی چگونه را که از اسم مبارک الله مفهوم میگردد و بی تو شیط عبادت عربی و عبری و
 فارسی و غیر آن ملاحظه نماید و بان نگهداشت بجمع مدارک و قوس متوجه قلب
 صنوبری گردد و برین معنی مداومت نماید و در نگهداشت آن تکلف کند تا آن زمان
 که کلفت از میان بر خیزد و چون این معنی پیش از تصرف جذبه در وجود سالک بعد از
 تمام دارد معنی مقصود را بصورت نور بسینط و محیطه بجمع موجودات علمی
 و عینی در برابر بصیرت دارد و بان بجمع قوس و مدارک متوجه قلب صنوبری گردد

عَدَم تَنْبُؤُهُ بِمَرَضٍ مَرِضٍ مَن كَسَبَتْهُ مِنْ صَوْتِ اِزْوَاجِ مَعَالِجَاتِ اَنْ اَنْتِ كِه مَحَاسِنِ وَ
سَبَلْتِ رَا كِه عَمِ دَر اَفْرَايِشِ وَا رَا يِشِ اَنْ كَنْدَرَانِيْدِه بِمَقْرَاضِ اِعْرَاضِ اَزِ عِزِّ وَ جَا ه بِمَرْتَبَه
ابرو رساند و عمامه كسیره را كه صورتِ بازِ هستی كه برگردن خود نهاده بروس كنیزكان
پیر زمان قنمت نماید و ثیاب فاخره را بكارخانه مختشان فرستد و زنده در پوشد و سر برهنه
ز نیله جوز در گردن كرده محله با بازار را گردد و آنرا مُرد دست كودكان گرداند تا بضر
ریلی آن هستی را از سر و بیرون بزند باشد كه ضخامت جلدِ هستی و كاهش و گدازش باید
و بصلا حیتِ دُخولِ در سَمِّ النِّجَاطِ حَقِيقَتِ فَقْرٍ مَحْقُوقِ كَرْدُو بَا وَ جَوْدِ اِيْنِ هِمَه كُو كَذَلِتِ
بِرِخَاكِ عَجْزِ و نِيَا ز نَهْدِ و اِز ظَلَمِتِ هِستِ و رُعُوْنِتِ خُو دِ پِستِ پِنَاهِ جُو يدِ شَایِدِه كِه حَقِّ سُبْحَانِ
و تَعَالَى بِنَا يَتِ بے عِلْتِ خُو دِ اَزِيْنِ حِجَابِ كِشِفِ غَلِيْطِشِ غَلَا صِي و مَنَهِي اِرْزَانِي دَارِدِ
چِه مِي تَوَانْدِ بُو دِ كِه اَزِيْنِ مُعَا لِمَه حِجَابِ رُعُوْنِتِ زَانِيْدِه شُو دِ كِه اَز اَوَلِ كِشِفِ تَر بَاشَدِ و يَكِ مِي آيِدِ
كِه اَز صِجْبَتِ اَضْدَا و اِجْتِنَابِ نَمَا يَدِ تَخْصِيصِ اَز صِجْبَتِ جَمَاعَتِ كِه اَز نُو رِ اِيْمَانِ دُو رَانْدِ و
بَطَلَمَاتِ طَبِيعَتِ مَسْرُو رِ و دُعُو يِ فَيْضِ هِي وَ نُو رِ خَشْيِ كَنْنَدِ و دَر لِبَاسِ فَقْرٍ و اَوْعَا و عِلْمِ و
صِنَاعَتِ عَمْرٍ و كَذَابِي و ضَرْبِي و قَلَابِي كَنْدَرَانِدِ اَعَاذَنَا اللهُ وَ جَمِيْعِ الْمُسْلِمِيْنَ مِنْ حُبْتِ
عَقَا ئِدِهِمْ وَ تَشِيْرِكَائِدِهِمْ وَا يْنِ رُبَاعِي بِي كِه اَز خَلْفَا و سَلْسَلِ اَخْوَا جَا مُسُو بِتِ
بَا بَر كِه شِستِي وَ نَشْتِ جَمْعِ دَلْتِ وَ ز تُو نَر مِي ز حَمِتِ اَبِ و طَلْتِ * ز نَهَارِ زُجُجِشِ كَرِيْرَا
مِي بَاشِ * وَ رَنَه كَنْدِ رُو جِ عَزِيْرَانِ مَحَلْتِ * كَفْتَنِ وَ نُو شْتَنِ اَمْتَالِ اِيْنِ سَخْنَانِ طَرِيقَه فُقَيْرَانِ
بُو دَا اِچُوْنِ اَزِيْنِ جَانِبِ اَحْمَدِ اَخْلَاصِ مِشَامِ دَرِ قَمْتِ رَسِيْدِ بَا عِثِ بَر تَقْرِيرِ وَ تَحْرِيرِ اِيْنِ مَعَانِي
شُدِه بَا اِيْنِ هِمَه يِجِي صِلِي و يِچِكِ سِي * دَر مَانْدِه بِپَا رِ سَائِي وَ بُو اَلِ هُو يِ * دَا دِيْمِ نِشَانِ رُجُحِ
مَقْصُو دِ تَرَا * كِرَا مَانِرِ سِي دِيْمِ كُو شَایِدِ بَرِي *

۱۰۰ یعنی اواز صید ساریان و آن در همان فانیخ است و متوجه الاله شد ۱۰۱ یعنی اگر از حضرت افاضه خواها کرد روح پاک منجوس است ۱۰۲ یعنی که از شرف
 ۱۰۳ یعنی که از شرف
 ۱۰۴ یعنی که از شرف
 ۱۰۵ یعنی که از شرف

وقت سحر آید یا نیم شب باشد + انا و قوتِ زمانی که بجات از محاسبه اوقات
 که بتفرقه میگذرد با جمعیت و وقوتِ عددی که ملاحظه عدد ذکر است که نتیجه میدهد
 یا نه لازم نیست و می شاید که در آثار یکی ازین طرق ثلاثه انوار و واقعات رونمود
 گیرد و میباید که ازان اغراض ^{مقصود} بقصود حقیقی اشتغال نماید و از سخنان حضرت
 خواجه است قدس سره که واقعه علامت قبول طاعت است و بس از واقعه صلح
 نیست ^{چون} غلام آفتابم هم ز آفتاب گویم + نه شبم نه شب پرستم که حدیث
 خواب گویم + میباید که چون حق سبحانه و تعالی توفیق اشتغال باین طریق و تسبیح
 دولتند که گرداند خود را بان مشهور سازد و علم نگراند و بقدر امکان در اخفاء آن گوشه
 و از محرم و نامحرم پنهان دارد ^{از} درون شو آشنا و از بیرون بیگانه و شش
 همچنین زیباروش کم میبود اندر جهان + و بعضی ازین طائفه گفته اند که لطیف ترین عباد
 این طریق را صورت افاده و استفاده است که از باب علم را میباید میباید که خود را بان
 مستور سازند و از نظر خلق دور اندازند چنان معلوم شده که کتب مطبوعه متداوله که طلب
 داشته شده است از انجاسیل ایشان تحصیل و تکمیل علوم میشود نمیتوان گفت که تحصیل
 علوم مکن اما میباید که بروی چه باشد که از مقصود حقیقی مانع نیاید و از توجه خاطر
 بآن جانب غافل نگرداند که در نفس آخر که ناصیه ملک الموت ظاهر گردد علوم همه
 معارف گنسیه از یکدرفرو خواهند ریخت و آنچه باقی ماند جز تحقق بپر و وحدت و
 محبت مطلوب حقیقی که با حقیقت انسانیت متحد شده باشد نخواهد بود در ویش را
 گفته فلان مغرور بکلمات و تمییه خود میگوید که مرا هیچ مرده و زنده از احتیاج نماند
 است آن در ویش گفت سبحان الله این چه غلط است ^{مطلب} طبع در کثافت رجا است +

لهذا لا بد ان السائل هو ابو اسحاق الكوفي سنة ثمان وثمانين واربعمائة ١٢ ليعلم سئل الله تبارك

واحدى را با جميع مؤلفاتش چون بسيط و وسيط و اسباب نزول و نيز تفسير نبياوى
 را با جميع مصنفاتش چون منهاج الوصول الى الغاية المقصوى وغيرهما و صحيح امام بخارى
 را با جميع تاليفات او چون ثلاثيات و ادب مفرد و افعال العباد و تاريخ وغير ذلك
 و نيز مشكوة تبريزى و شمائل ترمذى جامع صغير امام سيوطى و قصيد برونه بوضيغى
 را و حديث مسلسل بالا و لية كه الزاحمون يرحدكم الرحمن قال الله تبارك و
 تعالى ارحموا من فى الارض يرحدكم من فى السماء از عالم ربانى قاضى بهلول
 بدخشانى رحمه الله تعالى يافتند و كتب صوفيه مانند تعرف و عوارف و فصوص الحكم
 وغيره از والديه خود مى نمودند و در عمر مفده سالگى حضور والديه خود بدرس علوم
 ظاهري و تعليم طريقه چشتيه سرگرم بودند اما شوق نسبت نقشبنديه داشتند چون
 در سن يكيزار و هفت جاب الدجايد ايشان حضرت مخدوم عبدالاحد از اين عالم
 رخصت فرمودند بارادع حج بيت الله سفر نموده در دهلى رسيدند انجا حضرت خواجه
 محمد باقى بالله ملاقى شدند خواجه فرمودند كه حج كردن سعادت دارين است اما الاقل يك
 ماه ياك بيهفته اگر در صحبت ما نيندرجه مانع است حضرت ايشان اقامت فرمودند انوار صحبت
 و انظار مكرمات حضرت خواجه در باطن ايشان كاگر شد در طريقه نقشبنديه بيعت نمودند
 حضرت خواجه بليقين ذكر نمودند و توجه بقلب فرمودند هر روز بلكه ساعت ترقى در بار
 ايشان پيدا شد در دو ماه نسبت نقشبنديه كه دوام توجه و حضور و آگاهى است بى
 غيبت حاصل شد و علوم و كشوف صوفيه بى نهايت ظاهر شد بحضرت خواجه عرض نمودند
 خواجه فرمودند كه ايشان از كمل مردانند و اين معرفت سير نشان از انست و دران روزها
 عيكه از مخلصان نوشته اند كه شيخ احمد نام مرد است از سريند كثير الغلم قوى العمل روز

آخوال حضرت امام ثانی مجدد الف ثانی قدس سره

مفتی از جواب علی سلوی مؤلفه حضرت شاه رفوف احمد قدس سره خلیفه
حضرت شاه غلام علی قدس سره خلیفه حضرت میراجان جانان قدس سره

بسم الله الرحمن الرحيم

گوهری میم در آخوال امام العرفاء حجت الاقنیا فرید العصر و حیدر الدهر الامام الربانی
مجدد الف ثانی ابوالبرکات بدرالدین حضرت شیخ احمد السندی
الفااروقی الاولیسی الترمسانی

نسب شریف ایشان بامیرالمؤمنین عمر فاروق رضی الله تعالی عنه بربست و هشت
در سطره میرسد در فروع و عبادات مذہب حنفی و هشتند و در اعتقادات فی الجمله مجتهد
بودند و ولادت با سعادت آنجناب در سن ۷۰۰ هجری قمری و هفتاد و یک است در ایام شیرخوارگی
حضرت شاه کمال کتیمی قادری که جذب قوی و هشتند زبان خود را بدین شریف
ایشان و هشتند و گفتند این طفل مانند من بزرگ خواهد شد حضرت ایشان در مدت
قلیل حفظ قرآن مجید نموده تحصیل علوم از حضرت والدیه با خود و دیگر علماء مسربند
ساختند و در بلده سیالکوٹ رفته بعض کتب معقول از مولانا کمال کشمیری بخوانند
و کتب حدیث را از شیخ یعقوب کشمیری سنده و هشتند و نیز حضرت ایشان اجازت تفسیر

له نسب شریف شان به بیخ واسطه بحضرت امام ربانی محمد و آلت تالی میرسد ۱۲۰۰ هـ که این طفل عمر در جواب یافت و عالم
عالم و عارف کامل خواهد شد و دل من اردین او بسیار خواهد شد برآه ۱۲۰۰ هـ زبدة المقالات ۱۲۰۰ هـ یعنی شیخ عبدالاحد قدس سره ۱۲۰۰

لمصحه سلمه الله تعالی

و آن طوطی در دمان من شکر ریخت چون این واقعه را بولانا خواجگی املکنکی رسانیدم فرمودند
 طوطی جانور هندی است در هندوستان از دامان شماعزیز بوجود آید که علیک از
 منورگر دو شمارا نیز از وی بهره رسد این باجبال حضرت ایشان دستند و نیز فرمودند که
 چون بشهر سرسند رسیدیم در واقعه نمودند که در جوار قطب فرود آمده و از حلیه آن قطب
 نیز آگاه گردانیدند صبح آن روز بدریافت درویشان و گوشه نشینان آن بند فرستیم
 جماعه را که دیدیم نه ایشان را بران حلیه یافتیم و نه آثار و حالت قطبیت از هیچ یک معاینه
 نمودیم گفتیم شاید که از اهل این شهر قابلیت این معنی داشته باشد که بعد ازین بظهور آید
 همان روز که شمارا دیدیم همه حلیه شمارا موافق یافتیم و هم نشان قابلیت در شما مشهود
 گشت و نیز دیدیم که مشعل کلان مثل آفتاب در شهر سرسند فروخته ایم و مشاهده میشد
 که ساعت بساعت نور آن مشعل افزون میگشت مردم چراغها از آن روشن بینا شدند
 این را نیز اشارت بمعالکه شمارا میدانیم و نیز فرمودند که این تخم پاک را از زمین سمرقند و بخارا
 آوردیم و در زمین برکت آمین بندگشتیم الحمد لله که بعنایت الهی شجره طیبه
 اصلها ثابت و فرعها فی السماء ظاهر شد پس حضرت خواجه تربیت طالبان حواله
 ایشان فرمودند و حضرت ایشان بحضور حضرت خواجه حلقه توجه نمودند از توجهات
 ایشان کارسینین بساعت محسوس میگشت پس منصب ارشاد خواجگان با ایشان
 مسلم شد آورده اند که آوازه ارشاد ایشان بجهان و جهانیان رسید ^{سایه} کلبانک هدیت
 بلند بعالم و عالمیان گردید کوس قطبیت بنام ایشان زدند و نقاره غوثیت با اسم آن
 جناب نواختند آنوار ولایت و برکات و ظهور کرامات و خرق عادات از ایشان آن
 قدر ظاهر گردید که از تحریر و تقریر بیرون است و کشف مقامات قرب الهی بر آنجناب

چند با فقیر نشست و برخواست کرده بسیار عجائب از روزگار اوقات و مشاهده نمود
 بان ماند که چراغی شود که عالمها از آن روشن گردد الحمد لله آحوال کامله او را بعین
 پیوسته و این شیخ مشارالیه برادران و اقربا دارد همه مردم صالح و از طبقه علماء اند چند
 را دعوا گو ملازمت کرده از جوایز علویه دانسته استعدادات عجیب دارند فرزندان آن
 شیخ که اطفال اند سر را آبی اند با جمله شجره طیبه اند انبتها الله نبأنا لحسننا و فقرائے
 باب الله اند دلها بے عجیب دارند و نیز حضرت خواجه میفرمودند که شیخ احمد آفتابیت
 که مثل ماه هزاران ستاره در سایه او گم اند مثل ایشان درین وقت زیر فلک نیست
 مثل ایشان چند کس درین امت گذشته اند و ایشان درین وقت از کمال محبوبان اند
 خواجه حسام الدین پیغمبر صلی الله علیه و سلم را در منام دیدند که آنحضرت صلی الله علیه
 و سلم مدح حضرت ایشان مینمودند و میر محمد نعمان در واقعه دیدند که آنحضرت صلی الله
 علیه و سلم میفرمایند هر که مقبول شیخ احمد است مقبول ماست و هر که مردود شیخ احمد
 است مردود ماست و نیز حضرت شیخ احمد جام و همچنین دیگر اکابر نبیارت بظهور
 ایشان دادند چنانچه در برکات احمدیه و حضرات القدس مفصلاً مستورست حضرت
 ایشان ماسه مرتبه از سرهند بخدمت حضرت خواجه رسیدند مرتبه اول نبیارت حصول
 دولت کمال و تکمیل و ترقیات در مدارج قرب فرموده مرتبه دوم اجازت ارشاد و
 افاده طالبان داده خلعت خلافت عنایت فرمودند و بعضی اصحاب خود را بجهت
 تکریمت حواله ایشان کرده رخصت نمودند مرتبه سوم حضرت خواجه بمسافت دو
 پرتاب تیر با استقبال آمدند و فرمودند که وقت عزیمت هندوستان در استخاره
 دیدم که طوطی عنقا شیرین سخن آمد بر دست مالشست و ما آب بان خود را در منقار او کردیم

نسخه خطی
 کتابخانه
 مجلس شورای اسلامی
 تهران

گشای و وجداناً و نمودند بمانند که اشتباه دان نماند از کار آن بجز از کور باطن نباید
و آن معارف قبل از ایشان هیچ یکی از علمای ائمت بیان نساخته و طریقه حضرت ایشان
ما اتباع سنت و ترک بدعت است و ذکر خفی و پرده خست حضور که پر تو مرتبه احسان است
و برین بنا کوشکها تیار ساخته اند بیان آن درین مختصر گنجایش ندارد و کتب این خاندان
از آن مملو اند و اهل نسبت این طریقه میدانند آنجناب در واقع دیده که آنحضرت صلی الله
علیه و سلم ایشان را محمد علی کلام ساخته و امیر المؤمنین علی مرتضی رضی الله تعالی عنه
را دیدند که ایشان میفرمایند آدم تا علم سموات ترا یا موزم و حضرت شاه سکنه سخره و شاه
کمال کیمیای موافق وصیت آورده چون آنجناب پوشیدند روح پاک حضرت غوث عظیم
قدس سره تشریف آورد و آنوار نسبت قادریه بر ایشان غلبه کرد و در دل خود گفتند که ما
ترتیب یافته حضرت نقشبندیه ایم عجب است که این نسبت بر من غلبه کرد و دیدند که حضرت غوث
نقشبند با خلفای خود آمده برابر حضرت غوث نشستند و فرمودند که احمد از ما است بمرتبه
کمال و تکمیل بترتیب ما رسید حضرت شاه کمال کیمیای فرمودند که از طفولیت مورد عنایات است
و فیض از من گرفته درین گفتگو مشایخ چشتیه و سهروردیه و کبرویه رسیدند و قطع میباش
کردند و همه ما نسبت خود القا کردند و خلافت و اجازت دادند روزی حضرت ایشان را
الهام شد که غفرت لک و لمن تو سئل بک بواسطه او یغیر و اسطه الی یوم القیمة
و نیز ما مورشدند که این بشارت را بردمان بگو میفرمودند هر که دخل طریقه ما شد یا خواهد
بواسطه یا بے واسطه همه را در نظر من در آورند و اسم و مولد و مسکن اینها نمودند اگر خوهیم
همه را بیان کنم و همه را بمن بخشیدند میفرمودند روزی بروح یکی از فرزندان خود
طعام تیار کرده بودم و در سبیل آن مسترد بودم که ایما یتقبل الله من المتقین

بمرتبه رسید که از بیان و تبیان افزونست عالم عالم غریق لجه غفلت بساحل شهود
 حضور افتاد و جهان جهان راه گم کرده ضلالت بشاه راه رسیدند علما و فضلا از اقصای
 بلاد چون مور و تمخ بخدمت ایشان میشتافتند و مشایخ وقت ترک شیخت
 کرده بصبوت آن مرکز دایره کمالات قطبیت مفتحتر بودند باجمه آنحضرت در وقت خود بکم
 روزگار و کعبه جمع دیار بودند بلکه وصول معارج هدایت و حصول مدارج ولایت بکم
 و عالمیان از مشرق تا مغرب و از جنوب تا شمال از وقت ظهور ایشان تا قیام
 بتوسط شریف ایشانست و معامله ایشان درای طور عقل و فکرست بعد از هزار سال
 از ارتحال محبوب و الجلال صلی الله علیه و سلمه ایشان مجد و آلف ثانی آمده اند و علماء
 وقت بمجد بودن آنجناب اقرار کردند چنانچه ملا عبد الحکیم سیالکوٹی هم نوشته که شما بمجد
 آلف ثانی اید و حدیث مسل امتی کمثل المطر لا یذی اولکم خیرا ام اخیروهم
 اشارت بوجود و باحو و آنجناب میتواند شد بعبیر صلی الله علیه و سلم فرموده اند که بر سر
 هر مائتة مجتهدی که آید که دین را از سر نو تازه نماید بدانند که بر سر هر مائتة مجتهدی که گذشته
 است اما مجتهد و مائتة دیگرست و مجد و آلف دیگر و چنانچه در میان مائتة و آلف فرقست
 در میان مجد و اینها نیز همان قدر فرقست بلکه زیاده از آن و مجد دانست که هر چه در آن
 مدت از فیوض و برکات باستان برسد بتوسط او برسد اگر چه اقطاب او نماند و ابدا و بحجابه
 آن وقت بودند خاص کند بنده مصلحت عام راه و دین را تجدید نماید و معارف
 جدید آرد پس از حضرت ایشان ما ظلام کفر و بدعت با نور ایمان سونت بمبدل گردید
 عباد ایمان و عرفان استحکام یافت و بلاد اسلام از خلفائے ایشان پر شد و معارف
 جدید را که حق سبحانه و تعالی ایشان را عنایت فرموده هزاران علما و فضلا بواسطه وی واسطه

بعدِ مُثَلِّینَ وَمَعْرَبٍ نَجْرٍ وَغُرُوبٍ وَعِشَاءٍ غَیْبِ سُبُوتِ حُمُرٍ وَبِیَاضِ الْاَشْرِیْعِ رُبْعِ
 شَبِّ وَفَجْرِ دِرَاقِلِ اِسْفَارِ بَکْمَالِ عَیْتِ اَدَابِ مِیْگِزَرَانِیْنِدَنْدُ وَتَسْبِیْحَاتِ رُکُوعِ وَسُجُودِ
 اَز بَهْتِ تَابِیَازِدهِ مِیْرَسِیْدِ وَتَشْمِیْعِ وَتَحْمِیْدِ هَر دُوجَمِ مِیْنُودَنْدُ چَهار نَفْلِ قِیَامِ لَیْلِ وَدُودِ
 بَعْدِ وَتَرِ مِیْگِزَرَانِیْنِدَنْدُ وَوَتَرِ گَا بَیْ بَعْدِ عِشَاءِ وَگَا بَیْ بَعْدِ تَحْمِیْدِ مِیْخَوانِندَنْدُ وَقَرَاتِ سُوْرَهٗ
 تَبَارَکِ وَالْمِ سَجْدَهٗ وَدُخَانِ وَادْعِیَهٗ مَآثُورَهٗ بِوَقْتِ خَوابِ مَعْمُولِ مِیْشَستَنْدُ وَدَرِ نَمازِ
 اَحْوَالِ اِیْشانِ بِمِصْدَاقِ بِنِی مَعَ اللهِ وَتَمَّ وَ قُرْةٗ عِیْنِیْ فِی الصَّلَوةِ وَ اِدْحِیْیْ یَا لَیْلُ
 بُوْدُ وَکِیْفِیَّاتِ کَدرِ حِیْنِ اَدَأے صَلَوةٗ وَتِلَاوَتِ قُرْآنِ مَجِیْدِ وَرُودِ مِیَیَافِتِ دَر دِیْگَرِ اَوْقَاتِ
 یَافِتِ نِیْشَدُ وَ قَبْلِ اَز عَصْرِ بَدْرِ سَبَقِ طَلَبَتَهٗ اَلْعِلْمِ نِیْزَیْ پَر دَختَنْدُ وَ دَر عِلْمَهٗ اَز حَافِظِ
 قُرْآنِ مَجِیْدِ اِسْتِمْلَعِ مِیْفر مُوْدَنْدُ وَ عِیَادَتِ مَرِیضِ مِیْکِرْدَنْدُ وَ دَر عَشْرَهٗ اَخِیْرَهٗ رَمَضانِ
 اِعْتِکَافِ مَیْشَستَنْدُ وَ عَزَلَتِ دَر عَشْرَهٗ ذِی الْحِجْجِ بَکَثْرَتِ اَذْکَارِ وَ صِیَامِ مَعْمُولِ مِیْشَستَنْدُ
 وَ صَلَوةٗ عَاشُورَهٗ وَغِیْرَهٗ بِجَمَاعَتِ خِلافِ سُنَّتِ مِیْدَنْتَنْدُ هَر کارَیْ رَاشِروَعِ یا اِسْتِخَارَهٗ
 مَیْ نُوْدَنْدُ تَقْبِیْلِ قُبُورِ مُسْتَحْسِنِ نِیْدَنْتَنْدُ اَمَّا گَا بَیْ دَسْتِ بَر قَبْرِ وَالِدِ وَ پِیْرِ مِیْرِ سَانِیْدَنْدُ
 اِجَابَتِ دَعْوَتِ خَاصِ مِیْفر مُوْدَنْدُ وَ بَر دَعْوَتِ عَامِ نِیْزِ فِتْنَتِ دَر مَجْلِیْسِ سَمَاعِ وَ سِرُودِ
 وَ مَوْلُودِ خَوانِیِ حَاضِرِ نِیْشَستَنْدُ وَ ذِکْرِ جَبْرِ اِشْرَکِ اَدَبِ مِیْدَنْتَنْدُ نَبُوْتِ رَا اَز وِلايَتِ اَگَر چهٗ
 وِلايَتِ اَن نَبِیْ بَاشَدُ اَفْضَلِ مِیْدَنْتَنْدُ غَلْبَهٗ صَحُورِ اَبْرَکِ تَرْتِیْبِ مِیْداوَنْدُ صَحُورِ خَالِصِ
 نَصِیْبِ عَوَامِ مِیْدَنْتَنْدُ جَمِیْعِ اصْحَابِ رَا اَفْضَلِ اَز جَمِیْعِ اَوْلِیَا مِیْدَنْتَنْدُ تَرْتِیْبِ نَدَبِ
 حَقِّیِ بَر هَمِّ نَدَبِ مِیْنُودَنْدُ وَ عَقَائِدِ مَاتَرِیْدِیْ رَا مَیْ پَسَنْدِیْنْدُ وَ اَز طُرُقِ مَشَارِیْحِ
 طَرِیْقَهٗ نَفْشَبَنْدِیْ رَا اَفْضَلِ مِیْدَنْتَنْدُ وَ تَحْصِیْلِ عِلْمِ رَا بَر سُلُوکِ صُوفِیَهٗ تَعْدِیْمِ مِیْداوَنْدُ
 بَر اَیْ سَفَرِ رُوزِ شَنَبِهٗ یا پَنجْشَنَبِهٗ اِخْتِیَارِ مِیْنُودَنْدُ اَگَر چهٗ هَر رُوزِ بَر اَیْ سَفَرِ مُبَارَکِ مِیْداوَنْدُ

مُهِمَّ سَخَتْكَ مِنْ الْمُتَّقِينَ مِيفر موند که روزے مرغی عظیم الخلقه دیدم که از
 سینہ من پریدہ بدر رفتہ تو تجہ نمودم کہ این چه بود معلوم کردند این کہ از سینہ بیکینہ
 تو بیرون شد خناس بود کہ در سینہائے مردم و سواسے انداز و او امر باستعاذہ از ان
 در سورہ ناس ست ترا از شر آن محفوظ نمودند و از سینہ تو دور کردند الحی از دفع آن
 ایشراے عجیب و سرور و افر و اطمینان کامل حصول پوست میفر موند کہ روزے چند
 دید قصور اعمال بر نیچے بر من استیلا یافت کہ چون در نماز لفظ ایتاک نَعْبُدُ میخواندم
 حیران میشدم چکنم اگر میخوانم مرصداق کریمہ لہ تَقْوُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ باشم و اگر ترک
 میکنم ترک واجب کرده باشم تا آنکہ نلہم ساختند کہ شرک از عبادت تو برداشتیم و دین تو
 خاص شد اعمال آنجناب ہمہ موافق احادیث بودند در باب عمل بعزیمت و اختیار اولے
 و اجتناب عن البدعہ و الرخصۃ نہایت جہد و اشتند و صحاب خود را بان امر میفر موند
 تہجد و اشراق و ضحیٰ و فی الزوال و آوابین بطریقیکہ از ان حضرت صلی اللہ علیہ وسلم
 مروی است بکمال خشوع و خضوع ادا مینمودند اندرین نماز در اول حال ارشاد بار سوز
 یسین میخواندند و در آخر کار قرآن شریف یاد نموده درین نوافل بطول قرارہ قیام مینمودند
 گاہ تا نصف لیل و گاہ تا صبح مے استادند بعد ہر دو گانہ مراقبے نشستند و توبہ و استغفار
 و ادو عیہ و درود مشغول میبودند و بعد اولے نماز فجر تا اشراق با یاران مراقب میبودند
 و بعد فراغ بدولت خانہ رفتہ استفسار احوال عیال میفر موند و در خلوت تلاوت کلام اللہ
 میکردند بعد ضحیٰ طعام میشد بفقرا تقسیم نموده اند کہ تناول میفر موند و قدرے
 بادعیہ ماثورہ پرداختہ قیلولہ مینمودند بعد آداب فی الزوال نماز ظہر بوقت مستحب ادا کرد
 از حافظ کلام اللہ مے شنیدند سنت عصر و سنت اول عشاءم ترک میکردند عصر

میرسانیدند و در ہر توجہ اعطاء احوال جدیدہ میفرمودند بحال ہر یکے جدا جدا پر داختمہ از
مقامے بمقامے میبردند از کمال قوت باطن کارسین و دہر و مدت قلیلہ در دسترسند
مشہور و میگشت ملا بدرالدین سمرندی در حضرت القدس نوشتہ اند کہ آنحضرت اکثر احوال
مے پر سیدہ عالیکہ حضور اقدس عرض میباشتم ہا وقت بر طرف میشد و حال قوی تر بجائے
آن مے نشست گاہے خود میفرمودند کہ احوال تو چنین ست و اینچنین اصحاب خود را اندک
مدت بشرف فنا و بقا فرمودہ باطرافے کہ از غیب ما ذون میشدند بہ ہدایت طالبان میفرستاد
و بعد از ان مستعدان سیرح السیر را غائبانہ توجہات نمودہ بمقامات خاصہ خود میسرسانیدند
چنانکہ عالم از فیوض آنجناب پُرشد و عمدہ کرامات ایشان علوم و معارف جدیدہ ست کہ
مطابق ست بکتابست و دفاتر ثلثہ مکتوبات قدسی آیات ازان مکتوست و اعظم آیات
آنحضرت وجود فرزند ان گرامی ایشان ست کہ بحسن تربیت ایشان در علوم ظاہر و باطن و
کمالات قرب ولایت و افادہ فیوض الہی سرآمد علما و اولیا بودہ اند و جهان تا یک انوار ایشان
نورانی گشت میفرمودند کہ حق تعالی اینچنین قوت دادہ ست کہ اگر توجہ خشک تو چہ کنم از مے
منور شود اما درین آخر زمان مرضی الہی نیست و چون عمر شریف آن نیر کمال شخصت و یک
سال رسید در سن ہزاروسی و دو در جمعیہ شریف بزار مبارک حضرت خواجہ معین الدین قدس سرہ
حافز شدہ الطافی بسیار از روح مبارک ایشان بحال خود مشاہدہ فرمودند بعد از مراجعت از آنجا
میفرمودند کہ عمر ماشخت و سہ سال معلوم میشود و در سال ہزاروسی و سہ کہ عمر شریف شخصت و
دو سالہ بود نصف شعبان شب برت خلوت نمودہ بودند چون از خلوت برآمدند کہ گفت
معلوم نیست کہ درین سال نام کہ از دفتر آجیا محو فرمودہ باشند فرمودند تو بسبیل شک میگوئی
چہ باشد حال کہ نام خود را در عدا و اموات مے بیند پس کارخانہ ہدایت طالبان را بفرزدان

الْاَيَّامِ اَيَّامِ اللَّهِ وَالْعِبَادِ عِبَادِ اللَّهِ وَادْعِيَهُ مَا ثَوْرَهُ بِاَوْقَاتِ اَنْهَامِ مِخْوَانِدِنْدُو
 در رمضان طالبان از دور دور برائے استفادہ سے آمدند و در تراویح ختم قرآن
 مجید سے شنیدند و در ادا کے زکوٰۃ انتظارِ حوالانِ حَوْلِ نَسِکِرُوْنِدْ مُوَاْفِقِ حِسَابِ
 پیش از وجوب بمصارفِ آن میرسانیدند و ہمیشہ عزیمت حج میداشتند خَلْقِ اَيْشَانِ
 خَلْقِ مَحْتَمِدِي بُووَصَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تَسْلِيمِ وَرَضَا وَصَبْرِ دَرِ مَجَارِي قَضَا
 سَبْحِيَّةِ مَرْضِيَّةِ دَشْتِنْدُو دَرِ تَوَاضُعِ وَشَفَقَتِ بَرِ خَلْقِ خُدَا وَرِعَايَتِ اَهْلِ حُقُوْقِ وَصَلَاةِ
 رَحْمِ بِنَايَتِ مِيكُوْشِيْدِنْدُو دَرِ سَلَامِ بَهْرِ كَسْبِ بَقِيَّتِ مِيْمُوْنِدْ قَرِيْبِ صَدَسْ عِلْمَا صَلْحَا
 وَحِفَاظِ دَرِ خِدْمَتِ اَيْشَانِ مِي بُووْنِدْ هِمِهْ رَا از مُنْطَجِ اَيْشَانِ طَعَامِ مِي رَسِيْدِ مَجْلِسِ اَنْ
 جناب پُر از حُضُوْر وَاكَاهِي مِي بُووْدِ لِبَاسِ اَيْشَانِ قَمِيصِ مَشْقُوْقِ الْمَشْكِيْنِ بُووْدِ سَا
 بطُوْرِ مَسْنُوْنِ مِي بَسْتِنْدُو دَرِ رُوْزِ جُمُعَةِ وَعِيْدِيْنِ لِبَاسِ فَاخِرِهْ مِي پُوْشِيْدِنْدُو دَرِ عَادَاتِ
 نِيْزِ عَايَتِ سُنَنِ نَبَوِي مِي فِرْمُوْدِنْدُ هِمِهْ اَوْقَاتِ مَضْرُوْفِ عِبَادَتِ وَافَادَتِ طَالِبَانِ
 حَقِ مِي بُووْنِدْ خَوَارِقِ وَكَرَامَتِ اَيْشَانِ هَفْتِ صَدِّ نُوْشْتِهْ اَنْدِ بَدَانِدْ كِهْ پِيْحِ كَرَامَتِ
 بَرَابَرِ مَحَبَّتِ خُدَايِ جَلِّ وَعَلَا وَپِيْرُوِي مُحَمَّدِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نِيْسْتِ وَتَقْرِيْنِ
 قَلُوْبِ وَالْقَايِ اَحْوَالِ اللّٰهِ دَرِ صَدُوْرِ اعْظَمِ كَرَامَاتِ سِتِ وَصَدُوْرِ اَيْنِ اُمُوْرِ اَنْجِنَابِ
 اَظْهَرِ مِنَ الشَّمْسِ وَابْيَنِ مِنَ الْاَمْسِ سِتِ وَتَقْرِيْنَاتِ دَرِ كُنُوْنَاتِ وَاجْتِبَارِ مَغْنِيَبَاتِ
 بَرَامِدِ حَاجَاتِ تَوْجُّهَاتِ اَنْ وَالْاَصْفَاتِ هِمِ بِي شِمَارِ سِتِ هَزَارِ اِنْ كُفَّارِ بَرِ دَسْتِ اَنْ
 قَبْلِهْ اَبْرَارِ مُسْلِمَانِ شَدْنْدُو فَسَاقِ بِي شِمَارِ تَاْبِ شَدِهْ تَقْوِي رَسِيْدِنْدُو اَكْثَرِ طَالِبَانِ دَرِ
 وَاقِعَاتِ اَزِ صُوْرَتِ شَرِيْفَةِ تَوْجُّهْ وَذِكْرِ كَرَمَةِ شَرَفِ صُحْبَتِ يَافْتِهْ هِمِهْ ذِكْرِ تَوْجُّهْ وَلَهَا
 ذَاكِرِ وَنَجْدِ اَلْهِي مِي شَدْنْدُو مَرِيْدَانِ رَا بَا وُجُوْدِ كَثْرَتِ اَنْهَامِ تَوْجُّهَاتِ عَالِيَهْ بِاَحْوَالِ اَلْهِي

خود حواله نمودند و بر عبادت و تلاوت اذکار افزودند و جز از جهت نماز از خلوت بیرون
 نمی آمدند بصیام و قیام بسر می بردند و خیرات و سبوات و انفاق فی سبیل اللہ بسیار نمودند
 و اشارت بقرب انتقال خود اکثر میفرمودند و وسط ذی الحج آن حضرت راضی بنفس و
 تب محرقه لاحق شد هر روز در تزیاید بود میفرمودند که درین ایام حضرت غوث اعظم
 رضی اللہ تعالیٰ عنہ را دیدم بحال خود عنایات بسیار مشهود گشت و او از دهم محرم میفرمودند
 که در چهل و پنجاه روز ازین جهان فانی جهان جاودانی میرویم و صایا بادوستان فارقا
 میفرمودند و تخریص بر اتباع سنت و عمل بغیرت و دوام ذکر و مراقبه و تهذیب اخلاق
 و تحمل پایدائے خلق و صبر و رضا بقضا و التذاد بمعاملات جلال و تهیة بموت و استعداد
 آخرت و انقطاع از ماسوی و خلوص در محبت خدا اکثر میفرمودند آخر کار روز شنبه
 بیست و هشتم صفر سن هزار و سی و چهار هجری که عمر شریف شصت و سه سال موافق عمر
 نبوی بود در نهایت استغراق بحر مشاهدہ مقصود و غلبه ذکر اسم ذاتین و اربب مقدار بدار
 القرار سفر آخرت یار نمودند رضی اللہ تعالیٰ عنہ و افاض علیکنامن بركاته
 قبه مبارک حضرت ایشان در بلده سر بندست یزاد ویتولد

تسلیت

تاریخ طبع کتبخانه آذربایجان مطبعه مطبوعه کتبخانه آذربایجان
 قطعہ تاریخ طبع کتبخانه آذربایجان مطبعه مطبوعه کتبخانه آذربایجان

مزین شده است این نسخه اکنون از نشان طبع
 خوشالت کباب آمد بهین مطبوعه جان طبع
 عجب کتبخانه آذربایجان آمده است اینک کان طبع
 ۱۳۲۵ هـ

هزاران حمد منت ذات بیچون رکه از بطفش
 ز کتوبات معصومی نویسنده از امام ربانی
 چو برکنده میرگان در سالش طرفه تر شستم

تاریخ طبع کتبخانه آذربایجان مطبعه مطبوعه کتبخانه آذربایجان

